



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

۶۵ میترا

نقد و بررسی کتابهای علمی و ادبی
سال شانزدهم، شماره پنجم، ۱۳۹۱

آثار و نظریات
معارف، معنی و نگاه بر حوزه آکادمی، اطلاعات
آسیبشناسی، معنوی، اثر معنی
نگار و بررسی بار علمی از مسائل و مشکلات اجتماعی
مفاهیم و طرح
گروهی، عمده پژوهش، اثر تاریخی
مقالات، معنی، معنوی، فلسفی
تجرباتی، بر یک، معنای، معنی
مجموعه، مجموعه، علم، معنوی، معنوی، معنوی
و نظریات، اثر معنوی، فلسفی
اثر معنوی، بار علمی، اثر معنوی، فلسفی
مجموعه، معنوی، معنوی
مجموعه معنی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	میقات حج-جلد ۶۵
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۱	آداب باطنی حج
۲۲	معارف حج در نگاه مرحوم کاشف الغطاء
۲۹	آسیب شناسی معنوی در حج
۴۲	نقد و بررسی پارهای از مسائل رساله‌های عملیه
۶۵	خفتگان در بقیع
۸۲	(گروه های عمدہ یهودی در مدینه)
۱۱۲	سفرنامه حج مشتری طوسی
۱۳۸	تحلیلی بر یک سفرنامه حج
۱۴۱	حاجیه مهر ماه خانم عصمت السلطنه دختر فرهاد میرزا
۱۴۶	وهابیان در مسیر طالبی
۱۵۴	آثار سازنده زیارت از دیدگاه قرآن و سنت
۱۶۴	سرچشمه‌های اندیشه وهابیت
۱۸۳	اخبار حج
۲۰۲	درباره مرکز

آداب باطنی حج

ص: ۶

جواد محدثی

(برداشتی از عارفانه‌های حج در کتاب «مَحْجَةُ الْبَيْضَاء» فیض کاشانی)

مرحوم فیض کاشانی که به داشتن دیدگاه‌های لطیف و برداشت‌های عرفانی و نوآوری در تبیین معارف دینی مشهور است، در کتاب «مَحْجَةُ الْبَيْضَاء»، در فصل مربوط به حج، (۱) پس از مباحثی درباره فضیلت حج، فضیلت خانه خدا و مکه، فضیلت یا کراهت اقامت در مکه و برتری مدینه بر شهرهای دیگر، شرایط و وجوب حج، ترتیب اعمال حج و آداب آن‌ها، زیارت مدینه منوره و اهل بیت و آداب آن، بخش سوم مباحث را با عنوان «آداب دقیقه و اعمال باطنه» (۲) به بیان آداب و اسرار باطنی حج اختصاص داده است. آنچه می‌خوانید، فشرده‌ای است از مطالب این بخش:

۱. دقایق آداب

در این زمینه، ده نکته و ادب و آداب بیان شده که خلاصه آن‌ها از این قرار است:

اول: حلال بودن نفقه و خرج سفر حج و پیوسته بودن دل به خدا و قصد خالص داشتن در این سفر معنوی و پرهیز از هرچه که توجه را از خداوند باز میدارد.

دوم: همکاری نداشتن با دشمنان خدا و باج ندادن به رهنان و حفظ عزت و کرامت نفس.

سوم: توسعه در رهنوشه و دست و دل بازی در خرج در راه خدا و داشتن سفری کرامت مندانه و بزرگوارانه.

چهارم: پرهیز از ناهنجاری اخلاقی و جدل و دشنام و حرف‌ها و کارهای لغو و هوس آلود.

پنجم: سفر پیاده به خانه خدا در صورت امکان، به شرط آنکه حال عبادت او را از بین نبرد و خستگی به بدخلقی‌اش نکشاند.

ششم: پرهیز از محمل و کجاوه نهادن بر مرکب و بارسنگین بر آن نهادن و رفق و مدارا.

هفتم: غبار آلود و خاکی و متواضعانه ره سپردن و پرهیز از آنچه او را به تفاخر و غرور و خودنمایی بیالاید.

هشتم: رعایت حق حیوانات و مرکب‌های سواری و بار بیش از حد بر آن‌ها نگذاشتن و فرصت استراحت به آن‌ها دادن.

نهم: قصد قربت در قربانی و ریختن خون ذبیحه و تقدیم بهترین و چاقترین قربانی و پرهیز از چانه‌زنی در خرید آن.

دهم: خرسندی از آنچه در این راه خرج می‌کند و آن را خسارت و مصیبت نشمردن و داشتن طیب خاطر در هزینه‌های این سفر.

(در کتاب، نکات یاد شده، همراه با برخی روایات و نمونه‌هایی از سیره است که جهت اختصار، از ذکر آن‌ها پرهیز شد.)

۲. آداب باطنی

در این قسمت، با بیان اینکه اندیشیدن درباره آداب و اسرار و رموز این سفر و درک معانی اعمال از آغاز تا انجام و داشتن شوق و معرفت در همه مراحل آن، بهره‌وری از حج را می‌افزاید، به نکات و آدابی به عنوان رمز کلید و کلید رمز گشودن اسرار این عبادت اشاره می‌کند؛ این اسرار و آداب باطنی از این قرار است:

* فهم

ص: ۷

راه رسیدن به خدا، دوری و وارستگی از شهوات و خدایی بودن در همه حرکات و سکناات است. رمز گرایش رهبانان در آیین‌های گذشته به گوشه‌گیری و خلوت‌گزینی و غارنشینی، رسیدن به مقام «انس با خدا» بوده است. وقتی آن شیوه‌ها متروک شد و مردم به لذایذ دنیوی روی آوردند، خداوند متعال پیامبر واپسین را برانگیخت تا احیاگر راه آخرت و تجدید کننده سنت‌های پیامبران آسمانی در سلوک معنوی باشد.

پیامبر خدا (ص) بهجای رهبانیت «جهاد» و «حج» را بیان فرمود. خداوند، کعبه و اطراف آن را حرم خویش قرار داد. عرفات را همچون صحنی در آستانه درگاهش بر شمرد و با تحریم محرمات احرام، حرمت و قداست این حرم را روشن ساخت و اعمال حج را که خردها به رمز و راز آن پی‌نمی‌برد، وسیله آزمون تعبد و پذیرش و اطاعت بندگان قرار داد، تا انجام این کارها که به ظاهر، لذتی برای نفس ندارد، تنها با انگیزه اطاعت فرمان و ابراز بندگی صورت پذیرد و لبیک گویی به دعوت او، رمز انقیاد و سرسپردگی در پیشگاهش باشد، تا مردم از هوای نفس رها شوند و شرط بندگی به جا آورند.

اگر مردم این رازها را «فهم» کنند. از صدور آن همه تکلیف و فرمان و واجبات، تعجب نخواهند کرد. در فهم اصل حج، همین نکته بس است.

* شوق

«شوق» پیامد «فهم» است. وقتی روشن شد که کعبه، خانه خداست و آنکه به حج می‌رود، گویا به قصد زیارت خدا سفر می‌کند و هر که آهنگ زیارت خدا کند، از دیدار روی یار و برخورداری از نگاه عنایت آمیز او در میعادگاه آخرت محروم نخواهد بود، شوق دیدار خدا، شوق اسباب دیدار را هم پدید می‌آورد. مشتاق پروردگار، به هر چه که به محبوبش منتسب باشد مشتاق است. خانه، خانه خداست و همین کافی است که دل‌داده خدا را مشتاق این سفر کند، تا هم خانه خدا را ببیند، هم با چشم دل خدا را بنگرد.

دیدار خدا بود میسر با دیده دل، نه دیده سر

* عزم

زائر باید بداند که با عزم حج، از خانواده و وطن و شهوات و لذات جدا می‌شود و به زیارت خانه خدا روی می‌آورد. پس باید قدر خانه و صاحب خانه را بزرگ شمرد و از عزم خطیر خویش آگاه باشد و عزم خود را خالص برای خدا سازد و دور از ریا و شِمعه باشد و بداند که از نیت و عملش تنها آنچه برای خدا خالص باشد پذیرفته است و چه زشت است کسی آهنگ خانه آن فرمانروا کند، ولی مقصودش غیر او باشد. پس باید عزم خود را تصحیح کند و از هر چه که شائبه ریا دارد بپرهیزد.

* قطع وابستگی

مقصود از آن، ردّ مظالم و توبه خالص و ادای حقوق بندگان است. همچون طلبکار حاضری که یقه او را چسبیده و می‌گوید: کجا می‌روی؟ می‌خواهی به خانه خداوند بروی در حالی که در همین جا و در خانه خودت، فرمان او را اطاعت نمی‌کنی. آیا شرم نمی‌کنی که گنهکارانه به محضرش باریابی و تو را نپذیرد؟ اگر می‌خواهی زیارتت مقبول افتد، فرمانش را اجرا کن، حقوق مردم را بپرداز و از همه گناهان توبه کن و پیوند دل را از همه بگسل و با روی دل به سوی او روان شو. اگر چنین نکنی، رهاورد سفرت جز رنج راه و بادیه و جز طرد شدن از درگاه نیست. پیوند خود را از وطن چنان بگسل که گویا دیگر بر نمی‌گردد و وصیت نامه‌ات را بنویس و با این قطع علاقه‌ها از خانه و زندگی برای سفر حج، به یاد قطع علاقه‌ها از دنیا و رفتن به سفر بی‌برگشت آخرت باش. کسی که آماده سفر حج می‌شود، نباید از سفر آخرت غافل شود.

* زاد و توشه

رهتوشه را باید از راه حلال به دست آورد و اگر احساس کرد که بر افزودن رهتوشه حریص است و در پی چیزهایی است که در طول سفر بماند و فاسد نشود، به یاد آورد که سفر آخرت طولانی‌تر است و رهتوشه آن تقواست و هرچه-

ص: ۸

جز تقوا است- باید بگذارد و برود و در همان منزل اول از دست او می‌رود. پس بکوشد اعمالش، که همراه او در این سفر است و توشه آخرت است، بی‌عیب و دور از ریا و تقصیر باشد.

* مرکب

وقتی مرکب فراهم شد، در دل خدا را شاکر باشد که آن را برایش مسخر ساخته تا بارش را به دوش بکشد و در همان لحظه به فکر مرکبی باشد که او را به سوی خانه آخرت می‌برد؛ یعنی «تابوت». سفر حج از یک جهت شبیه سفر آخرت است. آیا این مرکب می‌تواند او را به سرای آخرت برساند؟ چه بسا مرگش چنان نزدیک باشد که پیش از سوار شدن بر مرکب، او را در تابوت بگذارند! سفر قطعی است، ولی اسباب سفر معلوم نیست مهیا باشد. پس به فکر تهیه مرکب و زاد و توشه آن سفر باشد.

* جامه احرام

وقتی جامه احرام می‌خرد، به فکر کفن باشد. شاید پیش از آنکه به نزدیکی خانه خدا برسد و دو جامه احرام را بپوشد، مرگش مقدر و نزدیک باشد و کفن پیچ شود! همانگونه که لباس احرام با لباس معمولی متفاوت است، لباس دیدار خدا (کفن) نیز با لباس‌های دنیایی تفاوت دارد.

* خروج از خانه

وقتی از خانه و شهر خود خارج می‌شود، بداند که از خانواده و وطن جدا می‌شود و در سفری که شبیه به مسافرت‌های دیگر نیست، به سوی خدا می‌رود. دل را متوجه مقصد و مقصود کند و متوجه باشد که در زمره زائرانی است که دعوتش کرده‌اند و اجابت کرده و مشتاقانه ره می‌سپارد و از دیگران گسسته به سوی خدا می‌رود و به دیدار خانه‌ای با شرافت نایل می‌شود و دیدار خانه خدا به جای دیدار خداست. دل را به امید آنکه به محبوب برسد و مقبول او شود آماده سازد و به فضل و رحمت الهی امیدوار باشد و پندارد که اگر در این راه مرگش هم فرا رسد، میهمان خداست و اجرش با اوست. (۱)

* از صحرا تا میقات

وقتی راه‌ها را پیمود و دشت‌ها را پشت سر گذاشت و به «میقات» رسید و در راه، آن همه گردنه‌ها را دید، به یاد آورد که از دنیا تا آخرت نیز راهی دراز و پر از گردنه‌ها و خوف و هراس‌هاست تا آنکه به میقات قیامت برسد. اگر در راه حج، بیم رهنمان بود، در مسیر آخرت، سؤال نکیر و منکر است. اگر در صحرا و بادیه، خوف مار و عقرب و درندگان است، در قبر هم مارها و حشرات است. اگر در این سفر از خویشان و بستگان دور می‌شود، خانه قبر هم سرای وحشت و تنهایی و غربت است و یاد این همه هول و هراس، او را به فکر رهنوشه آخرت اندازد.

* احرام

وقتی به میقات می‌رسد و لبیک می‌گوید تا محرم شود، آن را اجابت دعوت خدا بشمارد و به قبول او امید بندد و از رد او بیم داشته باشد و بین خوف و رجا به سر برد و تکیه‌اش به کرم الهی باشد. از سفیان بن عیینه نقل شده که گفت: وقتی امام سجاد (ع) می‌خواست لبیک احرام بگوید، رنگ از چهره‌اش می‌پرید و می‌لرزید و زبانش به گفتن لبیک نمی‌چرخید. وقتی علت را می‌پرسیدند، می‌فرمود: می‌ترسم از سوی خدا ندا آید که «لا لبیک و لا سعیدیک!» و چون لبیک می‌گفت، از هوش می‌رفت.

حاجی لبیک گو آنگاه که صدایش را در میقات به لبیک بلند می‌کند، به یاد آورد که در روز قیامت نیز خلاق با نفخ صور و در اجابت دعوت خدا، از گورها بر می‌خیزند و در عرصات محشر گرد می‌آیند و در دو گروهانند: «ممدوح و پسندیده» یا «مبغوض و نکوهیده» و به عبارت بهتر، یا مقبولاند یا مردود و همچنان در حالتی میان بیم و امید.

۱- نساء: ۱۰۰، وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ...

ص: ۹

* ورود به مکه

زائر وقتی به مکه رسید، به یاد آورد که به حرم امن پا نهاده و امید به ایمنی از عقاب الهی داشته باشد و در همان حال، بیمناک باشد از اینکه مبدا شایسته قرب نباشد و با ورودش به حرم، مستحق خشم الهی گردد... (که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی!)

و چون نگاهش به «کعبه» افتاد، عظمت خانه خدا بر دلش افتد و چنان پندارد که گویا صاحب خانه را می‌بیند و بر توفیق این دیدار، خدا را شاکر و امیدوار باشد که از میهمانان پروردگار به شمار آید و به یاد آورد که در قیامت نیز مردم به شوق بهشت به عرصات محشر می‌آیند ولی بعضی را به بهشت راه می‌دهند و برخی را برمی‌گردانند. باز هم حالتی میان خوف و رجا.

* طواف

زائر، طواف را نماز و عبادت بشمارد. قلبش را آکنده از خشیت و خوف و امید و محبت کند و در حال طواف، خود را شبیه فرشتگانی بداند که بر گرد عرش الهی طواف می‌کنند. بداند که مقصود، تنها طواف جسم بر گرد کعبه نیست، بلکه چرخیدن دل بر محور «یاد خدا» است. با یاد او طواف را آغاز کند و به انجام برساند. طواف اصلی را طواف دل در حضرت مولا بداند و این طواف ظاهری را راهی برای طواف باطن و ملکوت به حساب آورد. فرشتگان به طواف عرش مشغول‌اند و چون بندگان به رتبه آنان نمی‌رسند، مأمورند که بر گرد کعبه بچرخند تا فرشته‌سان شوند!

* استلام

وقتی حجر الأسود را لمس می‌کنی، آن را بیعت با خدا برای طاعت بدان و مصمم باش که به این بیعت وفادار بمانی. هر که پیمان بندد و عهد شکنی کند، سزاوار نکوهش است. ابن عباس از حضرت رسول (ص) روایت کرده است که فرمود: حجر الأسود، دست خدا در زمین است و با آن با بندگانش مصافحه می‌کند، آنسان که کسی با دیگری دست می‌دهد. (۱)

وقتی زائر کعبه، از پرده کعبه می‌آویزد و خود را به «مَلْتَمَز» می‌چسباند، نیتش طلب قرب حق و شوق و محبت بیت و صاحب بیت باشد و با این لمس، تبرک بجوید و در جای جای خانه خدا خود را در حصار امن الهی قرار دهد و در آویختن به پرده کعبه، مغفرت طلبی و امان خواهی را در نظر آورد، همچون خطا کاری که دست به دامان کسی می‌آویزد و بخشایش و عفو می‌طلبد و می‌نالد و خود را بی‌پناه جلوه می‌دهد. در نظر آورد که جز با بخشایش و امان از عذاب، دست از دامان کعبه نکشد!

* سعی

سعی میان صفا و مروه در آستانه خانه خدا، رفت و آمد یک بنده در آستانه یک فرمانروا را به یاد می‌آورد که برای اظهار خلوص در خدمت و به امید نگاه لطف مولایش چنین می‌کند؛ بنده‌ای که نمی‌داند بالأخره مولا او را به حضور می‌پذیرد یا ردّ می‌کند؟ از نظر دیگر، حاجی هنگام رفت و آمد میان صفا و مروه، خود را در عرصات قیامت و محشر ببیند که در ترازوی حساب آن روز، بین کفه حسنات و سیئات در تردّد است، تا کدام برتر آید و گرفتار عذاب یا مشمول آمرزش شود.

* وقوف در عرفات

وقتی در عرفات، ازدحام جمعیت و ناله‌های مردم به زبان‌های مختلف و حرکت دسته دسته زائران در پی قافله‌داران را می‌بیند، از قیامت و گرد آمدن امت‌ها پیرامون پیامبران و پیشوایان خودشان یاد کند که هر گروهی به امید شفاعت پیشوای خود، در حالت میان ردّ و قبول‌اند. پس در دل، به درگاه خدا بنالد تا از زمره بخشودگان و برخورداران از رحمت الهی به شمار آید و در آن موقف رحمت، دست خالی نماند. در عرفات، قطعاً دلسوختگان و صاحب‌دلانی حضور دارند. وقتی دل‌های همه آنان به درگاه خدا

نالان شود و تضرّع کند و دست‌ها و دیده‌ها به درگاه الهی باشد، بی‌گمان نا

۱- به نقل از حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۴۵۷

ص: ۱۰

امید و محروم نخواهند شد. از این رو گفته‌اند: از بزرگ‌ترین گناهان آن است که حاجی در عرفات حضور یابد و خیال کند خداوند او را نیامرزیده است!

راز حج این است که همصدایی و هم ناله شدن اولیا و فرزاندگانی که از همه جای دنیا به آن محضر آمده‌اند، تحقق یابد؛ از این رو، پیامبر خدا (ص) فرموده‌اند: حج، عرفه است! (الْحَجُّ عَرَفَةٌ) هیچ چیز مانند این هم‌دلی و هم‌نوایی بندگان خالص در آن سطح گسترده و در یکجا، رحمت خدا را نازل نمی‌کند.

* رمی جمرات

در رمی جمرات، قصد کن که به عنوان اظهار بندگی و عبودیت، تسلیم محض در برابر فرمانی و در پی امتثال امر خدایی، بی‌آنکه جز خواست آن معبود را دخالت در کار دهی؛ مانند ابراهیم خلیل که وقتی به این محل رسید تا فرمان را اجرا کند، ابلیس بر او ظاهر شد تا حجتش را خراب نماید و او را دچار نافرمانی خدا سازد. اما آن حضرت به امر پروردگار او را با سنگ طرد کرد و از خود راند. مپندار که شیطان سراغ تو نخواهد آمد! که خود این توهم، نیرنگی شیطانی است تا مغرورت کند. شیطان القا می‌کند که این سنگ افکندن چه ثمری دارد؟ و کاری شبیه بازیچه است. اما اعتنا نکن و او را از خود بران و بدان که گرچه در ظاهر به جمرات سنگ می‌افکنی، ولی باطن آن، طرد و ردّ شیطان و شکستن کمر اوست و ناکام کردن شیطان جز با امتثال امر خدا نیست.

* قربانی

قربانی، راه و گامی است به قرب الهی، پس قربانی کامل انجام ده و امید داشته باش که در مقابل هر عضوی از آن، همان عضو تو از آتش دوزخ رهایی می‌یابد؛ آنگونه که در روایات وعده داده‌اند. پس هر چه قربانی کامل‌تر و اجزای آن برتر باشد، بهتر تو را از آتش دوزخ می‌رهاند.

* زیارت مدینه

وقتی نگاهت به دیوارهای شهر می‌افتد، به یاد آر که این شهر برگزیده خدا برای حبیبش محمد (ص) است که وی به سوی این شهر هجرت کرد و در آن، احکام و شرایع الهی را بنیان نهاد و با دشمنان حق جنگید و دین خدا را تا واپسین لحظات حیات، آشکار ساخت؛ شهری که تربت و مزار پیامبر در آن است.

در این شهر، به یاد آور که قدم جای پای پیامبر می‌گذاری، پس آهسته و با وقار گام بگذار و عبور و راه رفتن او را در کوچه‌ها و گذرهای مدینه یاد کن و خشوع و آرامش قلبی او را به یاد آور و صدا را در این شهر بلند مکن. از آنان یاد کن که افتخار هم صحبتی و هم نشینی و دیدار او و شنیدن کلماتش را داشتند و حسرت بخور که تو از این نعمت محروم بوده‌ای. به یاد آور که اگر توفیق دیدن جمالش را در دنیا نداشتی، شاید در آخرت هم از دیدارش محروم باشی و به خاطر کارهایت، در آن سرا نیز میان تو و او فاصله افتد.

اما امیدوار باش، حال که از شهر و دیار خود به قصد زیارت او آمده‌ای و تنها انگیزه تو شوق دیدار و عشق دیدن آثار او بوده است، خدا هم تو را به دیده رحمت بنگرد. چون به مسجد پیامبر برسی، به یاد آور که اولین واجب الهی در این صحنه و عرصه برپا شده و به رحمت خدا امیدوار باش و چه مناسب است که مؤمن در این دیار، «خشوع دل» داشته باشد.

وقتی حضرت رسول (ص) را زیارت می‌کنی. خود را چنان پندار که در محضرش ایستاده‌ای و آن حضرت، حضور و زیارت و سلام تو را می‌بیند و می‌شنود و پاسخ می‌دهد. سیمای او را در نظر آور، رتبه و مقام والایش را در دل خود تصوّر کن و به او سلام ده.

در حدیث است که فرمود: «هر کس بر من یک بار صلوات و درود فرستد، خداوند ده بار بر او صلوات می‌فرستد.» (۱) وقتی کسی

از دور بر او درود فرستد، چنین پاداشی می‌یابد. پس آنکه راه‌ها پیموده و به شوق پیامبر سختی‌ها کشیده و در مدینه کنار مزارش حضور یافته، چه پاداشی خواهد داشت؟!
آنگاه نزدیک «منبر» برو و تصوّر کن که پیامبر خدا (ص) بر آن صعود کرده و مهاجران و انصار پیرامونش حلقه زده‌اند و آن حضرت، ایشان را به طاعت خدا دعوت می‌کند. از خدا بخواه در قیامت نیز میان تو و او جدایی نیندازد.

ص: ۱۱

وقتی همه این آداب را عمل کردی، باز هم در دل خود محزون و بیمناک باش، چون نمی‌دانی که حج تو پذیرفته شده و در زمره محبوبانی یا ردّ شده و در جمع مطرودان ایستاده‌ای! به دلت رجوع کن و به اعمال بنگر، خواهی فهمید که از کدام گروهی. اگر از این دنیای فریبکار، دل زده‌ای و به انس با خدا شیفته‌تر گشته‌ای و اعمال مطابق با شرع بوده، اطمینان داشته باش که قبول شده است؛ چرا که خداوند جز از محبوبش نمی‌پذیرد و هر که را دوست بدارد آثار محبتش بر او آشکار می‌گردد و او را از دام‌های شیطان می‌رهاند.

و ... اگر جز این باشی، بترس که مردود شوی و از این سفر، جز رنج بادیه و خستگی راه، برایت باقی نماند.

سوتیتر

پیوند خود را از وطن چنان بگسل که گویا دیگر بر نمی‌گرددی و وصیت‌نامه‌ات را بنویس و با این قطع علاقه‌ها از خانه و زندگی برای سفر حج، به یاد قطع علاقه‌ها از دنیا و رفتن به سفر بی‌برگشتِ آخرت باش.

راز حج این است که همصدایی و هم ناله شدن اولیا و فرزانی که از همه جای دنیا به آن محضر آمده‌اند، تحقق یابد؛ از این رو، پیامبر خدا (ص) فرموده‌اند: حج، عرفه است! (الْحَجُّ عَرَفَةٌ) هیچ چیز مانند این هم‌دلی و هم‌نوایی بندگان خالص در آن سطح گسترده و دریکجا، رحمت خدا را نازل نمی‌کند.

معارف حج در نگاه مرحوم کاشف الغطاء

سید جواد ورعی

علامه شیخ محمدحسین کاشف الغطاء (م ۱۳۷۳ ق.) از مفاخر جهان تشیع در قرن چهاردهم هجری است. شخصیتی که در جامعیت علمی و احساس مسئولیت اجتماعی و سیاسی کم نظیر بود و در اיתار و از خودگذشتگی در راه اعتلای اسلام و مسلمین ممتاز. موقعیت خانوادگی و منزلت اجتماعی و مقام علمی و فقهی و فلسفایش او را از انجام رسالت دینی باز نمی‌داشت. فقیهی که در جهان اسلام درخشید و با مواضع بجا و منطقی و غیرتمندانه‌اش در دفاع از کیان اسلام و سرزمین‌های اسلامی و فریادهای برائتش از مستکبران عالم؛ انگلیس و آمریکا و ولیده نامشروعشان اسرائیل غاصب به مسلمانان عزت و عظمت و جرأت و جسارت بخشید. او شخصیتی بود که پس از نیم قرن می‌تواند همچنان الگوی عالمان دینی در حوزه‌های علمی جهان اسلام باشد؛ و بالأخره، فقیهی بود توانا و نوگرا،

ص: ۱۳

پژوهشگری سختکوش، حکیمی عارف، مصلحی بیدار، نویسنده‌ای متفکر و گوینده‌ای کم نظیر در جهان عرب و دنیای اسلام. متنی که تقدیم می‌شود، برگردان نوشته‌ای است از این عالم بزرگوار، در تبیین اجمالی اسرار و معارف حج، که شاگرد برجسته‌اش شهید آیت الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی (رحمه الله) در کتاب گرانسنگ «الفردوس الأعلى» آورده است. این نوشته را از آن جهت برگزیدیم که نگرانی او از حج‌گزاری مسلمانان همچنان باقی است. او در مناسک حج و عمره، افزون بر بیان احکام حج و عمره، به بحث از اسرار و فواید آن دو نیز پرداخته و مراقبت بر تصحیح عبادات را با دقت در نیت صحیح لازم شمرده است؛ چراکه بنای حج‌گزاری بر آشکار بودن اعمال و مناسک آن است و طبعاً در معرض آفات.

مرحوم کاشف الغطاء بسیار متأسف بود که در عصر ما، حج عامل بزرگی، فخر فروشی و اعتبار اجتماعی شده است و حتی فراتر از آن، مردم به وسیله آن به تجارت و گردش و مشاهده سرزمین‌ها و شهرها و اطلاع از وضعیت سرزمین حجاز می‌پردازند که باید از عروض چنین اغراض فاسد و مطلبی خائف بود و رهایی از آنها جز با اخلاص و پاک کردن از شوائب عجب و ریا و بی‌اعتنایی به مدح و ستایش مردم و تطهیر عبادات دینی از آلوده شدن به مقاصد دنیوی ممکن نیست.

وی تأکید داشت که این همه، تنها در گرو خارج کردن محبت دنیا از دل و کسب محبت الهی است و بس. انگیزه عمل هم که ملاک امر و معیار فضیلت است، همین است و بس که البته عمل به آن، دشوار و همراه با لغزش‌هاست. از این رو، انس با علم اخلاق را که طب نفس و علاج بیماری‌های آن است، توصیه می‌کرد که تأثیر آشکاری در این زمینه دارد:

تأمل و دقت، ضرورتی در شناخت معارف و منافع حج

از آنجا که انسان از دو گوهر جسم و روح تشکیل شده، قانونگذار اسلام برای هر کدام فرایض و تکالیفی معین کرده که غرض آنها چیزی جز سعادت انسان و رشد و تعالی او به بلندای کرامت و پله‌های عظمت و بزرگی نیست.

مهمترین فریضه و تکلیف روح آدمی، عقیده و ایمان است و مهمترین فریضه و تکلیف بدن او، انجام اعمال مخصوصی است که شرع مقدس آن را عبادت و فروع دین نام نهاده؛ چنان که تکالیف روح را «اصول دین» نامگذاری کرده است.

عبادات و فروع دین یا عبادات بدنی محض‌اند؛ مانند نماز و روزه، یا عبادات مالی محض‌اند؛ مانند خمس و زکات و یا آمیخته‌ای از آن دو هستند؛ مانند حج که هم عبادت بدنی است و هم عبادت مالی.

هر یک از عبادت‌های پنجگانه فوق، دارای اسرارند که حج بیشترین اسرار و حکم و فواید و منافع را دارد که آیات قرآن به بعضی از این اسرار و منافع اشاره کرده که هم مادی و اقتصادی‌اند و هم اخلاقی و اجتماعی؛ هم حاوی رموزی والاینده و هم دربردارنده تمرین‌هایی روحی.

البته هر بیننده‌ای که با نظر سطحی به اعمال حج بنگرد، گمان می‌برد که آنها بازی‌های بیهوده و گونیهایی از لهُو و لعب‌اند. ولی این نگاه گذرا آنگاه که به نگاهی عمیق و همراه با تأمل بینجامد، عقول بشری از درک اسرار آن عاجز و در برابر عظمتش دچار تزلزل می‌شود، اما فواید مادی و اجتماعی و اخلاقی اعمال و مناسک حج، چه بسا مرتبه نخست و نازل آن، روشن و آشکار باشد ولی درک مراتب بالاتر نیازمند مجالی بیشتر و نگاهی بالاتر و والاتر است که خداوند سبحان بدان اشاره دارد و می‌فرماید: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَلِيَا تَوْجِهَ بِهِ مَجَالَاتِ مَا فِي تَشْرِيحِهَا مَنَافِعُ، تنها به بعضی از نفعاتی که از گنجینه‌ها و رموز باطنی و روحی اعمال حج می‌وزد، اشاره می‌کنیم:

اسرار عمره

نخستین عمل از اعمال حج، احرام است. می‌بینیکه چگونه آدمی با کندن لباس‌های ظاهری - که وسیله آرایش تن است - دو قطعه پارچه سفید را - که نشانه و نماد قطع همه علایق و وابستگی‌های انسان از زندگی دنیایی و زخارف آن

ص: ۱۴

است - به تن می‌پیچد و به دو لباسی اکتفا می‌کند که با آنها به جهان دیگر خواهد رفت؛ چراکه کفن سفیدی به تنش می‌کنند و بدینوسیله همه شهوت‌ها و لذت‌ها را رها می‌سازد؟

- آیا می‌بینیکه چگونه به هنگام بالا رفتن یا پایین آمدن از فرود و فراز یا به هنگام خوابیدن و بیدار شدن صدایش بلند است که: «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» گویا پاسخ کسی را می‌دهد که صدایش می‌زند. آری، ندای ضمیر و خطابی را پاسخ می‌دهد؛ خطابی که با پاسخ دادن به آن، ندای پروردگارش، فراخوان پدرش ابراهیم و دعوت پیامبرش محمد (ص) را لبیک می‌گوید؟

- آیا می‌بینی چگونه از دنیا و از روح حیوانی جدا می‌شود و بسان روحی مجرد و فرشته‌گونه می‌شود؟ به همین خاطر است که بهره‌مندی از زنان و بوی خوش و حلال‌های بسیاری و حتی عقد بستن با زنان را نیز بر خود حرام می‌کند. آزار و اذیت حیوانات حتی جغدی که بر مقبره‌ها می‌نشیند، شکار پرنده، قطع درخت یا گیاه بر او حرام می‌شود و اگر زنی را در حال احرام عقد کند، بر او حرام ابدی می‌گردد؟

- آیا دیده‌ای که به هنگام طواف خانه کعبه - خانه‌ای که رمز جاودانگی، مرکز ابدیت و تمثال عرش است و فرشتگان پیرامون آن طواف می‌کنند؛ وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ (۱) آرزو می‌کند که درهای خانه به رویش گشوده شود و وارد باغ زیبای آن گردد و همراه با جاودانگان در نعمت‌های ابدی آن غرق شود؟

- آیا می‌بینی وقتی طواف را از حجرالأسود آغاز می‌کنی، به قصد آنکه با خدا بیعت کنی و عهد و پیمان ببندی، آن را لمس می‌کنی و می‌بوسی، گویی که دست خدای رحمان را می‌بوسی؟ این سنگ از آسمان نازل شد، در حالی که از نقره سپیدتر بود ولی گناهان بندگان لباسی سیاه بر آن پوشانید. کنایه از آنکه گناهان مردم را تحمل کرد و عهد نمود که از جانب خالق آنان، گناهانشان را ببخشد.

- آیا دیده‌ای که چگونه طائف بیت الله الحرام، در پایان طواف به سمت مقام ابراهیم می‌رود تا در کنار آن نماز به پا دارد؟ و این اشاره به این حقیقت است که اکنون جا پای ابراهیم نهاده و مانند او به درگاه خداوند عرضه می‌دارد:

... رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ... وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. (۲)

«پروردگارا! از ما بپذیر، به راستی که تو شنوای دانایی ... و بر ما ببخشای، همانا تو توبه‌پذیر مهربانی.»

- آیا شاهدی که زائر پس از فراغت از طواف، مانند آزاد شده‌ها، برای سعی میان صفا و مروه می‌شتابد و هروله کنان از بیم آنکه وسوسه‌های شیطان به سراغش بیاید و در مسیر مشاهده جمال حق دچار لغزش گردد و صفا و نورانیتی که از اشعه آن انوار بر او تجلی کرده، تیره و تار گردد، با چه اشتیاقی گام برمی‌دارد؟

صفا همان صخره‌ای است که پیامبر رحمت از آغاز دعوت مردم به توحید و ورود آنان به اسلام و ترک پرستش بتها، بر بالای آن می‌ایستاد. میان صفا و مروه، همان جایی است که هاجر، مادر اسماعیل، هفت مرتبه در جستجوی آب برای فرزندش که در مسجدالحرام، کنار کعبه رهایش کرده بود، سعی نمود و وقتی با نومی‌دی نزد فرزندش بازگشت، آب زمزم را دید که از زیر پای طفلش جوشیده است.

زائر خانه خدا، بعد از انجام سعی، تقصیر می‌کند و این شاید اشاره به این حقیقت باشد که سالک کوی حق، هر چه در میان راه بکوشد، باز هم در پایان راه، قصور یا تقصیر از درک حقایق دارد. آنگاه به قصور خویش پی می‌برد و بدان اعتراف نموده، از احرام خارج می‌شود و همه حلال‌هایی که بر او حرام شده بود، حلال گشته و از جوار حق به سوی خلق باز می‌گردد و این یکی از سفرهای چهارگانه سالک الی الله است. عمره زائر در اینجا به پایان می‌رسد.

اسرار حج

زائر در روز هشتم ذیحجه (روز ترویبه)، برای بار دوم احرام می‌بندد؛ این بار احرامش به نیت حج است و آنگاه به سمت منا حرکت می‌کند و از ظهر روز نهم تا غروب آفتاب در سرزمین عرفات وقوف می‌کند. سپس راهی مشعر می‌شود و پیش از طلوع خورشید، از مشعر حرکت و افاضه به سوی منا را آغاز میکند و مناسک سه‌گانه رمی، قربانی و حلق را در روز عید اضحی به جا می‌آورد و پس از حلق، همه محرمات احرام، جز بوی خوش، شکار و لذتجویی از زن (برای مرد)، حلال می‌شود. بعد از آن، به مکه باز می‌گردد تا طواف حج، نماز طواف و سعی به جا آورد. در این

۱- زمر: ۷۵

۲- بقره: ۱۲۷ و ۱۲۸

ص: ۱۵

مرحله است که صید و بوی خوش بر او حلال می‌شود. بار دیگر به منا بازگشته، بیتوته می‌کند و در روزهای اقامت در منا، جمرات را رمی میکند. باز به مکه بازگشته، طواف نساء به جای می‌آورد و زن بر او حلال می‌شود و بدین ترتیب اعمال و مناسک حج به پایان می‌رسد.

در هر یک از اعمال، رمزها و اسرار و همچنین حکمتها و مصالحی نهفته است که اگر بخواهم به شرح برخی از آنها هم بپردازم، نیازمند تألیفی مستقل است، اما با توجه به کهولت سن و ناتوانی، قدرت انجام آن را ندارم؛ «... رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا...» ولی باید دانست که اسرار و مصالحی که در حج، بلکه هر عبادتی نهفته، دو نوع است: اسرار و مصالح خاص و اسرار و مصالح عام.

اما اسرار و مصالح خاص، ویژه سالکان و راسخان در علم و عارفان بلند مرتبه است و پرده‌های فرارو و گنجینه‌های آن، برای عموم مردم آشکار نمی‌گردد، بلکه افراد عادی از تصور آن اسرار نیز ناتواناند.

اما اسرار و مصالح عام عبادات، برای هر کسی که قدرت تفکر و تدبیر داشته باشد و درصدد آشنایی و رسیدن به آنها برآید، واضح و آشکار است و بزرگترین، مهمترین و آشکارترین آن مصالح و اهداف که هر شخص عاقلی آنها را می‌بیند و درک می‌کند، «مصالح و اهداف اجتماعی» است.

شکی نیست که اسلام دینی اجتماعی است و برای شؤون اجتماعی، بیشترین اهمیت را قائل است. تشریح نماز جماعت روزانه در مسجد محل، سه یا پنج مرتبه، نماز جمعه در هر هفته، نماز عید فطر و عید اضحی برای اهالی هر شهر و نواحی اطراف آن در هر سال و اکتفا نکردن به آن و فراخوان عمومی همه توانمندان و صاحبان مکت و ثروت و صاحبان نظران و شخصیت‌های اجتماعی از اقصی نقاط عالم که روی کره خاکی زندگی می‌کنند، به کنگره سالیانه حج به منظور اهداف زیر است:

۱. آشنایی با یکدیگر.

۲. در پی آن، برقراری الفت و دوستی.

۳. احساس مسؤولیت و کسب اطلاع و آگاهی از مسائل یکدیگر.

۴. مشارکت در خوشی و ناخوشی و خوشبختی و بدبختی دیگران.

۵. در نهایت، فراهم آوردن قدرتی برتر برای مسلمانان، که هیچ قدرتی توان مقاومت در برابر آنها نداشته باشد.

به یاد دارم که چهل و یک سال پیش، در سال ۱۳۳۰ هـ. که به حج مشرف شدم، بعد از ظهر روزی، در ایام تشریق، پیرامون مسجد حَیْف، بالای یک بلندی رفته و اجتماع باشکوه مسلمانان را نظاره می‌کردم که در میانشان ملیت‌های چینی، مراکشی، یمنی، عراقی و هندی بودند. با تعدادی از آنان، که با بعضی از زبان‌ها آشنا بودند، سخن در باره حج و منافع و فواید آن به میان آمد که به رغم دشواری‌های فراوان و تکالیف متعدد آن، دارای فواید فراوانی است. به آنان گفتم: کدام منفعت را بزرگتر از اجتماع ما در این سرزمین سراغ دارید؟ آیا مکانی را می‌شناسید که در آنجا مسلمان چینی از دورترین نقطه شرق با مسلمان مراکشی از دورترین نقطه غرب، و مسلمان عراقی و ایرانی از شمال و مسلمان یمنی از دورترین نقطه جنوب با یکدیگر اجتماع کنند؟ ولی افسوس - اگر افسوس خوردن ثمری داشته باشد - که چون تفکر، تدبیر و تدبیر از میان مسلمانان رخت بریسته، عباداتشان به صورتی بی مغز تبدیل شده است. آنان در این سرزمین جمع می‌شوند ولی از یکدیگر جدا هستند. کنار یکدیگرند در حالی که از هم دورند. جسمهایشان به هم نزدیک ولی آرزوهایشان با یکدیگر بیگانه است. حج می‌گزارند ولی هیچ مسلمانی با برادر مسلمانش آشنا نمی‌شود و جز چهره او را نمی‌بینند و از احوال او آگاه نمی‌شود. بلکه حتی نام او را نیز نمی‌دانند! ما با چنین حالی به وضعیت امروز رسیده‌ایم؛ «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْمُسْتَعَانَ عَلَىٰ هَذَا الزَّمَانِ وَأَهْلِ الزَّمَانِ».

سوتیتر:

عبادات و فروع دین یا عبادات بدنی محض‌اند؛ مانند نماز و روزه، یا عبادات مالی محض‌اند؛ مانند خمس و زکات و یا آمیخته‌ای از آن دو هستند؛ مانند حج که هم عبادت بدنی است و هم عبادت مالی.

ص: ۱۶

اسرار و مصالح خاص، ویژه سالکان و راسخان در علم و عارفان بلند مرتبه است و پرده‌های فرارو و گنجینه‌های آن، برای عموم مردم آشکار نمی‌گردد، بلکه افراد عادی از تصوّر آن اسرار نیز ناتواناند.

اما اسرار و مصالح عام عبادات، برای هر کسی که قدرت تفکر و تدبّر داشته باشد و درصدد آشنایی و رسیدن به آنها برآید، واضح و آشکار است و بزرگترین، مهمترین و آشکارترین آن مصالح و اهداف که هر شخص عاقلی آنها را می‌بیند و درک می‌کند، «مصالح و اهداف اجتماعی» است.

آسیب شناسی معنوی در حج

لطف الله اشراقی

امیر مؤمنان (ع) فرمود: «فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ» (۱).

و نیز در روایات متعددی این مضمون وارد شده است که: «آفَةُ الدِّينِ الْهَوَى، و آفَةُ الْعِلْمِ النَّسِيَانُ، و آفَةُ الْجِلْمِ الذُّلُّ، و آفَةُ الْعِبَادَةِ الرِّيَا...» (۲).

بر این اساس، اکنون پرسش این است که حجگزار با ارتکاب چه اموری بر اعمال و مناسک خود در حج آفت وارد میکند و ازارش حج خویش میکاهد و بهره و ثمره اندک عایدش میشود؟

برخی از زائران خانه خدا، گاهی در تحقق اعمال حج رنجه‌ها می‌برند و چنین می‌اندیشند که آنها را تمام و کامل به انجام رسانده‌اند، در حالی که چنین نبوده و از آفات عمل خویش غافلند.

اینجا است که باید گفت: آسیب شناسی در اعمال حج، از مهمترین تکالیف و مشکل‌ترین عبادات است؛ زیرا چه بسا با نشناختن آسیبها، اعمال آدمی باطل و حبط گردد و هدر رود! در حالی که آرزوی هر حاجی بعد از مدت‌ها انتظارِ تشرّف این است که حجی مبرور و محفوظ از هر نوع آسیب و گزند در صحیفه اعمالش ثبت شود.

بحث «آفات حج» در اینجا شامل همه مبطلات حج و نیز هر امری است که موجب تضییع و یا نقصان در برکات آن میشود؛ بهطوری که حاجی از اعمال خویش احساس نارضایتی میکند و پس از انجام اعمال میگوید: تازه متوجه شده‌ام که حج مبرور چیست و حج مقبول کدام است و من انجامش نداده‌ام!

- ایکاش پیش از اعمال، از تعلیمات مناسک‌آگاه و از آفت جهل و بیخبری مصون میشدم.

- ایکاش در حین اعمال، کسی با تذکراتش از خواب غفلت بیدارم میکرد.

این آسیبها به حدی مهم و حساس است که باید از ماهها پیش از تشرّف حاجیان، برای مصونیت از آنها برنامه‌ریزی کرد؛ از یک سو آگاهیهای لازم را به حاجیان منتقل کرد و از سوی دیگر آمادگی روحی و اخلاقی در آنان به وجود آورد تا از فرصت به دست آمده، بهترین بهره برداری را بنمایند.

آسیب های حج:

۱- غرر الحکم، ص ۴۳۱

۲- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۸۴

ص: ۱۸

۱. عدم آگاهی از مناسک

حج، عبادتی بیدیل و دارای فلسفهها، حکمتها و معنویتها است و حجگزار با آگاهی و شناخت آنها میتواند حجی عارفانه، عاشقانه و حکیمانه بهجا آورد، به شرط آنکه با حضور در جلسات آموزشی و مطالعات شخصی، از آنها آگاه شود تا وظایف خویش را بهتر انجام دهد.

در روایات آمده است: عبادتیکه یک بار با علم و آگاهی انجام گیرد بهتر است از عبادتیکه هفتاد هزار بار با نا آگاهی و نادانی به جا آورده شود. (۱)

و به قول حافظ:

به کوی عشق مَنه بی دلیلِ راه، قدم که من به خویش نمودم ص -- د اتمام و نشد
درخواست ارائه مناسک

حضرت ابراهیم (ع) پس از بنای کعبه و نصب حجر الأسود، دو چیز از خدا خواست:

۱. مقام تعبد و تسلیم ۲. ارائه مناسک حج (وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا)، نه تعلیم مناسک، که تنها در ذهن نقش ببندد. پس زائر باید مناسک را چنان بیاموزد که مانند دیدن با چشم باشد و ارائه مناسک به تنهایی در تحقق حج کافی نیست بلکه باید توأم با تسلیم و تعبد به آن باشد؛ (رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ دُرِّ يَتَنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا). (۲)

۲. عدم تسلیم در مناسک

مهمتر از آگاهی به مناسک، داشتن روحیه تعبد و تسلیم در برابر فرامین و دستورات شرع مقدس اسلام است. انقیاد و تسلیم محض در تمام عبادات، بهخصوص در حج لازم است؛ چرا که، بسا ما با اعمال دیگر عبادات مانوسیم و حکمت آنها را درک میکنیم اما با مناسک حج، که عبادتی است عظیم و پیچیده، انس و آشنایی نداریم و اسرار و حکمتش را نمی‌شناسیم و در این میان، آنچه انسان را به انجام این اعمال وا میدارد تنها امر خداوند است و قصد امتثال حکم او.

انقیاد و تسلیم در حج و مطیع اوامر الهی بودن، نوعی آزمایش است و بدینوسیله آنان که پایبند به قوانین و دستورات دین و احکام حج نیستند، از همدیگر تمیز داده میشوند؛ زیرا آنانکه در قلبشان مرض و نفاق ریشه دوانیده، اگر چه با جماعت مسلمانان در اعمال حج شرکت کرده‌اند، لیکن چون در باطن بصیرتی ندارند، بی‌مبالاتی در انجام احکام حج مینمایند و این اعمال را بی‌معنی و هجو میندازند.

در روایات آمده است، شخص فاسقی از امام کاظم (ع) پرسید: ای ابوالحسن، نظر شما در مورد استظلال مرد مُحرم چیست؟ در حالیکه سوار بر مرکب شده، جایز است در سایه قرار گیرد؟ حضرت فرمودند: حرام است.

مرد فاسق پرسید: همین مُحرم وقتی میخواهد به مکان مستور و بیت الخلا رود، آیا جایز است استظلال کند؟

امام (ع) فرمودند: آری، استظلال در این حال جایز است.

شخص فاسق در این هنگام پوزخندی زد و بار دیگر همین پرسش را با حالت استهزا و تمسخر طرح کرد و پرسید: چه فرقی است میان این دو حالت که یکی حرام است و دیگری جایز؟!

امام (ع) فرمودند: ای ابا یوسف، احکام الهی و دستورات دینی را با قیاسهای بچهگانه نمیتوان به دست آورد. شما دین را به بازی میگیرید اما رفتار و عمل ما همان عمل پیامبر (ص) است. کلام ما نیز کلام همان حضرت است. پیامبر (ص) در حال احرام، آنگاه که سوار بر مرکب بودند، استظلال نمیکردند و هرگاه تابش خورشید موجب آزارشان می‌گردید، قسمتی از بدنشان را با قسمتی دیگر می‌پوشاندند و یا صورت مبارک خویش را با دستشان استتار می‌کردند، اما وقتی از مرکب پیاده میشدند، استظلال میکردند و

به بیت الخلا و یا به خانه وارد می‌شدند و یا در سایه دیوار می‌نشستند. (۳)

در کافی از امام صادق (ع) نقل شده اگر جماعتی از مسلمانان تنها خدا را عبادت کنند و شریکی برای او نگیرند و نماز هم به پا دارند و زکات بدهند و حج خانه خدا بگذارند و روزه ماه رمضان بگیرند، ولی در یک عملی که خدا و رسول (ص) انجام داده، چون و چرا کنند که:

چرا این عمل اینگونه است

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹، «عَنِ الْجَبْرِ نَطِيٍّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ رَكَعَةٌ يُصَلِّيُهَا الْفَقِيهُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ رَكَعَةٍ يُصَلِّيُهَا الْعَابِدُ».

۲- بقره: ۱۲۸

۳- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۱؛ اصول کافی، ج ۴، ص ۳۵۰

«قَالَ الرَّاوي دَخَلَ هَذَا الْفَاسِقُ أَبُو يَوْسُفَ آتِئًا فَجَلَسَ قُبَالَهَ أَبِي الْحَسَنِ ع ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِي الْمُحْرَمِ أَيْسْتِظَلُّ عَلَى الْمَحْمَلِ فَقَالَ لَهُ لَا قَالَ فَيَسْتِظَلُّ فِي الْخَبَاءِ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ شَبَّهَ الْمُسْتَهْزِئُ يَضْحَكُ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَمَا فَرْقُ بَيْنَ هَذَا وَهَذَا فَقَالَ يَا أَبَا يَوْسُفَ إِنَّ الدِّينَ لَيْسَ بِقِيَاسِ كِفْيَاسِكُمْ أَنْتُمْ تَلْعَبُونَ بِالدِّينِ إِنَّا صَنَعْنَا كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قُلْنَا كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَرْكَبُ رَاحِلَتَهُ فَلَا يَسْتِظَلُّ عَلَيْهَا وَ تُؤْذِيهِ الشَّمْسُ فَيَسْتُرُ جَسَدَهُ بِبَعْضِهِ بِبَعْضٍ وَ رَبَّمَا سَتَرَ وَجْهَهُ بِيَدِهِ وَ إِذَا نَزَلَ اسْتِظَلَّ بِالْخَبَاءِ وَ فِيءِ النَّبِيِّ وَ فِيءِ الْجِدَارِ».

ص: ۱۹

یا چرا این دستور چنان است؟

اگر خلاف این را میکرد بهتر بود و ...

و یا حتی اگر این چون و چرا را به زبان نیاورند و فقط از دل آنها بگذرد، به همین مقدار مشرک شده‌اند. آنگاه حضرت فرمودند:

«عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ»؛ «بر شما باد که همیشه در مقابل احکام و اوامر پیامبر خدا (ص) تسلیم باشید.» (۱)

بدین جهت، روح تعبد و انقیاد، علاوه بر تعلیم و آموزش مناسک، دو رکن اساسی در محفوظ ماندن حج از آفات است و باید حاجی بداند خداوند که اعمال حج را تشریح کرده، همه اعمال آن به سود اوست و توجه به این حقیقت روح انضباط و تسلیم در برابر اوامر الهی را در انسان پرورش میدهد.

تعظیم مناسک نمادی از تق — و

خداوند متعال در تبیین اعمال و مناسک حج فرموده است:

(ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ). (۲)

«مناسک و برنامه‌های حج این بود که بر شمردیم و هرکس از روی رضا و رغبت شعائر دین خدا و مناسک حج را تعظیم و احترام نماید و در مشاعر معظم اعمال لازم را مو به مو و با کمال انقیاد رعایت کند، در حقیقت این کار اوحاکی از پاکی دل و مقام پرهیزکاری و خوف از خدا در دل اوست.»

نکته اینجا است که خداوند فرمود «هرکسکه مناسک حج را به جا آورد» بلکه فرمود: «(مناسک حج) این است! و هرکس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد...» و این همراه با نوعی تعظیم و احترام و مطیع فرمان خدا بودن است؛ همانطور که سربازان، در پادگان، به پرچم کشور خود احترام میکنند. روشن است که پرچم پارچه‌ای بیش نیست و احترام به آن، از آن رو است که نماد وطن است و تنها در این صورت است که حس وطن پرستی سرباز جلوه و نمود پیدا می‌کند.

اگر قرآن کریم فرموده: وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ ... و در آیه دیگر فرموده است: وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ...؛ (۳) «و (قربانی کردن) شترهای چاق و فربه را (در مراسم حج) برای شما از شعائر الهی قرار دادیم و ...» در واقع مقصود از تعظیم قربانی حج در اینجا، تعظیم و بزرگداشت مقام و موقعیت دین خدا و آداب حج است و بدین ترتیب، ارتباط و نشأت این عمل از تقوای دلها است.

۳. توجه به غیر صاحب البیت

از امام صادق (ع) در باره آداب حج نقل شده که فرمود: «هرگاه اراده حج کردی، پیش از سفر، قلبت را برای خداوند - عزّ وجلّ - از هر مشغول کننده و تاریکی حجاب پاکیزه ساز و همه امور را به آفریننده‌ها و گذارو در همه حرکات و سکنتات بر او توکل کن و بر قضا و حکم و تقدیر تسلیم شو و دنیا و راحتی مخلوق را واگذار...» (۴)

توجه به خدا، آن هم در کنار بیت الله الحرام، که از هر نظر آمادگی برای راز و نیاز و حضور قلب فراهم است و عوامل اشتغال فکر و انصراف ذهن، به حد اقلّ میرسد، از فیضها و مواهب معنوی حج است؛ لذا تمام تلاش حاجی باید این باشد که از هرچه او را غافل میکند و از توجه و ارتباط روحی با خداوند باز میدارد، پرهیزد، هر چند آن مانع، از امور مباح باشد؛ چه رسد به انجام محرمات، آنهم در حرم امن الهی!

همانطور که در نماز شب، که بارزترین مظهر پیوند با خدا و طریق وصل به مقام محمود است، ممکن است نماز گزار مشغول غیر خدا شود. در اینصورت فرقی نیست میان صلاة اللیل او و صلاة النهارش.

در نهج البلاغه آمده است: «

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمْأُ وَ كَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ». (۵)

امام صادق (ع) در مورد نماز، که معراج مؤمن و مایه چشم روشنی اوست، به اسم جلاله سوگند می‌خورند که: ممکن است شخصی پنجاه سال نماز بخواند اما خداوند حتی یک نماز او را قبول نکند؛ «فَأَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ هَذَا؟!» (۶)

بزرگترین سعادت و موفقیت حاجی، داشتن حالت دعا و رسیدن به مقام انس با خدا و احساس شیرینی مناجات با او است. اگر این ارتباط روحی و توجه قلبی به صورت مؤثر و نافذ حاصل شود و رابطهای میان حاجی و صاحب البیت

۱- اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۹۰، «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَخَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ حَجُّوا الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لِسَيِّءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْعَ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ثُمَّ تَلَمَّا هَيْدَهُ الْآيَةُ فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ».

۲- حج: ۳۲

۳- حج: ۳۶

۴- مصباح الشریعه، ص ۴۷، «قال الصادق ع إذا أردت الحج فجرد قلبك لله عز و جل من قبل عزمك من كل شاغل و حجب عن كل حاجب و فوض أمورك كلها إلى خالقك و توكل عليه في جميع ما يظهر من حركاتك و سكونك و سلم لقضائه و حكمه و قدره و تدع الدنيا و الراحة و الخلق...»

۵- نهج البلاغه، ص ۴۹۵

۶- اصول الکافی، ج ۳، ص ۲۶۹، «قال أبو عبد الله ع وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَيَأْتِي عَلَى الرَّجُلِ خَمْسُونَ سَنَةً وَ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً فَأَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ هَذَا وَ اللَّهُ».

ص: ۲۰

برقرار گردد و به رؤیت و شهود قلبی صاحب خانه نایل شود؛ یعنی همان کشف و شهودی که نیازمند سالها تهذیب نفس و عبادت و ریاضت است، برای حاجی با اخلاص یک شبه به دست آید و در اثر این شهود عرفانی، نور حج در دل او بتابد، اثر آن در مرتبه اول در موافقت و اطاعت اوست، و به سبب این اطاعت، از هرگونه مخالفت در افکار و اخلاق و صفات و اعمال و گفتار و رفتار دوری خواهد کرد و به عبارت دیگر، نور حج در دل او تاییده میشود. این معرفت عرفانی ضیوف الرحمان تا حدی شبیه است به رؤیت قلبی خدا توسط طوفان زدگان دریا که در بین امواج متلاطم و در اثر قطع امیدها و برطرف شدن غفلت ها دلشان ناگزیر متوجه خداوند می گردد. (۱)

به گفته مرحوم شیخ بهایی:

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحب خانه
هر در که ز من صاحب آن خانه تویی تو مقصود من از کعبه بتخانه تویی تو
مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

اما در این میان، غفلت زدگی و کاهلی کم نیست، هستند کسانی که در اعمال حجتان مبتلا به آفت جبران ناپذیری میشوند و از ذکر و توجه به صاحب البیت منحرف میگردند، جهتش هم روشن است؛ هر چه اشتغال و سرگرمی به امور مادی متراکمتر شود دلها کمتر فراغت به دست میآورند که به معنویات پردازند و دیگر در دلها جای تهی برای توجه به خدا کمتر میشود و در واقع این افراد از حج، تنها به پوستهای از آن قناعت کرده و مغزش را به دور افکندهاند و حج را وسیلهای برای تفریح و سیر و سیاحت و کسب مادیات و عناوین میدانند و هرگز به روح حج واقف نمیشوند.

امام صادق (ع) فرمودند: در حج و مشاعر، برای خودت هر دعایی را که دوست داری، با تمام جدّ و جهد مطرح کن؛ چرا که روز عرفه روز دعا و مسألت است و پناه به خدا بیر از وسوسه‌های شیطان و فریب خوردن از آن؛ چرا که بهترین محلیکه شیطان میکوشد انسان را به غفلت و کاهلی و نسیان بکشد، همین بیت الله الحرام و مشاهد مشرفه است و بر حذر باش از مشغول شدن به اموری مانند تماشا کردن مردم و یا اموری که چندان مهم نیست و پیوسته بگو: خدایا! من از میهمانهایت بی بهره نباشم و بر من که از راه دور آمده‌ام رحم کن! (۲)

البته یادآوری این نکته لازم است که ویژگی ضیافت الهی و حج این است که کسی از این ضیافت خانه با دست تهی و بی پاداش بر نمیگردد، هر چند با بهره‌های قلیل و منافع دنیوی، اما این بهره کجا و مرتبه عالی حج مبرور که به منزله تولّد ثانوی است کجا؟ برگشت این حاجی خائب و خاسر کجا و برگشت حاجی عارف و ذاکر با برات بهشت کجا؟ ذَلِكْ فَضْلُ اللَّهِ يُوْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ.

ادب تشرف در حضور با توجه

سزاوار است در کنار بیت الله الحرام و مشاعر، که محلّ نزول فیوض الهی است، متوجه این مطلب باشد که این مشاهد شریفه، قدمگاه و مطاف و مصلای انبیا و ائمه (علیهم السلام) و صلحا و محل آمد و شد پاکیزگان است و کسی که گام در این مکان میگذارد، باید خود را از سنخ آنان کند.

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: (۳) «هر گاه به در مسجدی رسیدی، بدان که سلطان بزرگی را قصد کرده‌ای و به بارگاه او گام نهند، مگر پاکیزگان و همنشین او نشوند، مگر تصدیق کنندگان. متوجه باش که او قادر است عملی را قبول کند و از راه تفضل اجر و مزد عطا فرماید، هر چند که عمل کم باشد و یا این که از روی عدل و حساب، عمل را رد کند، هر چند بسیار باشد. پس بنگر که نامت از کدامین دفتر بیرون می‌آید.

اگر شیرینی و حلاوت مناجات پروردگار را چشیدی، پس داخل مسجد شو که اذن ورود به تو داده‌اند، و گرنه درن-- گگ کن و

داخل مسجد مشو، مانند توفیقِ شخص مضطر و بیچاره‌های که اسباب و وسایل از وی منقطع شده است. پس آنگاه که خداوند اذنت داد به مسجد در آی؛ زیرا که خداوند اجابت کننده مضطر و بیچاره است.

آری، هر گاه حالت توجه در تو نبود و شیرینی لذت حضور و ارتباط با خدا را در خود احساس نکردی، کنار در مسجد بنشین و از همانجا دست به دعا بردار و بگو:

(أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ). (۴)

۱- قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ ع: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ دُلَّنِي عَلَى اللَّهِ مَا هُوَ فَقَدْ أَكْثَرَ عَلَيَّ الْمُجَادِلُونَ وَخَيَّرُونِي؟ فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ كَسَرْتَ بِكَ حَيْثُ لَا سَفِينَةٌ تُنَجِّيكَ وَلَا سَبَاحَةَ تُغْنِيكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُكَ هُنَالِكَ أَنَّ شَيْئًا مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُخَلِّصَكَ مِنْ وَرَطَتِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ الصَّادِقُ ع فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِيَ وَ عَلَى الْإِعَاثَةِ حَيْثُ لَا مُعِثَّ».

۲- تهذیب الأحكام، ج ۵، ص ۱۸۲، «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ ... وَ تَخَيَّرَ لِنَفْسِكَ مِنَ الدُّعَاءِ مَا أَحْبَبْتَ وَ اجْتَهَدَ فَإِنَّهُ يَوْمَ دُعَاءٍ وَ مَسْأَلَةٍ وَ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَنْ يُدْهِلَكَ فِي مَوْطِنٍ قَطُّ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُدْهِلَكَ فِي ذَلِكَ الْمَوْطِنِ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَشْتَغَلَ بِالنَّظَرِ إِلَى النَّاسِ وَ أَقْبَلَ قَبْلَ نَفْسِكَ وَ لَيْكُنْ فِيمَا تَقُولُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ فَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَحْبِبٍ وَفِدِكَ وَ ارْحَمْ مَسِيرِي إِلَيْكَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِيقِ».

۳- مصباح الشریعه، ص ۱۳۰، «قَالَ الصَّادِقُ ع إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ قَدْ قَصَيْدَتْ بَابَ مَلَائِكَةِ عَظِيمٍ لَمَّا يَطَّأُ بِسَاطِئِهِ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَ لَا يُؤْذَنُ لِمُجَالَسَتِهِ إِلَّا الصَّادِقُونَ فَهَبِ الْقُدُومَ إِلَى بَسَاطِهِ هَيْبَةَ الْمَلِكِ فَإِنَّكَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ إِنْ غَفَلْتَ فَاعْلَمْ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنَ الْعَدْلِ وَ الْفَضْلِ مَعَكَ وَ بَكَ فَإِنْ عَطَفَ عَلَيْكَ بِرَحْمَتِهِ وَ فَضَلَهُ قَبْلَ مِنْكَ بِسَبْرِ الطَّاعَةِ وَ أَجْزَلَ لَكَ عَلَيْهَا ثَوَابًا كَثِيرًا وَ إِنْ طَلَبَكَ بِاسْمِهِ تَحْقَاقِ الصَّدَقِ وَ الْإِحْلَاصِ عَدْلًا بِكَ حَجَّتِكَ وَ رَدَّ طَاعَتِكَ وَ إِنْ كَثُرَتْ وَ هِيَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ وَ اعْتَرَفَ بِعَجْزِكَ وَ تَفْصِيرِكَ وَ انْكِسَارِكَ وَ فَرَّكَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَإِنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبَادَةِ وَ الْمُؤَانَسَةِ بِهِ وَ اعْرِضْ أَسْرَارَكَ عَلَيْهِ وَ لَتَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَسْرَارُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَ عَلَانِيَتُهُمْ وَ كُنْ كَأَفْقَرِ عِبَادِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَحْلِلْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَحْجُبُكَ عَنْ رَبِّكَ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْأَطْهَرَ وَ الْأَخْلَصَ وَ انْظُرْ مِنْ أَيِّ دِيْوَانٍ يُخْرَجُ اسْمُكَ فَإِنْ ذُقْتَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِهِ وَ لَذِيذَ مَخَاطَبَتِهِ وَ شَرِبْتَ بِكَأْسِ رَحْمَتِهِ وَ كَرَامَاتِهِ مِنْ حُسْنِ إِقْبَالِهِ عَلَيْكَ وَ إِحْسَابَتِهِ فَقَدْ صَدَّقْتَ لِحَدِيثِهِ فَادْخُلْ فَلَكَ الْإِذْنُ وَ الْأَمَانُ وَ إِلَّا فَفَقِفْ وَ قُوفْ مِنْ انْقَطَعَتْ عَنْهُ الْحِيلُ وَ قَصِرَ عَنْهُ الْأَمَلُ وَ قَضَى عَلَيْهِ الْأَجَلَ فَإِنَّ عِلْمَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَلْبِكَ صِدْقَ الْإِنجَاءِ إِلَيْهِ نَظَرَ إِلَيْكَ بَعَيْنِ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اللَّطْفِ وَ وَفَّقَكَ لِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى فَإِنَّهُ كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكِرَامِيَةَ لِعِبَادِهِ الْمُضْطَرِّينَ إِلَيْهِ الْمُخْتَرِقِينَ عَلَى بَابِهِ لِطَلَبِ مَرْضَاتِهِ قَالَ تَعَالَى أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ».

ص: ۲۱

«وَلْيَكُنْ فِيمَا تَقُولُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ فَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَخْيَبٍ وَفَدِكَ وَأَرْحَمَ مَسِيرِي إِلَيْكَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِيقِ» (۱)

«پیوسته بگو: خدایا! من عبد تو هستم. پس از نا امیدترین این جماعت و کم بهره‌ترین شان قرارم مده. خدایا! خائب و حاجت نگرفته نباشم. پروردگارا! به من که از راه دور آمده‌ام، رحم، شفقت و ملاحظت فرما!»

به یقین آنانکه خداوند منت نهاده و امکان عشق ورزی به ذات خویش را ارزانی‌شان کرده، حتی لحظهای از مناجات و زمزمه محبت‌آمیز با او را به هستی دنیا نمی‌فروشند.

افلح، غلام امام جواد (ع) در باره حالات معنوی آن حضرت، هنگام ورود به مسجد الحرام می‌گوید: با حضرت برای انجام حج به مکه رفتیم. پس آنگاه که داخل مسجد الحرام شدیم، امام (ع) در حال ذکر و مناجات بودند، لحظه‌ایکه چشمش به بیت‌الله الحرام افتاد، با صدای بلند گریست؛ بهطوری که مردم را متوجه خود می‌کرد. عرض کردم: مولای من! پدر و مادرم به فدایت. آرامتر، وقتی صدایت را بلند می‌کنی مردم متوجه تو میشوند! حضرت فرمودند: وای بر تو! چرا گریه نکنم؟ شاید از جانب صاحب این خانه بر من نظر رحمتی شود و موجب فوز و رستگاری‌ام گردد.

امام (ع) طواف کردند و برای نماز طواف، پشت مقام ابراهیم (ع) ایستادند و سرانجام سر بر سجده نهادند. آنگاه که سر از سجده برداشتند، دیدم محلّ سجده‌هاش از اشک چشمانش خیس شده است. (۲)

چنانکه در مثنوی آمده:

تا نگرید طفلک حلوا فروش بحر رحمت در نمی‌آید به جوش ...

تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی جوشد لبن

گفت «وَلْيَكُنْ كَثِيرًا» گوش دار تا بریزد شیر ف— ضل کردگار

آری، نشانه حج توأم با اشتیاق و توجه به خدا این است که زائر بیت الله احساس لذت و حلاوت و سهولت در انجام اعمال حج میکند، بهخلاف حج توأم با غفلت و نسیان یاد خدا که علامتش احساس مرارت و شدت در سفر حج است.

حضرت موسی (ع) در کوه طور، در انتظار شنیدن کلام حق و در شوق مناجات با خدا چنان بود که چهل شبانه روز فکر طعام و آب‌را از خاطر برده بود، این حال و هوای خوش، نتیجه عشق و شوق به خداست که قلب بهطور کامل در اختیار توجه به خدا قرار می‌گیرد.

راوی (یحیی الکاهلی) گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که در یادآوری حج می‌فرمود: تا آنجا که توان داری، هرگز خودت را از آمدن به حج محروم نکن؛ آیا نمی بینیکه در اینجا حال و هوای خوشی داری؟ بهطوریکه با سر و وضع ژولیده و غبار آلودی و پوست بر بدنت جمع شده و میلرزد و از توجه و نگاه کردن به زنان خود داری می‌کنی؛ آن چنانکه گویی در اثر تشریف بهپیشگاه الهی از خود بیخود و مبهوت گشته‌ای و به غیر از پروردگارت و حلاوت مناجات با او به هیچ چیز دیگر توجه نداری. (۳)

۴. حج و مال نا مشروع

مال دنیا که از راه حلال و بی شبهه به دست آید و مصرف در عبادات مالی و کسب آخرت شود، بهترین مالها است.

در روایتی از امام موسی کاظم (ع) نقل است که: اطیب اموال خود را در سه مورد به مصرف رسانید؛ الف) مهریه زنان ب) انجام حَجَّةُ الاسلام ج) تهیه کفن. (۴)

حج عبادتی است هزینهر که نیاز به انفاقات مالی دارد و از این رو، آن را در ردیف عبادات مالی دیگر؛ مانند زکات، خمس و انفاقات مستحبی شمرده‌اند.

این ویژگی در حج اقتضا میکند هزینهایی که در راه تحقق این عبادت صورت می‌گیرد، همگی از یک منبع مالی حلال و بی شبهه است و فقط در این صورت است که در پاسخ

«لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»

او، ندای

«لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ»

میشنود، اما کسیکه حجتش با مال غیر طیب باشد، پاسخی جز

«لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ»

نخواهد شنید و با

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۵۳۸

۲- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۹۰، «عَنْ أَفْلَحَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ حَاجًّا فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ نَظَرَ إِلَى الْبَيْتِ فَبَكَى حَتَّى عَلِمَا صَوْتَهُ فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي إِنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ فَلَوْ رَفَعْتَ بِصَوْتِكَ قَلِيلًا فَقَالَ لِي وَيْحَكَ يَا أَفْلَحُ وَ لِمَ لَا أَبْكِي لَعَلَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَنْظُرَ إِلَيَّ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ فَأَفُوزَ بِهَا عِنْدَهُ غَدًا قَالَ ثُمَّ طَافَ بِالْبَيْتِ ثُمَّ جَاءَ حَتَّى رَكَعَ عِنْدَ الْمَقَامِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ فَإِذَا مَوْضِعُ سُجُودِهِ مُبْتَلٌ مِنْ كَثْرَةِ دُمُوعِ عَيْنَيْهِ وَ كَانَ إِذَا ضَحِكَ قَالَ اللَّهُمَّ لَا تَمْتُنِي».

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۱۰، «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَ يَذْكُرُ الْحَجَّ فَقَالَ ... لَا تَدَعِ الْحَجَّ وَ أَنْتَ تَقْدِرُ عَلَيْهِ أَمَا تَرَى أَنَّهُ يَشَعْتُ فِيهِ رَأْسُكَ وَ يَقْشَفُ فِيهِ جِلْدُكَ وَ تَمْتَنِعُ فِيهِ مِنَ النَّظَرِ إِلَى النَّسَاءِ».

۴- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۹، «رَوَى أَنَّ السَّنْدِيَّ بْنَ شَاهَكَ قَالَ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَحَبُّ أَنْ تَدْعَنِي عَلَى أَنْ أُكْفَنَكَ فَقَالَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ حَجِّ صَرُورَتِنَا وَ مَهُورُ نِسَائِنَا وَ أَكْفَانُنَا مِنْ طَهُورِ أَمْوَالِنَا».

ص: ۲۲

حجی مردود برخواهد گشت.

امام باقر (ع) میفرماید: «اموالیکه از طریق کسبهای حرام؛ مانند غش در معامله، ربا، خیانت و یا سرقت به دست آید، نمیتوان از آن زکات و صدقه داد و یا در راه حج و عمره صرف کرد؛ صرف آن در چنین اموری، نزد خدا به اندازه پر پشهای ارزش ندارد و این اموال که از حرام به دست آمده، علاوه بر اینکه خود معصیت بزرگی است، هر چه در آن تصرف شود، معصیت روی معصیت است.» (۱)

مراجع عظام تقلید، در مورد پولهاییکه در راه حج؛ مانند ثبت نام، لباس احرام، قربانی و ... هزینه میشود، دستور به لزوم حسابرسی و تخمیس قبل از سفر حج میدهند.

۵. حج همراه با کبر و غرور

از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: «کسیکه قصد تشرّف به بیت الله الحرام؛ برای گزاردن حج یا عمره دارد، اگر با دوری از کبر و خود بزرگی بینی باشد، از گناهان گذشته پاک میشود؛ مانند روزیکه از مادر زاده شده است. بزرگ پنداشتن خود، جهل به حق و خرده گرفتن بر اهل حق است. هر کس چنین کند، منازعه و مجادله با خدا کرده است.» (۲)

تکبر و خود بزرگی بینی؛ نسبت به خدای سبحان باشد (که ادنی الإلحاد است) و یا تکبر به مردم (که «لَا يَعْرِفُ لِأَحَدٍ الْفَضْلَ»)، از بدترین رذایل اخلاقی است و موجب آسیب دیدگی اعمال حج میشود؛ چرا که در حج روح بندگی و شکستگی نفس نهفته است.

روشن است که یکی از حکمتها و اسرار حج، تعیین عیار بندگی و تسلیم حاجی است. باید واقعاً عبد الله و بنده خدا باشی تا آنگاه که در مقابل باب بیت الله الحرام ایستاده‌ای بگویی:

«سَيِّدِي! عَبْدُكَ بِيَابِكَ»

وبلکه بگویی: بنده کوچک و ذلیلی هستم در پیشگاه تو؛

«عَبِيدُكَ بِنَيْبَتِكَ، فَصَبْرُكَ نَزَلَ بِسَاحَتِكَ»

. بلکه امام سجاد (ع) گفت:

«وَأَنَا بَعْدُ أَقْلُ الْأَقْلَيْنِ، وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينِ، وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا.» (۳)

آری، حاجی باید اثبات کند که عبد الله است نه عبد الهوی و دنیا و باید عبد بود تا به حریم کبریایی مولا راه یافت.

۶. سستی و کاهلی در طول سفر حج

پیامبر خدا (ص) در وصایا و سفارشهای خود به امیر مومنان (ع) میفرماید: «آهَةُ الْعِبَادَةِ الْفَتْرَةُ.» (۴) واژه «فَتْرَةُ» به معنای سستی و بیحالی بعد از شور و نشاط است و نیز احساس ضعف روحی و کم همتی بعد از قوت اراده و پایداری را «فَتْرَةُ» گویند. در این حدیث نبوی، از آن به عنوان «آفت عبادات» یاد شده است.

دیده میشود برخی از افراد که رنج سفر حج را بر خود هموار میکنند، به اعمال ظاهری و صوری و چند طواف مستحبی دلخوش میشوند و به همین مقدار از اعمال قناعت میکنند و از باقی مانده سفر خود غافل میشوند و از فرصتهای ارزشمندشان بهره‌ای نمیبرند و آنرا در پرسه زدن در خیابانها و مغازهها و بازار و یا با گفتگوهای لهو و سرگرم کننده میگذرانند. در حالی که باید حضور در این مشاهد مشرفه را توفیقی بزرگ برای خود بشمارند و در این اندیشه باشند که ممکن است دیگر توفیق حضور در این سرزمین را نیابند.

امیر مومنان (ع) میفرماید:

«الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْأَزْدِيَادِ.»

(۵)

سوتیتر:

انقیاد و تسلیم در حج و مطیع اوامر الهی بودن، نوعی آزمایش است و بدینوسیله آنان که پایبند به قوانین و دستورات دین و احکام حج نیستند، از همدیگر تمیز داده میشوند؛ زیرا آنانکه در قلبشان مرض و نفاق ریشه دوانیده، اگر چه با جماعت مسلمانان در اعمال حج شرکت کرده‌اند، لیکن چون در باطن بصیرتی ندارند، بی‌مبالاتی در انجام احکام حج مینمایند و این اعمال را بی‌معنی و هجو میندازند.

- ۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۴۵، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ قَالَ: «مَنْ أَصَابَ مَالًا مِنْ أَرْبَعٍ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فِي أَرْبَعٍ مَنْ أَصَابَ مَالًا مِنْ غُلُولٍ أَوْ رِبَاً أَوْ خِيَانَةٍ أَوْ سَرِقَةٍ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فِي زَكَاةٍ وَلَا صَدَقَةٍ وَلَا حَجٍّ وَلَا عُمْرَةٍ».
- ۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۰۵، قَالَ الصَّادِقُ ع: «مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَيْتَ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا مُبْرَأً مِنَ الْكِبْرِ رَجَعَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَالْكِبِيرُ هُوَ أَنْ يَجْهَلَ الْحَقَّ وَيَطْعَنَ عَلَى أَهْلِهِ وَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ نَارَعَ اللَّهَ رِدَاءَهُ».
- ۳- الصحيفه السجاديه، دعای روز عرفه.
- ۴- من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۱
- ۵- نهج البلاغه، ص ۵۰۰

ص: ۲۳

اموالیکه از طریق کسبهای حرام؛ مانند غش در معامله، ربا، خیانت و یا سرقت به دست آید، نمیتوان از آن زکات و صدقه داد و یا در راه حج و عمره صرف کرد؛ صرف آن در چنین اموری، نزد خدا به اندازه پریشهای ارزش ندارد و این اموال که از حرام به دست آمده، علاوه بر اینکه خود معصیت بزرگی است، هر چه در آن تصرف شود، معصیت روی معصیت است.

نقد و بررسی پاره‌ای از مسائل رساله‌های عملیه

رضا مختاری

یادداشت

مقاله مبسوط «نقد و بررسی پاره‌ای از مسائل مناسک» در شماره‌های ۵۷، ۵۸ و ۶۱ منتشر شد و اکنون مطلب حاضر، به همان سبک و سیاق، که به نوعی استمرار همانگونه مباحث است، تقدیم علاقمندان می‌گردد:

در دهه‌های اخیر، در باره «نماز مسافر»، در رساله‌های عملیه و توضیح المسائل‌ها و نیز در دیگر کتابها و سخنان، تعبیری نادرست یا مسامحه‌آمیز به‌کار می‌رود که معلوم نیست چه کسی آن را رواج داده و از چه زمانی بر سر زبانها افتاده است؟ و آن، تعبیر نادرست «نماز شکسته» است. تعبیر قرآنی نماز مسافر «قصر» (/ کوتاه) و تعابیر روایات «قصر» و «تقصیر» است؛ [\(۱\)](#) (وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ). [\(۲\)](#)

در ترجمه‌های فارسی قدیم و بیشتر ترجمه‌های فارسی جدید و نیز تفاسیر فارسی کهن، در ترجمه و تفسیر این آیه شریفه، تعبیر «نماز قصر» و «نماز کوتاه» به کار رفته و کسی تعبیر «نماز شکسته» نیاورده است. همچنین در متون فقهی

۱- ر. ک. به: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۵۱-۵۳۹، أبواب صلاه المسافر.

۲- نساء: ۱۰۱

ص: ۲۶

گذشته که به زبان فارسی نگاشته شده، تنها تعبیر «نماز قصر» و «نماز کوتاه» و «تقصیر» دیده می‌شود، نه «نماز شکسته»؛ از جمله در ترجمه فارسی «مختصر نافع» که مرحوم محمد تقی دانش پژوه تصحیح و چاپ کرده است. همینطور در ترجمه فارسی «نهایه شیخ طوسی»، از سده هفتم یا پیش از آن، عباراتی مانند عبارات زیر دیده می‌شود:

- نماز کوتاه بکردن در سفر واجب است ...

- واجب باشد نماز کوتاه کردن ...

- مخیر باشد در آنکه تمام بکند و تقصیر کند. (۱)

همچنین در کتاب «وجه دین» از ناصر خسرو قبادیانی (م ۴۸۱) می‌خوانیم:

- نماز کوتاه نشاید کردن مسافر را، مگر که اندر راه حج باشد یا اندر راه جهاد ...

- ... و نیز گوئیم اندر بیان تقصیر مر این سه نماز را: نماز پیشین و نماز دیگر و نماز خفتن و کوتاه ناکردن نماز بامداد و نماز شام

....

- و نیز گوئیم که نماز بامداد و شام پنج رکعت است و در آن دو، تقصیر نیست.

- ... و در نماز حضر تقصیر نیست (۲)

حتی در بسیاری از آثار فقهی فارسی متأخر؛ مانند «جامع عباسی» (۳) از شیخ بهائی (م ۱۰۳۰) و «جامع الشتات» میرزای قمی (م

۱۲۳۱) و «ذخیره العباد» (۴) میرزای شیرازی دوم (م ۱۳۳۸)، تعبیر «قصر» به کار رفته است نه «شکسته».

اما شیخ انصاری / در صراط النجاه (۵) با اینکه بارها تعبیر «قصر» را آورده، تعبیر «شکسته کند» را نیز فراوان به‌کار برده است.

بنابراین، برای اینکه از تعبیر مطابق قرآن کریم و روایات شریف پیروی شود، باید بگوئیم: «نماز قصر» یا «نماز کوتاه»، نه تعبیر من در آوردی و نادرست و احياناً موهن «نماز شکسته!»؛ زیرا غالباً تعبیر «نماز را شکستن» به معنای ابطال نماز به کار می‌رود. امیر خسرو گوید:

ره غلط شد عنان بگردانم قبله کژ شد نماز بشکستم. (۶)

تعبیر مسامحه آمیز و بلکه نادرست دیگری که در متون فقهی پیشینیان نبوده و در دهه‌های اخیر به رساله‌های عملیه راه یافته، تعبیری است که در بحث شکایات نماز به کار می‌رود و شک در شمار رکعات را به «شکهای باطل» و «شکهای صحیح» تقسیم می‌کنند که درست یا دقیق نیست. شک صحیح و باطل معنا ندارد، بلکه چون برخی از شکها موجب بطلان نماز می‌شود و برخی اینگونه نیستند، باید گفت: «شکهای مُبطل» و «شکهای غیر مبطل» نه صحیح و باطل.

چنین تعبیری در متون فقهی گذشتگان دیده نمی‌شود؛ از جمله شیخ بهائی (م ۱۰۳۰) در «جامع عباسی»، همچنین حاجی کلباسی (م

۱۲۶۱) در «نخبه» تعبیر «مبطل» آورده‌اند:

«شک در نماز چهار رکعتی نیز مبطل است، مگر در هشت صورت ...»

ولی شیخ انصاری (م ۱۲۸۱) در «صراط النجاه» می‌نویسد:

شکایات بیست و یک قسم است: پنج قسم آن اعتبار ندارد ... و هشت صورت آن باطل است ... و هشت صورت دیگر باطل نیست.

(۷)

همچنین صاحب عروه با اینکه در آغاز بحث «فصل فی الشک فی الرکعات» به طور صحیح می‌گوید:

«الشکوک الموجهة لبطلان الصلاة ثمانية»؛ (۸)

در ادامه بحث تعبیر

«الشكوك الصحيحة» و «الشكوك الباطلة»

را مکرر به کار می‌برد؛ از جمله:

«الشكوك الصحيحة تسعة في الرباعية» (۹)

و

«إذا عرض أحد الشكوك الصحيحة...» (۱۰)

همچنین میرزای شیرازی دوم (م ۱۳۳۸) در ذخیره العباد می‌نویسد:

– شك در عدد رکعات نماز بر سه قسم است: قسم اول: شکهایی که اعتبار در آنها نیست؛ به این معنی که اعتنا به این شك نباید نمود. قسم دوم: شکهایی که (اگر) بعد از فکر و تروی در شك ماند،

۱- الزهائیه فی مجرد الفقه والفتاوی، ج ۱، ص ۱۳۳، تحقیق محمد تقی دانش پژوه. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ هـ. ش.

۲- وجه دین، صص ۱۴۱-۱۳۹

۳- ص ۸۸-۹۰

۴- ص ۱۴۰-۱۵۲

۵- صراط النجاه صص ۱۶۰-۱۶۴

۶- لغت نامه دهخدا، ج ۱۴، ص ۲۲۷۳۴، «نماز شکستن».

۷- صراط النجاه، ص ۱۶۹ و ۱۷۰، مسأله ۶۶۱

۸- العروه الوثقی، ج ۳، ص ۲۴۲، مسأله ۱

۹- همان، مسأله ۲

۱۰- همان، ص ۲۶۲، مسأله ۲۰؛ نیز ر. ک: ص ۲۶۴، مسأله ۲۱؛ ص ۲۶۶، مسأله ۲۲؛ ص ۲۶۸، مسأله ۲۴، م ۲۶۹، مسأله ۲۶

ص: ۲۷

باطل است. قسم سوم: صحیح است با شرایطی که ذکر می‌شود

- شکهایی که در هر صورت نماز را باطل می‌کند

- شکهایی که باطل کننده نماز نیست و نماز در آنها صحیح است، هشت صورت است. (۱)

ملاحظه می‌شود با اینکه ایشان در ادامه سخن، مفهوم شک مبطل و غیر مبطل را به کار می‌برد اما در آغاز، تعبیرش «شک باطل» و «شک صحیح» است.

مسامحه دیگر این است که: معمولاً شک در رکعات نماز را به سه دسته تقسیم می‌کنند: ۱. شکهای باطل ۲. شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد ۳. شکهای صحیح. در حالی که درست‌تر آن است که شکها به دو گروه تقسیم شود: الف) شکهای مبطل ب) شکهای غیر مبطل؛ آنگاه شکهای غیر مبطل نیز به دو دسته تقسیم گردد:

الف) شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد ب) شکهایی که سبب می‌شود وظیفه‌ای بر عهده نماز گزار بیاید (یا شکهایی که موجب وظیفه‌ای می‌شود) و مانند آن.

تعبیرهای نادرست دیگر مانند «نماز مستحبی» نیز در توضیح المسائل‌ها (۲) فراوان به کار می‌رود، در حالی که امروز در نثر فارسی می‌گوییم: «نماز واجب»، «روزه مکروه» و مانند آن، نه «نماز واجبی» و «روزه مکروهی»! پس باید بگوییم: «نماز مستحب»، «غسل مستحب» و مانند آن، نه «نماز مستحبی» و خلاصه این که «یا» در چنین مواردی زاید است.

نمونه دیگر، مسامحه‌های است که در رساله‌های عملیه فارسی و توضیح المسائل‌ها، در ترجمه فارسی سوره مبارکه حمد رخ داده است. البته این خطا منحصر به رساله‌های عملیه نیست، بلکه در اکثر قریب به اتفاق ترجمه‌های فارسی قرآن کریم و بسیاری از تفسیرهای فارسی هم دیده می‌شود و آن اینکه آیه مبارکه آخر سوره حمد: (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) را چنین ترجمه کرده‌اند: «نه به راه کسانی که غضب کرده‌ای برایشان، و نه آن کسانی که گمراه‌اند» یا «نه کسانی که برایشان غضب شده و نه گمراهان» و مانند آن.

چنانکه گذشت، در بیشتر ترجمه‌های فارسی قرآن کریم این اشتباه رخ داده است؛ از جمله ترجمه‌های الهی قمشه‌ای، مجتبی و معزی و نیز سراج، خواجه‌ای، یاسری، پورجوادی، مصباح زاده، فارسی، کاویان پور، آیتی، اشرفی، فولادوند، هدایت، امامی و خزمشاهی. تا آنجا که بنده دیده‌ام، تنها مرحوم علامه شعرانی، مرحوم فیض الاسلام (رضوا الله علیهما) و جناب دکتر سید علی موسوی گرمارودی، این آیه را درست ترجمه کرده‌اند.

توضیح آنکه چنانکه مفسران گفته‌اند، «غیر» صفت یا بدل برای «الذین» است. بنابراین، واضح است که ترجمه یاد شده خطا است. مرحوم امین الاسلام طبرسی می‌نویسد:

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» بدل من «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» علی معنی أَنَّ الْمَنْعَمَ عَلَيْهِمْ هُمُ الَّذِينَ سَلِمُوا مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَالضَّالِّينَ، أَوْ صِفَةً عَلَى مَعْنَى أَنَّهُمْ جَمَعُوا بَيْنَ النِّعْمَةِ الْمَطْلُوقَةِ وَ هِيَ نِعْمَةُ الْعَصْمَةِ، وَ بَيْنَ السَّلَامَةِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَالضَّالِّينَ ...» (۳)

زمخشری می‌نویسد:

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» بدل من «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، علی معنی أَنَّ الْمَنْعَمَ عَلَيْهِمْ هُمُ الَّذِينَ سَلِمُوا مِنْ غَضَبِ

۱- ذخیره العباد، ص ۱۱۸-۱۱۶

۲- ر. ک. به: از باب نمونه توضیح المسائل.

۳- جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۰، ذیل آیه شریفه.

ص: ۲۸

الله و الضلال، أو صفة على معنى أنهم جمعوا بين النعمة المطلقة و هي نعمة الإيمان، و بين السلامة من غضب الله و الضلال (۱)

همچنین شیخ ابوالفتوح رازی می‌نویسد:

«غیر» در این جا صفت است. و «غیر» هم صفت باشد و هم استثنا، و اینجا صفت «الذین» است ... و «الذین»، اگر چه معرفه است و «غیر» نکره است، برای آنکه نه معرفه‌های است مستقل بنفسه فی التعریف و محتاج است به صفت، چنانکه اسم نکره به صفت بعضی تعریف و تخصیص در او شود ... از اینجا روا می‌دارند: «لا أجلس إلا إلى العالم غیر الجاهل» و «مررت بالذی قام غیر الذی قعد» و روا نمی‌دارند «مررت بزید غیر الظریف» (۲)

و هنگامی که «غیر» صفت یا بدل باشد، ترجمه آن به «نه گمراهان و ...» خطاست، بلکه ترجمه درست - با قطع نظر از پاره‌های جزئیات و ظرایف ترجمه - چنین میشود:

- «راه آنانکه به ایشان نعمت دادی، که آنها نه مورد خشم قرار گرفته‌اند و نه گمراه‌اند.» (ترجمه دکتر موسوی گرمارودی).

- «راه آنها بیکیه بر ایشان انعام فرموده‌ای، نه آنها مغضوب‌اند و نه گمراهان.» (ترجمه علامه شعرانی). (۳)

- «راه کسانی که نعمت به آنها دادی، آنها کسانی نیستند که مورد غضب و خشم واقع شدند و نه کسانی که گمراه‌اند.» (ترجمه مرحوم فیض الاسلام).

روشن است ترجمه «غیر» (که در اینجا اسم است) به «نه»، روا نیست و حاصل و مضمون آیه این است که «مُنعم علیهم» دو صفت دیگر هم دارند؛ نه «مغضوب علیهم» اند و نه «ضال».

از مسامحات دیگر که در بعضی از رساله‌های عملیه به چشم می‌خورد آن است که گاهی تعبیر و اصطلاحی در آنها به کار رفته که در مقدمه، مقصود از آن تعبیر بیان نشده و در نتیجه در فهم مراد مؤلف اشتباه رخ مینماید.

در این جا به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱. در برخی رساله‌های عملیه از جمله وسیله النجاه، گاهی این تعبیر دیده می‌شود: «على الأحوط لو لم يكن الأقوى» از جمله:

- «إذا كانت معتدّة بعدة الطلاق أو الوفاة فوطئت شبهة، أو وطئت ثم طلقها، أو مات عنها زوجها، فعليها عدتان عند المشهور، و هو الأحوط لو لم يكن الأقوى». (۴)

«الأحوط لو لم يكن الأقوى وجوب رفع الصوت في الخطبة بحيث يسمع العدد ...». (۵)

این عبارت قابل حمل به سه معناست: ۱. فتوی ۲. احتیاط واجب قابل رجوع به غیر ۳. احتیاط واجب غیر قابل رجوع به غیر. از این رو معنای این اصطلاح از عده‌ای از فقهای بزرگ، کتباً و شفاهاً سؤال شد. حضرت آیت الله شبیری زنجانی و حضرت آیت الله وحید خراسانی (دامت برکاتهما) شفاهی و به طور قاطع فرمودند: «مراد، احتیاط واجب غیر قابل رجوع به غیر است.» مرحوم آیت الله تبریزی (رحمه الله) هم در پاسخ استفتا مرقوم فرموده‌اند: «مقصود از عبارت مذکور، احتیاطی است که قابل رجوع به غیر نیست.»

حضرت آیت الله وحید خراسانی در مقدمه مناسک عربی خود، این اصطلاح را معنی کرده و نوشته‌اند:

«الاحتیاطات المسبوقة أو الملحوقه بالفتوی استحبابیه فیجوز ترکها، و أمّا غیر المسبوقة و الملحوقه، فیجب العمل بها، أو الرجوع فیها إلى الأعلّم فالأعلّم. نعم فیما عبّر بالأحوط لو لم يكن أقوى يتعین العمل به.»

طبق قاعده باید همین معنی صحیح باشد؛ زیرا اگر مقصود فتوا باشد، باید نوشت: «على الأقوى» یا «على الأحوط بل الأقوى» و اگر احتیاط واجب قابل رجوع به غیر مراد باشد، باید نوشت: «على الأحوط»، مانند موارد فراوان دیگر در رساله‌های عملیه. بنابراین، از تعبیر «على الأحوط لو لم يكن الأقوى» باید معنایی غیر از دو معنای مذکور اراده شود که همان «احتیاط واجب غیر قابل رجوع به غیر» است.

- ۱- الکشاف، ج ۱، ص ۱۶، ذیل آیه شریفه.
- ۲- روض الجنان، ج ۱، ص ۸۸، ذیل آیه شریفه.
- ۳- هزار و یک کلمه، ج ۲، ص ۲۵۲، کلمه ۲۷۳
- ۴- وسیله النجاه، ص ۷۹۳؛ چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۲۸، القول فی عده و طء الشبهه.
- ۵- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۲۲، مسأله ۱۳ نماز جمعه.

ص: ۲۹

بعضی از فقیهان هم در پاسخ کتبی به این استفتا فرموده‌اند: «مراد از این تعبیر، فتواست.» عده‌ای هم نوشته‌اند: «احتیاط واجب است.» برخی هم فرموده‌اند: «احتیاط واجب قابل عدول به غیر است.»

به هر حال، هر یک از این احتمالات صحیح باشد، اشکال وارد است؛ زیرا وقتی میان بزرگان اهل فن، در فهم یک اصطلاح فقهی اختلاف است، معلوم می‌شود آنچنان واضح نیست که بتوان به وضوحش وا گذاشت. از این رو، گوینده ضروره باید مراد خود از آن را در مقدمه کتاب، یا جایی دیگر توضیح دهد.

۲. گاهی در آثار فقهی، پس از حکم به استحباب عملی، گفته می‌شود: «بل الأحوط» یعنی پس از حکم قطعی به استحباب، با «بل» اضراب و ترقی به احتیاط حکم کرده‌اند.

همچنینگاهی پس از حکم قطعی بهکراهت، گفته می‌شود: «بل الأحوط الترتک». برای نمونه دو مورد می‌آوریم:

الف) استحباب

مرحوم صاحب جواهر (م ۱۲۶۶) مینویسد:

«و يستحبّ وطء قرح برجله سیما الضرورة فی حجة الإسلام بل الأحوط ذلک» (۱)

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و امام خمینی * در بحث قنوت گفته‌اند:

«يستحبّ القنوت فی الفرائض الیومیة و یتأكد فی الجهریة، بل الأحوط عدم ترکة فیها» (۲)

نقطه ابهام و پرسش این است که احوط در اینجا چه احتیاطی است، واجب یا مستحب؟ اگر بگوییم احتیاط واجب است، با تصریح فقها به اینکه «احتیاط مسبوق به فتوا، احتیاط واجب نیست» منافات دارد و اگر بگوییم احتیاط مستحب است، آیا معنا دارد پس از فتوای قطعی به استحباب کاری، همان کار مطابق احوط استحبابی باشد؟! (ب) مکروهات:

۱. صاحب جواهر (رحمة الله) (م ۱۲۶۶) گوید:

- «یکره أن یمنع أحد الحاجّ و المعتمرین من سکنی دور مکة، بل الأحوط الترتک» (۳)

- «یکره أن یرفع أحد بناء فوق الکعبة و لو بناء مسجد بل الأحوط الترتک» (۴)

مقصود از «بل الأحوط الترتک» چه احتیاطی است، واجب یا مستحب؟ اگر گفته شود احتیاط واجب است اشکال می‌شود که مسبوق به فتواست و اگر گفته شود احتیاط مستحب است، سؤال این است که پس از «فتوا» به کراهت، احتیاط مستحب در ترک چه معنایی دارد؟

در پاسخ این پرسش حضرت آیه الله شبیری (دامت برکاته) به صورت شفاهی و مرحوم آیت الله تبریزی (رحمة الله) به صورت کتبی فرموده‌اند:

مقصود از احتیاط در موارد مذکور، احتیاط مستحب است و معنای احتیاط مستحب بعد از فتوا به استحباب یا کراهت، این است که به جهت احتمال حکم الزامی در بین، رعایت مورد مزبور موافق با احتیاط است و اگر کسی بخواهد واقع را علی کل تقدیر درک کند باید آن را رعایت نماید.

به نظر می‌رسد همین معنا صحیح است. امّا برخی در پاسخ به همین سؤال، به همین اکتفا کرده‌اند که «احتیاط استحبابی است.» بعضی هم فرموده‌اند: «احتیاط استحبابی مؤکد است» و گروهی نوشته‌اند: «مراد احتیاط و جوبی است، چون با کلمه «بل» از احتیاط مستحبی قبل عدول کرده است.» و البته پاسخ اخیر قطعاً ناصواب است.

به هر حال، هر یک از این احتمالات صحیح باشد، اشکال این ناچیز وارد است.

فقیه بلند مرتبه، مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (قدس الله نفسه الزکیه) مسأله‌ای را در دو جای وسیله النجاه متذکر شده؛ یک جا به صورت جازم فتوا داده و در جای دیگر به صورت احتیاط واجب:

الف) لو وطئت شبهة فحملت و ألحق الولد بالواطئ لبعده الزوج عنها أو لغير ذلك. ثم طلقها الزوج أو طلقها ثم وطئت شبهة علی نحو ألحق الولد بالواطئ كانت علیها عدتان: عدة لوطء الشبهة تنقضی بالوضع، و عدة للطلاق تستأنفها فیما بعده، و كان مدتها بعد انقضاء نفاسها». (۵)

ب) «إذا كانت معتدة بعدة الطلاق أو الوفاة فوطئت شبهة أو وطئت ثم طلقها أو مات عنها زوجها، فعليها عدتان عند المشهور، و هو الأحوط لو لم یکن الأقوی، فإن كانت حاملاً من أحدهما تقدم [كذا] عدة الحمل، فبعده وضعه تستأنف العدّة الأخری». (۶)

ملاحظه می‌شود که برخی از فروض مسأله دوم، عین فرض مسأله اول است، ولی در عین حال در مسأله اول به طور جزم فرموده‌اند: «كانت علیها عدتان»؛ ولی در مسأله دوم فرموده‌اند: «فعليها عدتان عند المشهور، و هو الأحوط لو لم یکن الأقوی».

آیت الله گلپایگانی (قدس سره) در حاشیه وسیله النجاه متعرض این دوگانگی نشده‌اند. همچنین حضرت امام خمینی (قدس سره) این دو مسأله را به همین شکل، با تصرّفی اندک در تحریر الوسيله آورده‌اند؛ یعنی در مسأله اول پس از پایان عبارت وسیله افزوده‌اند:

«إذا أتصل نفاسها بالوضع، و لو تأخر دم النفاس یحسب النقاء المتخلل بین الوضع و الدم قرء من العدّة الثانیة و لو كان بلحظة إذا أتصل بالوضع و لو تأخر دم النفاس یحسب النقاء المتخلل بین الوضع و الدم قرء من العدّة الثانیة و لو كان بلحظة». (۷)

و در مسأله دوم، تعبیر «عند المشهور» را حذف فرموده و مرقوم داشته‌اند:

«فعليها عدتان علی الأحوط لو لم یکن الأقوی». (۸)

روشن است که اختلاف تعبیر در حکم یک مسأله در رساله عملیه، چندان سزاوار نیست.

نمونه دیگر: آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (رحمة الله) در جای دیگر وسیله النجاه، در «کتاب المضاربه می‌نویسد:

مسأله ۱: «یشترط فی المتعاقدين البلوغ و العقل و الاختیار...». (۹)

در کتاب المزارعه و کتاب المساقاه نیز گوید:

مسأله ۱: «یعتبر فیها زانداً علی ما اعتبر فی المتعاقدين فی سائر العقود من البلوغ و العقل و القصد و الاختیار و الرشد أمور...». (۱۰)

– «و یعتبر فیها- بعد شرائط المتعاقدين من البلوغ و العقل و القصد و الاختیار و عدم الحجر، أن...». (۱۱)

روشن است که مضاربه و مساقات و مزارعه، از لحاظ شرایط یاد شده، تفاوتی ندارند و یکسان‌اند، ولی ایشان در باب مضاربه «قصد» و «رشد» را در شرایط متعاقدين ذکر نکرده، اما در دو باب دیگر شرط دانسته است. امام خمینی و مرحوم آیت الله گلپایگانی (أعلى الله مقامهما) در حاشیه وسیله در مضاربه، «عدم الحجر فی المالك» را افزوده‌اند، (۱۲) ولی از «قصد» یادی نکرده‌اند و بر این دو گونگی ایرادی نگرفته‌اند. در نتیجه، عبارت وسیله، به همان شکل - فقط با افزودن «و فی رب المال عدم الحجر لفس» - در تحریر الوسيله هم باقی مانده است. (۱۳)

شبهه دو گونگی قبل در مواردی از عروه هم رخ داده است:

۱- هدایه الناسکین، ص ۲۰۲، مستحبات و قوف در مزدلفه.

۲- وسیله النجاه، ص ۱۶۵، مسأله ۱؛ تحریر الوسيله، ج ۱، ص ۱۷۳، مسأله ۱، القول فی القنوت.

۳- هدایه الناسکین، ص ۲۳۶

- ۴- هدایه الناسکین، ص ۲۳۶
- ۵- وسیله النجاه، ج ۳، ص ۲۴۷ و ۲۴۸، فصل فی عدّه الفراق، مسأله ۶
- ۶- همان، ج ۳، ص ۲۵۷ و ۲۵۸، القول فی عدّه و طء الشبهه، مسأله ۶
- ۷- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۱۹، فصل فی عدّه الفراق، مسأله ۸
- ۸- همان، ج ۲، ص ۳۲۸، القول فی عدّه و طء الشبهه، مسأله ۶
- ۹- وسیله النجاه، ج ۲، ص ۱۲۸، با حواشی مرحوم آیت الله گلپایگانی ۱
- ۱۰- همان، ص ۱۵۷
- ۱۱- همان، ص ۱۶۴
- ۱۲- همان، ص ۴۲۹، با حواشی امام خمینی، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر.
- ۱۳- تحریر الوسیله، ح ۱، ص ۵۷۷، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر.

ص: ۳۰

نمونه اول:

«إذا حجَّ باعتقاد أنه غير بالغ ندباً، فبان بعد الحجَّ أنه كان بالغاً فهل يجزئ عن حجَّة الإسلام أو لا؟ (وجهان) أو جههما الأول، و كذا إذا حجَّ الرجل باعتقاد عدم الاستطاعة بتيه الندب ثم ظهر كونه مستطيعاً حين الحجَّ». (۱)

در اینجا، در فرع دوم، چنین حجی را معجزی از حجه الاسلام دانسته است مطلقاً و بدون تفصیل، اما در مسأله دیگری تفصیل داده و روشن است تفصیل با اطلاق منافی است:

«إذا اعتقد أنه غير مستطيع فحجَّ ندباً، فإن قصد امثال الأمر المتعلق به فعلاً و تخيلاً أنه الأمر الندبي، أجزأ عن حجَّة الإسلام؛ لأنه حينئذٍ من باب الاشتباه في التطبيق، و إن قصد الأمر الندبي على وجه التقييد لم يجزئ عنها...». (۲)

در حواشی عروه هم ندیدم کسی متعرض این دوگانگی شده باشد.

نمونه دوم

مسأله ۶۰: «لو حجَّ من مال الغير غصباً صحَّ و أجزأه، نعم إذا كان ثوب إحرامه و طوافه و سعيه من المغصوب لم يصحَّ و كذا إذا كان ثمن هديه غصباً». (۳)

مسأله ۱۰: «لا يجوز الحجَّ بالمال الحرام. لكن لا يبطل الحجَّ إذا كان لباس إحرامه، و طوافه، و ثمن هديه من حلال». (۴)

در مسأله ۶۰ برای صحت حج، مباح بودن لباس سعی را شرط دانسته‌اند، و لی در مسأله ۱۰ از این شرط یادی نکرده‌اند.

نمونه سوم

مسأله ۳۵: «يستثنى من عدم جواز النظر من الأجنبي و الأجنبية مواضع: ... و منها: غير المميز من الصبي و الصبيته فإنه يجوز النظر إليهما بل اللمس و لا- يجب التستر منهما، بل الظاهر جواز النظر إليهما قبل البلوغ إذا لم يبلغا مبلغاً يترتب على النظر منهما أو إليهما ثوران الشهوة...». (۵)

مفاد مسأله ۳۵ آن است که به صبییه و صبی می‌توان نگاه کرد، به این شرط که «لم يبلغا مبلغاً...»، ولی مفاد مسأله ذیل آن است که نظر به ممیز علی الأظهر مطلقاً جایز نیست، چه شرط ذیل مسأله ۳۵ باشد و چه نباشد:

مسأله ۵: «... لو شك في كون المنظور إليه أو للناظر حيواناً أو إنساناً فالظاهر عدم وجوب الاحتياط. لانصراف عموم وجوب الغض إلى خصوص الإنسان. و إن كان الشك في كونه بالغاً أو صبياً، أو طفلاً مميزاً أو غير مميز، ففي وجوب الاحتياط وجهان: من العموم على الوجه الذي ذكرنا، و من إمكان دعوى الانصراف. و الأظهر: الأول». (۶)

نمونه چهارم

در باره قضای نماز آیات بر حائض، در کتاب الطهاره عروه آمده است:

«أما الصلوات اليومية فليس عليها قضاؤها، بخلاف غير اليومية؛ مثل صلاة الآيات فإنه يجب قضاؤها على الأحوط بل الأقوى». (۷)

ولی در کتاب الصلاة، در بحث نماز آیات می‌خوانیم:

«تجب هذه الصلاة على كل مكلف إلّا الحائض و النفساء، فيسقط عنهما أداؤها، و الأحوط قضاؤها بعد الطهر و الطهارة». (۸)

ملاحظه می‌شود که در مسأله اول، فتوا به وجوب قضا داده‌اند و در مورد دوم، آن را احتیاط واجب دانسته‌اند.

۱- العروه الوثقی، ج ۴، صص ۳۵۲ و ۳۵۳، مسأله ۹، چاپ دفتر انتشارات اسلامی.

۲- همان، صص ۳۸۸ و ۳۸۹، م ۲۶

- ۳- همان، صص ۴۱۵ و ۴۱۶، م ۶۰
- ۴- همان، ص ۵۹۶، م ۱۰
- ۵- همان، ج ۵، صص ۴۹۶ و ۴۹۷، م ۳۵
- ۶- همان، ح ۵، ص ۴۹۹-۵۰۲، م ۵۱
- ۷- العروه الوثقی، ج، ص ۶۱۶، أحكام الحائض، الحادی عشر، چاپ ۶ جلدی جامعه مدرسین.
- ۸- العروه الوثقی، ج ۳، ص ۵۶، فصل فی صلاه الآیات، مسأله ۲۰

ص: ۳۱

در بحث طلاق «تحریر الوسیله» آمده است:

«لو غاب الزوج، فإن خرج حال حیضها، لم یجز طلاقها إلّا بعد مضيّ مدّة قطع بانقطاع ذلك الحيض، أو كانت ذات العادة و مضت عاداتها، فإن طلقها بعد ذلك في زمان لم يعلم بكونها حائضاً في ذلك الزمان، صحّ طلاقها و إن تبين وقوعه في حال الحيض». (۱)

در زمان حیات حضرت امام خمینی (قدس سره) این مسأله اتفاق افتاد؛ یعنی مردی همسرش را پس از گذشت زمان عادت - بدون علم به حائض بودن وی در آن زمان، ولی با تمکن از استعمال حال زن - طلاق داد و سپس معلوم شد طلاق در حال حیض واقع شده است. دو تن از شاگردان معروف حضرت امام با استناد به این مسأله گفتند: طلاق صحیح است؛ چون این مسأله می‌گوید «صحّ طلاقها و إن تبين وقوعه في حال الحيض»؛ ولی فقیه محقق حضرت آیت الله شبیری زنجانی - دامت افاضاته - با استناد به تحریر الوسیله فرمود: این طلاق باطل است؛ زیرا در مسأله قبل از این مسأله، یعنی مسأله ۱۱ در تحریر آمده است:

«و لو كان غائباً يصحّ طلاقها و إن وقع في حال الحيض؛ لكن إذا لم يعلم حالها من حيث الطهر و الحيض و تعذر أو تعسّر عليه استعلامها، فلو علم أنّها في حال الحيض و لو من جهه علمه بعاداتها الوقتية على الأظهر، أو تمكّن من استعلامها و طلقها فتبين وقوعه في حال الحيض بطل». (۲)

مفاد مسأله ۱۱ این است که با تمکن از استعمال حال زن، اگر طلاق در حال حیض واقع شود، باطل است. وی افزود: باید مسأله ۱۱ را طوری معنا کنیم که با مسأله ۱۲ تنافی نداشته باشد و مقتضای جمع بین این دو مسأله، بطلان طلاق مذکور است. چون مسأله محلّ ابتلا بود، از حضرت امام استفتا شد و ایشان نظر یاد شده را تأیید فرمود و نظر دو شاگرد معروف خود را مردود دانست.

به هر حال، مناسب آن است که مسائل رساله عملیه طوری تنظیم شود که فهم آن‌ها متوقف بر مسأله‌ای دیگر و نیازمند جمع عرفی بین آن‌ها نباشد؛ به طوری که حتی فقها هم در فهم آن به خطا روند، چه رسد به فضلا و طلاب.

شبهه مورد قبل در عروه و برخی از توضیح المسائلها رخ داده است: در عروه، در شرایط جماعت آمده است: «لا يضّر الفصل بالصبي المميز ما لم يعلم بطلان صلاته». (۳)

این مسأله به همین شکل ترجمه گردیده و به برخی توضیح المسائل‌های فارسی منتقل شده است:

مسأله ۱۴۱۷: اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند، بچه ممیز؛ یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد، فاصله شود، چنانچه ندانند نماز او باطل است، می‌توانند اقتدا کنند. (۴)

با اینکه اگر بچه ممیز با یقین به بطلان نماز او، یا حتی مردی که نمازش باطل است، فاصله شود یا به اندازه ایستادن یک مرد، صف خالی باشد، نماز جماعت صحیح، و این مقدار فاصله معفو است و مانع صحت جماعت نیست؛ چنان که هم در عروه و هم توضیح المسائل مذکور آمده است:

مسأله ۱۴۳۶: اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده، به امام متصل باشد و از جلو به امام متصل نباشد، چنانچه به اندازه گشادی بین دو قدم هم فاصله داشته باشند، نمازش صحیح است. (۵)

مسأله ۱۷: «إذا كان أهل الصفوف اللاحقه غير الصفّ الأول متفرّقين، بأن كان بين بعضهم مع البعض فصل أزيد من الخطوة التي تملأ الفرج ... لم يصحّ اقتداؤهم، و إلّا صحّ، و أما الصفّ الأول فلا بدّ فيه من عدم الفصل بين أهله، فمعه لا يصحّ اقتداء من بعد عن الإمام أو عن المأموم من طرف الإمام بالبعد المانع». (۶)

- ۱- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۱۱، القول فی شروطه، مسأله ۱۲
- ۲- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۱۱، القول فی شروطه، مسأله ۱۱
- ۳- همان، ج ۳، ص ۱۵۱، م ۲۲
- ۴- توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۸۰۳، م ۱۴۱۷، چاپ دفتر انتشارات اسلامی.
- ۵- همان، م ۱۴۳۶
- ۶- العروه الوثقی، ج ۳، ص ۱۴۹، م ۱۷

ص: ۳۲

بنابراین، فاصله بین دو نفر در صف، به اندازه یک گام بزرگ (یا حدود یک متر، یا به اندازه جسد انسان ساجد، بر حسب اختلاف تعابیر) مضرّ به جماعت نیست. لذا فاصله شدن بچه ممیز حتی با یقین به بطلان نماز او، به طریق اولی مضرّ به صحت جماعت نیست. از این رو، باید مسأله ۱۴۱۷ توضیح المسائل و مسأله ۲۲ عروه را بدینگونه معنی کرد که اگر افزون بر بُعد و فاصله مجاز (حدود یک متر)، بچه ممیز فاصله شود، حکم چنین است؛ یعنی با عنایت به مسأله ۱۴۳۶ توضیح المسائل و مسأله ۱۷ عروه، باید این مسأله را معنی کرد؛ در حالی که مسأله رساله عملیه باید به تنهایی و مستقلاً بدون جمع عرفی با سایر مسائل به تقیید و تخصیص - صحیح و قابل عمل باشد؛ چون مخاطبان رسائل عملیه اغلب قادر بر جمع عرفی بین مسائل نیستند و چنین اشرافی ندارند و به اشتباه می‌افتند. از این رو، برخی فقها برای جلوگیری از این اشتباه، به جای عبارت مسأله ۱۴۱۷، بیان دیگری دارند؛ مثلاً مرحوم آیت الله گلپایگانی فرموده‌اند:

... اگر شك در صحت نماز او [ممیز] داشته باشند و فاصله زیاد باشد که اتصال بقیه صف به امام به وسیله آن طفل باشد، اقتدا مشکل است، بلی، فاصله شدن یک طفل مانع نیست؛ هر چند نماز او باطل باشد. (۱)

عبارت توضیح المسائل فقیه محقق حضرت آیت الله شبیری زنجانی (دامت برکاته) هم دقیق، گویا و بی‌اشکال است: مسأله ۱۴۱۶: اگر بین مأموم و امام، یا بین مأموم و مأموم دیگری که واسطه اتصال مأموم با امام است، کمتر از مقدار جسد انسان در حال سجده که حدود یک متر است فاصله گردد، مانعی ندارد، ولی اگر بیش از این مقدار فاصله شود، جماعتش صحیح نیست. بنابراین اگر چند نفر که نمازشان باطل است، فاصله شوند، نمی‌تواند اقتدا کند و بچه ممیز ... اگر شرایط نماز را رعایت کند، نمازش صحیح است. (۲)

(۱۱)

در رساله توضیح المسائل حضرت امام خمینی (أعلی الله کلمته) ذیل احکام روزه مسافر آمده است:

مسأله ۱۷۱۸: مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیبه روزه مستحبی بگیرد. مفاد این مسأله آن است که فرقی نمی‌کند این سه روز چه روزهایی باشد؛ در حالی که حضرت امام در حاشیه عروه - به گونه احتیاط واجب غیر قابل رجوع به غیر - فرموده‌اند: «متعین است که این سه روز، چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد» و عبارت عروه را که می‌گوید: «و الأفضل إتیانها فی الأربعاء و الخميس و الجمعة» تقیید و تعلیق کرده‌اند به: «بل المتعین علی الأحوط لو لم یکن أقوی». (۳)

بنابراین، معلوم می‌شود کسانی که توضیح المسائل را با فتاوی امام (تحریر و حاشیه عروه) تطبیق می‌داده‌اند، در اینجا دقت نکرده‌اند.

صاحب عروه در بحث مُحرّم کردن صبی غیر ممیز گوید:

«یستحبّ للولئ أن یحرم بالصبیّ الغیر [کذا، والصواب: غیر] الممیّز ... و المراد بالایحرام به جعله محرماً لا أن یحرم عنه فیلبسه ثوبی الإحرام و یقول: اللهم إنی أحرمت هذا الصبیّ ...» (۴)

عبارت نیت، انشای خود صاحب عروه است، نه اینکه نص روایت باشد و در آن خطایی هست و ندیدم محشین عروه تذکر داده باشند و آن اینکه «أحرمتُ» به معنای «محرّم شدم» است، نه «محرّم کردم»؛ بنابراین، باید گفت: «أحرمتُ بهذا الصبیّ ...»؛ همچنان که خود ایشان در صدر مسأله فرمود: «... أن یُحرّم بالصبیّ ...».

پاره‌ای از فروع فقهی، که بسیار نادر اتفاق می‌افتد یا اساساً معلوم نیست اتفاق می‌افتد یا نه، مناسب نیست در رسائل

- ۱- توضیح المسائل مراجع، ج ۱، صص ۸۰۳ و ۸۰۴، ذیل مسأله ۱۴۱۷
- ۲- همان، ص ۸۰۴، ذیل مسأله ۱۴۱۷
- ۳- العروه الوثقی، ج ۳، ص ۶۱۴
- ۴- همان، ج ۴، ص ۳۴۷، م ۲، چاپ دفتر انتشارات اسلامی.

ص: ۳۳

عملیه ذکر شود و وقت و فکر خواننده و نویسنده و امکانات چاپ و کاغذ و ... را تلف کند، بدون اینکه ثمره‌ای بر آن مترتب باشد و به جای آن باید ده‌ها فرع فقهی مورد ابتلا را که اثری از آنها در رسائل عملیه نیست، درج کرد. به عنوان نمونه، برای مسائل قسم اول (غیر محل ابتلا) به ذکر یک مورد اکتفا می‌کنیم:

«... حَتَّى لَوْ أُدْخِلْتَ حَشْفَةَ طِفْلِ رَضِيعٍ فَإِنَّهُمَا يَجْنَبَانِ، وَ كَذَا لَوْ أُدْخِلْتَ ذَكَرَ مَيْتٍ أَوْ أُدْخِلَ فِي مَيْتٍ، وَ الْأَحْوَابُ فِي وَطْءِ الْبِهَائِمِ.»
 «حَتَّى لَوْ أُدْخِلْتَ حَشْفَةَ طِفْلِ رَضِيعٍ فَإِنَّهُمَا يَجْنَبَانِ ... وَ إِذَا أُدْخِلَ الرَّجُلُ الرَّجْلَ بِالْخَنَثِي وَ الْخَنَثِي بِالْأُنْثَى وَ جَبَّ الْغَسْلُ عَلَى الْخَنَثِي دُونَ الرَّجُلِ وَ الْأُنْثَى.» (۱)

در توضیح المسائل مراجع (ج ۱، ص ۲۴۳) (۲) آمده است:

«زنان سیده و غیر سیده، هر دو بعد از تمام شدن پنجاه سال، یائسه می‌شوند؛ یعنی اگر خونی ببینند، خون حیض نیست. مگر زنانی که از قبیله قریش محسوب می‌شوند که آنها بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می‌شوند. واضح است که این مسأله تنافی صدر و ذیل دارد؛ یعنی در صدر مسأله آمده است: «زنان سیده ... بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می‌شوند» و مفاد ذیل مسأله آن است که «زنان قرشی - که همه زنان سیده هم قرشی هستند - بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می‌شوند.» خلاصه، چون زنان سیده عموماً قرشی محسوب می‌شوند، این تهافت رخ داده است. درست است که در روایات بین زنان قریشی و غیر قریشی در این مسأله فرق گذاشته شده است، نه سیده و غیر سیده، ولی چون همه زنان سیده، قریشی هستند، صدر و ذیل این مسأله متنافی است.

تعبیر و طرح دقیق و صحیح مسأله در رساله توضیح المسائل حضرت آیت الله شبیری زنجانی (دامت برکاته) آمده است:

«زنهای قرشیه پس از تمام شدن شصت سال یائسه می‌شوند ... و زنهایی که قرشیه نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می‌شوند. باید توجه داشت که زنهای سیده یکی از اقسام زنهای قرشیه می‌باشند.»

در توضیح المسائل مراجع (ج ۱، ص ۸۵۹، مسأله ۱۶۳۵) آمده است:

«کسی که می‌خواهد قضای روزه [ماه] رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است؛ چنانچه وقت قضای روزه تنگ است، مثلاً پنج روز روزه قضای [ماه] رمضان دارد و پنج روز نیز به [ماه] رمضان مانده است، بعد از [ماه] رمضان عوض آن را به جا آورد و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست، باید روز دیگر روزه بگیرد و در هر صورت این روز را لازم نیست روزه بگیرد.»

دقت در مسأله، آدمی را متوجه خلل آن می‌کند، چون وقتی حکم هر دو صورت یکی است، تفصیل معنی ندارد و باید گفت که چه وقت قضای روزه تنگ باشد، چه نباشد، باید بعد از ماه رمضان قضای روزه را بگیرد و این تشقیق شقوق و تفصیل با فرض اتحاد حکم، وجهی ندارد.

علت این موضوع آن است که اصل عبارت مسأله در توضیح المسائل مرحوم آیت الله بروجردی جور دیگر و با این تفصیل سازگار است و هنگام درج حاشیه صاحب این فتوا در متن توضیح المسائل مرحوم بروجردی (اعلی الله

۱- العروه الوثقی، ج ۱، صص ۴۹۹ و ۵۰۰

۲- مشتمل بر فتاوی دوازده نفر از مراجع تقلید، ج اول، ۱۳۷۶، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی.

ص: ۳۴

مقامه) این اختلاف فتوا در تصحیح عبارت مدّ نظر قرار نگرفته است. عبارت اصل؛ یعنی توضیح المسائل آیت الله بروجردی (ص ۲۵۸، مسأله ۱۶۴۴) چنین است:

«... چنانچه وقت قضای روزه تنگ است، بنابر احتیاط واجب باید آن روز را روزه بیگرد و بعد از [ماه] رمضان هم عوض آن را به جا آورد. و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست، روزه او باطل است...»

و هنگام درج حاشیه مطابق فتوای فوق، دقت نشده که عبارت اصل هم اصلاح شود، بلکه به همان شکل مانده و فقط اختلاف فتوا در آن لحاظ شده است.

در برخی از رساله‌های توضیح المسائل آمده است:

مسأله ۳۰۲: کسی که می‌داند وضو گرفته و حدثی هم از او سرزده، اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است، باید وضو بگیرد و اگر در بین نماز است، باید نماز را بشکند و وضو بگیرد و اگر بعد از نماز است باید وضو بگیرد و نمازی را که خوانده دوباره بخواند. (۱)

روشن است وقتی حکم هر سه صورت یکی است تفصیل معنی ندارد. این مسأله شبیه مورد قبل است و علت این مسامحه نیز همان است که در مورد مذکور بیان شد. این مسأله در رساله مرحوم آیت الله بروجردی چنین است:

مسأله ۳۰۸: ... چنانچه پیش از نماز است، باید وضو بگیرد و اگر در بین نماز است، باید نماز را بشکند و وضو بگیرد و اگر بعد از نماز است، نمازی را که خوانده صحیح است و برای نمازهای بعد، باید وضو بگیرد.

در برخی از رساله‌های توضیح المسائل، ذیل عنوان «مطهرات» آمده است:

مسأله ۱۴۸: ده چیز نجاست را پاک می‌کند و آنها را مطهرات گویند:

اول: آب، دوم: زمین، سوم: آفتاب، چهارم: استحاله، پنجم: انتقال، ششم: اسلام، هفتم: تبعیت، هشتم: برطرف شده عین نجاست، نهم: استبراء حیوان نجاست خوار، دهم: غایب شدن مسلمان. و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده گفته می‌شود.

سپس در مقام شمارش مطهرات، ۱۱ مطهر ذکر شده، نه ده تا، و غایب شدن مسلمان، مطهر یازدهم شمرده شده است. علت این اختلاف آن است که در مقام تفصیل اجمال سابق، مطهر دیگری که صاحب رساله مطهر نمی‌دانند نیز مستقلاً با شماره گذاری جدید، جزو مطهرات شمرده شده است. بدین شکل:

۱. آب ... ۲. زمین ۳. آفتاب ۴. استحاله ۵. کم شدن دو سوم آب انگور ۶. انتقال ۷. اسلام ۸. تبعیت ۹. برطرف شدن عین نجاست ۱۰. استبراء حیوان نجاست خوار؛ ۱۱. غایب شدن مسلمان.

و شماره پنجم در مقام اجمال آغاز بحث حذف شده، ولی در مقام تفصیل، بر اثر غفلت آن را حذف نکرده‌اند! درست مانند مثال قبل درباره روزه قضای ماه رمضان و به همان دلیل.

در بسیاری از توضیح المسائل ها، ذیل عنوان «مطهرات» آمده است: «... ۱۱. غایب شدن مسلمان» و ذیل این عنوان چهار مسأله درج شده که سه مسأله آن ربطی به عنوان؛ یعنی غایب شدن مسلمان ندارد. آن سه مسأله اینها است:

مسأله ۲۲۲: اگر خود انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است، یا دو عادل به پاک

ص: ۳۵

شدن آن خبر دهند، آن چیز پاک است. و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار او است، بگوید آن چیز پاک شده، یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد، اگرچه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه!

مسئله ۲۲۳: کسی که وکیل شده است تا لباس انسان را آب بکشد و لباس هم در تصرف او باشد، اگر بگوید که آب کشیده است، آن لباس پاک است.

مسئله ۲۲۴: اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس، یقین پیدا نمی‌کند، می‌تواند به گمان اکتفا کند.

در برخی از توضیح المسائل‌ها، ذیل عنوان «مطهرات» آمده است: «۹. برطرف شدن عین نجاست». سپس ذیل آن چهار مسئله ذکر شده که دو مسئله آن هیچ ربطی به این عنوان ندارد. آن دو مسئله عبارتند از:

مسئله ۲۱۸: جایی را که انسان نمی‌داند از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر نجس شود، لازم نیست آب بکشد، اگرچه آب کشیدن احوط است.

مسئله ۲۱۹: اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند؛ چنانچه هر دو خشک باشند نجس نمی‌شود و اگر گرد و خاک یا لباس و مانند اینها تر باشد باید محل نشستن گرد و خاک را آب بکشد.

نیز در برخی از رساله‌های عملیه در بحث مکان نماز گزار آمده است:

۱. مباح باشد ... ۲. بی‌حرکت باشد ... سقف آن کوتاه نباشد به طوری که نتواند راست بایستد ... ۴. نجس مرطوب سیرایت کننده نباشد ... ۵. جای پیشانی از جای زانوها بیش از چهار انگشت بسته پست تر یا بلندتر نباشد ...

و سپس ذیل شرط چهارم؛ یعنی نجس بودن مکان نماز گزار، سه مسئله آمده‌آ هیچ ارتباطی با عنوان ندارد و مربوط به فاصله زن و مرد در نماز است.

از اینگونه نمونه‌ها در رساله عملیه کم نیست و استقصای آنها نیازمند مقاله‌ای مستقل است.

مرحوم شهید می‌گوید:

فائده- نهی عن التلطف برمضان، بل يقال «شهر رمضان»، فی أحادیث من أجودها ما أسنده بعض الأفاضل، إلی الکاظم عن أبیه، عن آبائه: قال: لا- تقولوا رمضان فإنکم لا تدرّون ما رمضان فمن قاله فلیتصدّق ولیصمّ کفّاراً لقوله. و لکن قولوا کما قال الله عز و جل: شَهْرَ رَمَضَانَ.

مراد ایشان از «بعض الأفاضل»، رضی الدین سید ابن طاووس در اقبال (ص ۳) است. (۱)

سزاوارترین جا برای رعایت این دستور، رساله‌های عملیه و توضیح المسائل‌هاست؛ ولی در بسیاری از اینگونه رسائل، تعبیر «رمضان» بدون «شهر» و «ماه» به کار می‌رود که البته مناسب نیست.

سزاوار است نثر رساله‌های عملیه، از برترین و بهترین نثرها و عبارات باشد و لغزش‌های ادبی و استواری در آنها دیده نشود.

همچنین مثال‌ها امروزی، ملموس، گویا و متناسب با فهم مردم و مقلدان باشد؛ مثلاً در بحث جعاله، مثال ذیل که در برخی رساله‌ها آمده مناسب امروز نیست و می‌توان از مثال‌های محل ابتلای امروزی استفاده کرد:

«اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معین کند؛ مثلاً بگوید: «هر کس اسب مرا پیدا کند، این گندم را به

ص: ۳۶

او می‌دهم» لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست ...»

نیز در پاسخ استفتائات به خصوص استفتائات عمومی و محل ابتلا شایسته است دقت شود که با بهترین و دقیق‌ترین بیان و از لحاظ ادبی حداقل صحیح باشد. برای نمونه به یک پاسخ استفتا بسنده می‌کنیم:

«عملیات بانکی به صورت قرارداد کتبی به نحو فوق‌الاشاره بی‌اشکال است. و سود حاصله از معامله مضاربه‌ای برای سپرده‌گذار حلال است. و اصل سپرده اگر از درآمد کسب غیر مخمس بوده، خمس دارد. و سود حاصله اگر پیش از سال عزیمت به سفر حج قابل وصول نبوده، جزء درآمد سال وصول محسوب است که اگر در همان سال به حساب هزینه سفر حج محسوب شود خمس ندارد.»

اولاً، «فوق‌الاشاره» مانند «فوق‌الذکر» از خطاهای فاحش ادبی است.

ثانیاً، چه کسی گفته «سود» مؤنث است تا صفت آن هم «حاصله» مؤنث باشد، و بر فرض که سود مؤنث باشد تطابق صفت و موصوف از این جهت، در فارسی لازم نیست.

ثالثاً، «به حساب هزینه سفر حج محسوب شود» تطویل بلاطائل و حشو است، باید گفت: «اگر در همان سال برای سفر حج هزینه شود.»

رابعاً، در این فرض لازم نیست حتماً برای سفر حج هزینه شود، بلکه اگر برای مؤونه دیگری همه هزینه شود، همان حکم را دارد.

آنچه گفتیم از باب نمونه بود، بررسی و موضوع مثالها و نثر رساله‌های عملیه نیازمند تدوین مقاله‌ای مستقل است.

تعبیرهای بسیاری در توضیح المسائل‌ها آمده که فنی و دقیق نیست؛ مثلاً:

مسأله ۹۹۸: کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی‌داند و می‌تواند یاد بگیرد؛ چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید یاد بگیرد.

پیداست «چیزهای دیگر نماز» گذشته از آنکه فنی نیست، دقیق هم نیست؛ زیرا شامل مستحبات هم می‌شود، در حالی که مقصود در اینجا «واجبات نماز» است.

بررسی رسائل عملیه از این نظر نیز نیازمند تدوین مقاله‌ای مبسوط و مستقل است.

برخی از مسائل رساله‌های فارسی عمومی چندان محل ابتلا نیست؛ یا برای برخی بدآموزی دارد و یا باید همراه مقدمه‌ای در قبح شدید و عذاب الیم برخی معاصی باشد. جای اینگونه مسائل رساله‌های عملیه تخصصی ویژه فضلا و علماست نه رساله‌های عمومی.

اکنون چند نمونه از این دست مسائل را که در بسیاری از رساله‌های عملیه وجود دارد، می‌آوریم:

مسأله ۲۳۹۴: اگر انسان پیش از آنکه دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد، با مادر آنان زنا کند دیگر نمی‌تواند با آنان ازدواج نماید.

مسأله ۲۳۹۵: اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، عقد آنان اشکالی ندارد.

مسأله ۲۵۳۶: اگر با زن نامحرمی به گمان اینکه عیال خود اوست نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست یا گمان کند شوهرش می‌باشد، باید عده نگه دارد.

مسأله ۲۵۳۷: اگر با زنی که می‌داند عیالش نیست، زنا کند، چنانچه زن نداند که آن مرد شوهر او نیست، بنابر احتیاط واجب باید عده نگه دارد.

ص: ۳۷

مسئله ۲۵۳۸: اگر مرد زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود، طلاق و عقد آن زن صحیح است ولی هر دو معصیت بزرگی کرده‌اند.

با توجه به اینکه افراد مختلف به توضیح المسائل مراجعه می‌کنند نه فقط فاضلان و اهل فن، تعبیرات مسائل باید گویا و روشن باشد و سبب به اشتباه افتادن مقلدان نشود؛ از باب نمونه، در برخی رسائل توضیح المسائل آمده است: غسل جنابت به خودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می‌شود. بنده مکرر شنیده‌ام که برخی این مسئله را اشتباه فهمیده و پنداشته‌اند که غسل جنابت - بدون جنب شدن - مستحب است و افرادی بدون اینکه جنب باشند، غسل جنابت کرده‌اند و آن را مستحب دانسته‌اند! مثل غسل جمعه که مستحب است!

از این رو، در برخی توضیح المسائلها - از جمله توضیح المسائل حضرت آیت الله صافی (دامت برکاته) - عبارت ذیل آمده که بهتر است و موجب اشتباه مذکور نمی‌شود: «غسل جنابت برای تحصیل طهارت از جنابت مستحب است. (۱)»

برخی از مسائل هم، چون سبب اشتباه می‌شود؛ یا اساساً نباید در توضیح المسائل ذکر شود و یا باید با توضیح کافی همراه باشد؛ مثلاً در بیشتر توضیح المسائلها، ضمن کارهای مکروه برای حائض آمده است: «خواندن قرآن [به جز آیات سجده یا سوره‌های سجده‌دار که حرام است] برای حائض مکروه است» (۲) و بیشتر مردم می‌پندارند که چون مکروه است، پس نخواندن قرآن بر خواندن آن رجحان دارد! پس اگر مقصود از کراهت «اندک بودن ثواب» است، باید توضیح داد و اصلاً چه لزومی دارد این مسئله و مانند آن در رسائل عملیه عمومی ذکر شود. و شاید به همین دلیل، این مسئله در توضیح المسائل حضرت آیت الله بهجت (دامت برکاته) مذکور نیست.

البته در مثل اقتدای مسافر به حاضر و بالعکس، اختلاف نظر است و برخی کراهت آن را به معنای قلت ثواب گرفته‌اند، ولی فقیه محقق، حضرت آیت الله شبیری زنجانی معتقدند که به معنای قلت ثواب نیست، بلکه نماز فرادا بر اقتدای مسافر به حاضر و بالعکس رجحان دارد. (۳)

(۲۴)

چند مورد سهو القلم در عروه دیده می‌شود که در دو جا هیچ یک از محشّین و در یک جا، به استثنای دو نفر، دیگر حاشیه نگاران متذکر نشده‌اند و خوب است در اینجا یاد شود:

الف) در بحث تکبیره الإحرام، مسئله ۱۲ آمده است:

و يستحب أيضاً أن يقول: ... بعد تكبيرة الإحرام: «يا محسن قد أتاك المسيء، و قد أمرت المحسن...». (۴)

در حالی که در روایت، این جملات، قبل از تکبیره الإحرام وارد شده نه بعد از آن، و از حاشیه نگاران عروه - تا آنجا که من دیدم - فقط دو نفر متعرض این نکته شده‌اند: از جمله حضرت آیت الله سیستانی (دامت برکاته).

ب) در بحث مستحبات تشهد، مسئله ۴ آمده است:

يستحب في التشهد أمور: «... الثاني: أن يقول قبل الشروع في الذكر: «الحمد لله» أو يقول «بسم الله و بالله و الحمد لله و خير الأسماء لله» أو «الأسماء الحسنى كلها لله». (۵)

در حالی که در روایات «الحمد لله» در خصوص تشهد اول وارد شده است (۶) نه هر دو تشهد، مگر این که از باب مطلق ذکر در تشهد اول گفته شود، و ندیدم کسی از حاشیه نگاران عروه متعرض این نکته شده باشد. (۷)

ج) در کتاب حج گوید:

«صورة حج التمتع على الإجمال: أن يُحرم في أشهر الحج من الميقات بالعمرة المتمتع بها إلى الحج، ثم يدخل مكة فيطوف فيها

بالبیت سبعاً، و یصلی رکعتین فی المقام، ثم یسعی لها بین الصفا و المروه سبعاً، ثم یتوف للنساء احتیاطاً

- ۱- توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۲۲۸، مسأله ۳۵۷
- ۲- همان، ج ۱، ص ۲۸۵
- ۳- همان، ج ۱، ص ۸۳۲، م ۱۴۹۰
- ۴- همان، ص ۵۹۰، م ۴
- ۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۴۷۰، م ۱۲
- ۶- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۹۳، ابواب الشهد، باب ۳، ح ۱
- ۷- این مورد از افادات فاضل مکرم حضرت حجه الإسلام و المسلمین حاج سید حسین شیخ الإسلامی - دامت توفیقاته - است.

ص: ۳۸

وإن كان الأصح عدم وجوبه، و يقصر، ثم ينشئ إحراماً للحج». (۱)

در حالیکه بر فرض، طواف نساء در عمره تمتع مطابق احتیاط باشد، وقت آن پس از تقصیر است نه قبل از آن. این نکته در هیچ یک از حواشی عروه نیامده است و فقط بهطور شفاهی از حضرت آیت الله شبیری زنجانی (دامت برکاته) شنیده‌ام.

۱- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۶۰۹

خفتگان در بقیع

علی اکبر نوایی

بقیع، تربتی مطهر و خاکی نور افزاست. تلالؤ نورش، آسمان‌ها را خیره کرده، قدسیتی کبریایی دارد، که در ملکوت اعلا، کزویان بر آن نظاره می‌کنند. آری، در این خاک پاکان و نیکان بسیاری آرمیده‌اند:

عباس، عموی گرامی پیامبر، که غمها از چهره آن حضرت زدود.

عثمان بن مظعون، همانکه پیامبر به او توجهی ویژه داشت، مهاجری همراه که دو هجرت کرد و تا پایان عمرش همگام با پیامبر بود و پیامبر، پس از فراقش و ارتحال او به ملکوت الهی، پیشانیاش را بوسید و در غمش گریست و درباره‌اش فرمود: «نِعْمَ السَّلْفُ لَنَا».

اسعد بن زراره، ابوسعید خدری، عبدالله مسعود و صدها صحابی گرامی پیامبر، که پشتوانه و تکیه گاه و همواره ملازم رسول گرامی اسلام بودند و در صحنه‌های نبرد بدر و احد و خندق و ... حضوری مخلصانه داشتند.

ابراهیم، فرزند گرامی رسول مهر و رحمت، که آن حضرت به شدت به او علاقه داشت اما اراده و تقدیر الهی این بود که در سنین طفولیت، روح کریمش به ملکوت الهی پرواز کند.

همسران پیامبر؛ جویریة، سوده، عایشه، میمونه، حفصه، ام حبیبه، ام سلمه، صفیه و ماریه که در حکم مادران امتاند.

فاطمه بنت اسد، کفالت‌گر وجود نورانی پیامبر.

عبدالله جعفر و عقیل بن ابی طالب.

عمه‌های پیامبر، که در دوران عسرت و سختی، اموال خود را در مکه وانهادند و به سیرت رسول الله به مدینه هجرت کردند تا در کنار رسول خاتم آرامش یابند.

بقیع، همان مکانی است که پیامبر (ص) فرمود: «از این آرامگاه، هفتاد هزار تن محشور می‌شوند و بدون حساب وارد بهشت

میگردند؛ گویا صورتهای ایشان، ماه شب چهارده است»؛ «وَجُوهُهُمْ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ» (۱)

بقیع، جگر گوشگانی از پیامبر را نیز در دل نهفته دارد:

حسن مجتبی (ع)؛ سبطی از دو سبط، همو که با برادر خویش همواره بر دوش نبی بود. همو که صلح قهرمانانه و شهادت ایثارگرانه و عشق بازی میدان طف را به نمایش تاریخ بشری نهاد.

امام عارفان و سید ساجدین (ع)، که باقیمانده حادثه طف و تداوم بخش وجود امامت بود؛ او که میدانهای نبرد و مجاهدت را با حضور در حادثه طف و با دعاهای حماسی‌اش در کنار تربت پاک پیامبر خدا، از خود بروز داد. اوست زینت پرستندگان، صبور و مقاوم میدانهای پس از حادثه عاشورا. پس از اسارتش دودمان اموی را به خاک سیاه نشاند.

باقر العلوم (ع)؛ شکافنده دانشها و برون آورنده هسته علم از درون کائنات، که فضایی علمی و افقی نوین را فرا روی شیعیانش گشود.

صادق آل البیت (ع)؛ آن پیشوای صادق، نشر دهنده حقایق، راهبر و راهنمای کشتی امت اسلام در گردابها و طوفانها که در برابر تحریفهای مبطلان و غالیان و بدعت مغرضان، لوای علم و آگاهی و تربیت عالمان فرهیخته را برافراشت.

و نیز دختران پیامبر خاتم، خواهران بانوی دو جهان و بیت الأحران.

۱- سمهودی، نورالدین علی بن احمد، وفاء الوفا، ج ۲، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۷ م.

ص: ۴۰

قبر غمبار و یادآورنده جانبازی میدان عشق، امّ البنین، مادر پسرانی که در کربلا به دست غولان و سفاکان پری شدند. قبور شریف شهیدان نبرد احد و مقاومتان در حرّه و نیز مادر رضاعی پیامبر، حلیمه سعدیه.

آری، همه اینان در بقیع آرمیده‌اند و رازهای نهفته بسیار دارند، که در این سلسله، از مدفنشان و اندکی از گذر روزگارشان و میگویم و مساعدت و فضل و یاری خدای را در این راه آرزومندم.

طبقات و گروه‌های خفته در بقیع

خفتگان در خاک مطهر بقیع، به چند طبقه و گروه تقسیم می‌شوند:

الف: صحابه صادق

ب: عموم صحابه

ج: امامان معصوم

د: همسران و دختران پیامبر (ص)

ه: شهیدان میدانهای جهاد و شهادت

و: منسوبین پیامبر

ز: تابعین

در مباحث ادامه دار خود، از شخصیت‌های بزرگ و به ویژه امامان (ع) خواهیم نوشت و آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد:

قبور صحابه مطهر و یاران صادق

پیامبر خدا (ص)، که درود خدا بر او باد، صحابه‌ای خالص و صادق داشت که در تمام دوران حیاتشان وفادار به راه و سیره آن حضرت بودند. آنان شخصیت‌هایی بزرگ بودند که همواره پیامبر را یاری میکردند. یاد آن شخصیت‌های والامقام، در خور تأمل و بایسته است، که در بخش نخست، به شرح حال این صحابه میپردازیم:

۱. عثمان بن مظعون

عثمان بن مظعون، شخصیتی بزرگ و از اصحاب والا-مقام پیامبر گرامی اسلام است. کنیه وی ابوالسائب (پدر سائب) است. وی چهاردهمین شخص از مسلمانان بود که با عشق و خلوص و آگاهی تمام به پیامبر ایمان آورد و در راه آرمانهای آن حضرت، مقاومتها و جانفشانیها کرد. ابن مظعون از افرادی است که پس از تحمل سختیهای دوران اولیه عسرتها، همگام با دیگر مهاجران اولیه، به حبشه مهاجرت کرد. فرزند او «سائب» نیز همراه وی بود. او پس از تحمل سختیهای این هجرت، که دوری از رسول گرامی و خانواده و شهر محبوبش (مکه) را به همراه داشت، به مدینه هجرت کرد. در نبرد سرنوشت ساز و حماسه آخرین بدر شرکت داشت و با یلان و شجاعان سپاه کفر، پنجه در پنجه انداخت و غرور و حماسه آفرید.

او فردی عبادت پیشه بود و در عبادت تلاش و مداومت بسیار داشت. همواره شبها را به عبادت مشغول بود و روزها را روزه میگرفت. به پا دارنده نماز شب و روزه در روز و جهاد در راه حق بود.

او از کثرت تمایل به عبادت، چند روزی ریاضت پیشه کرد که با منع پیامبر مواجه شد و تا هنگام بدرود زندگی، در کنار حضرت رسول، کمر به اطاعت و خدمت بست. از شهوات دوری کرد و کمتر با زنان معاشرت داشت. چنانکه گفته‌اند: باز هم از پیامبر تقاضا کرد که اجازه دهد ترک دنیا کند اما رسول الله منعش نمود.

عثمان بن مظعون کسی است که پیش از نزول آیات بر حرمت شراب، خود با درک بدی و فساد شراب، آن را بر خود حرام کرد و چنین گفت: «لَا أُشْرِبُ شَرَاباً يَذْهَبُ عَقْلِي وَيَضْحَكُ بِي مَنْ هُوَ أَذْنَى مِنِّي»؛ (۱) «شراب نمی‌آشامم؛ زیرا عاقلم را از بین می‌برد و

میدانم کسانی که از من پایین ترند بر من خواهند خندید!»

۱- ابوزید عمر بن شَبّه النمیری البصری، تاریخ المدینه المنوره، فهیم محمود شلتوت، مطبعه قدس، ص ۱۰۱

ص: ۴۱

«قال محمد بن علی بن حمزه: أسلم قديماً، قال ابن اسحق، أسلم عثمان بن مظعون بعد ثلاثة عشر رجلاً، وهاجر إلى الحبشة هو وابنه السائب الهجرة الأولى مع جماعة من المسلمين فبلغهم و هو بالحبشة إن قريشاً أسلمت فعادوا، ثم هاجر عثمان إلى المدينة، و كان من أشد الناس اجتهاداً في العبادة، يصوم النهار و يقوم الليل و يجتنب الشهوات و يعتزل النساء». (۱)

محمد بن علی بن حمزه گوید: عثمان بن مظعون از مسلمانان نخستین است. ابن اسحاق گفته است: عثمان بن مظعون پس از سیزده نفر ایمان آورد. او به حبشه مهاجرت کرد. همراه با پسرش سائب، در هجرت اولیه، وقتی شنیدند که قریش اسلام آورده‌اند، همگام با جماعتی از مسلمانان به مدینه بازگشتند. بیشترین تلاش را در عبادت داشت. روزها را روزه و شبها را به عبادت شبانه مشغول بود. از شهوات دنیوی کناره گرفت و از زنان دوری گزید.

«وقال المبار كفوري، هو أخ رضاعي لرسول الله» (۲)

مبار کفوری گوید: عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبر (ص) بود.

عثمان بن مظعون، محبوب پیامبر (ص)

پیامبر خدا- که درود خدا بر او باد!- به شدت علاقمند به عثمان بن مظعون بود و پر واضح است که دلایل آن، ایمان شدید عثمان بن مظعون و همگامی وی با پیامبر در میدانهای مختلف بوده است.

«فإن عثمان بن مظعون، كان من زهاد الصحابة و أكابرها و كان رسول الله ۹ يحبه حباً شديداً». (۳)

«عثمان بن مظعون، از زهد پیشگان صحابه رسول الله و از بزرگان آنها است و پیامبر گرامی او را بسیار دوست می‌داشت.»
بدرود زندگی

عثمان بن مظعون، پس از جنگ بدر و کسب افتخار همگامی با پیامبر در این جنگ، دعوت الهی را لبیک گفت و روحش به جانب معبود پرکشید.

«و هو أول المهاجرين موتاً بالمدينة في شعبان على رأس ثلاثين شهراً من الهجرة» (۴)

«او نخستین مهاجری است که در ماه شعبان و پس از سی ماه از هجرت، در مدینه دعوت الهی را لبیک گفت.»

«قال أبو غسان: و أخبرني عبدالعزيز، عن الحسين بن عماره، عن شيخ من بني مخزوم، يدعى عمر، قال: كان عثمان بن مظعون ۲ من أول من مات من المهاجرين» (۵)

ابوغسان گوید: عبدالعزیز خبرم داد که حسین بن عماره گفته است ... عثمان بن مظعون- که رضوان الهی بر او باد!- از اولین مهاجرانی است که در مدینه، بدرود حیات گفت.

بوسه پیامبر بر پیشانی عثمان بن مظعون

به دلیل علاقه وافری که پیامبر (ص)، به ابن مظعون داشت، پس از مرگش پیشانی او را بوسید؛ «و قَبِلَ النَّبِيُّ (ص) وَجْهَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ لَمَّا دُفِنَ قَالَ: نَعَمَ السَّلْفُ لَنَا»؛ (۶) «پیامبر خدا (ص)، پس از مرگ ابن مظعون، بر صورت و پیشانی وی بوسه زد و چون دفن شد، فرمودند: نیکو سلفی برای ما بود.»

جایگاه عثمان بن مظعون در نزد پیامبر

عثمان بن مظعون در نزد پیامبر جایگاهی والا داشت. پس از مرگ وی، نکات بلندی را در منزلت وی بیان فرموده است:

«أخرج البخاري و ابن جرير عن أمّ العلاء، أن رسول الله ۹، دخل على عثمان بن مظعون و قد مات ... فقد جاء

- ۱- احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تعجیل المنفعه، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۲۸۳
- ۲- محمد امین الأمینی، بقیع الفرقد، ص ۸۵
- ۳- شخصیات أخرى من الصحابه، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹ م، ص ۲۳۸
- ۴- همان.
- ۵- همان ص ۹۷۹
- ۶- شخصیات أخرى من الصحابه. مرکز المصطفی. ۱۹۸۹ م، ص ۲۳۸

ص: ۴۲

الیقین، إني لأرجوا له الخير». (۱)

«بخاری و ابن جریر، به نقل از ام‌العلا گفته‌اند: پیامبر (ص) پس از مرگ عثمان بن مظعون بر وی وارد شده، فرمودند: یقین دارم که خیر و رحمت برای او است.»

ابن شبه نقل کرده که پیامبر (ص) حرمت فراوانی برای وی قائل بود و همواره ایشان نظر لطف و محبت خویش را به وی ابراز می‌فرمود:

«عن محمد بن قدامة عن موسى، عن أبيه قال: قال رسول الله ۹ ادفنوا عثمان بن مظعون بالبقيع يكن لنا سلفاً، فنعلم السلف عثمان بن مظعون». (۲)

«محمد بن قدامة، از موسی، از پدرش نقل کرده که پیامبر خدا فرمودند: عثمان بن مظعون را در بقیع دفن کنید که سلفی بود برای ما، پس نیکو سلف و در گذشته‌ای بود عثمان بن مظعون.»

رسول الله (ص) به دلیل جایگاه رفیع و بلندی که برای عثمان قائل بود، فرزند گرامیاش ابراهیم را در جوار وی دفن کرد، تا به جوار عثمان متبرک گردد. این نکته را سمهودی در کتاب «وفاء الوفا» نقل نموده و سید محسن امین، در «کشف الارتیاب» آن را نکته‌ای مقبول دانسته و گفته است: ابن مسعود هم وصیت کرده که وی را به قصد تبرک در جوار عثمان بن مظعون دفن کنند:

«روی ابن سعد فی طبقاته عن أبي عبيدة بن عبد الله، أن ابن مسعود قال: ادفنوني عند قبر عثمان بن مظعون، و ذلك قصداً إلى التبرك بجواره ولأنّ النبي أمر بدفن ابنه ابراهيم عنده كما في وفاء الوفا للسمهودي». (۳)

«ابن سعد، در کتاب طبقات، از ابو عبیده بن عبدالله روایت کرده که: ابن مسعود وصیت کرد مرا در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن کنید و این وصیت به قصد متبرک شدن در جوار او است و نیز به خاطر اینکه پیامبر (ص) با همین انگیزه، امر فرمود فرزندش ابراهیم را در کنار ابن مظعون دفن نمایند، چنانکه سمهودی هم در وفاء الوفا نقل کرده است.»

از مکان و جایگاه عثمان بن مظعون در نظر پیامبر، همین بس که آن حضرت خود سنگ لحد وی را بر قبرش نهادند.

«فقالوا بعد موته، يا رسول الله، اين ندفنه؟ قال ۹: بالبقيع، قالوا: فلحد رسول الله ۹ و فضل حجر من حجارة لحده، فحمله رسول الله ۹ فوضعه عند رجليه». (۴)

«پس از اینکه عثمان از دنیا رفت، پرسیدند: ای پیامبر خدا، کجا دفنش کنیم؟ فرمود: در بقیع. گفتند: سنگ لحد را رسول الله نهادند و بلند ساختند سنگی از سنگهای لحدش را. آن سنگ را پیامبر خود حمل کردند و در موضع دو پای عثمان بن مظعون نهادند.» پیامبر خدا به دلیل شدت علاقه‌ای که به وی داشتند، بر وی گریستند.

«عن عائشة أن النبي (ص) قبل عثمان بن مظعون و هو ميت و بيكي و عيناه تُهَرَّاقَان». (۵)

«از عایشه نقل شده که پیامبر خدا، عثمان بن مظعون را بوسیدند و بروی گریستند و از دو چشم مبارکشان، اشک جاری بود.»

مکان دفن وی در بقیع

طبق نقلهایی که سمهودی در وفاء الوفا آورده، او در رוחاء بقیع مدفون است؛ رוחاء مکانی است در وسط بقیع و چنین می‌گوید:

«قال أبو غسان، و أخبرني بعض أصحابنا قال: لم أزل، أسمع إن قبر عثمان بن مظعون و أسعد بن زرارَةَ بالرَّوْحَاءِ مِنَ الْبَقِيْعِ، وَ الرَّوْحَاءِ الْمَقْبَرَةُ الَّتِي وَسَطُ الْبَقِيْعِ يَحِيْطُ بِهَا طَرَقُ مَطْرَقَةٌ وَ وَسَطُ الْبَقِيْعِ». (۶)

ابوغسان گوید: بعضی از اصحاب ما خبر داده‌اند: همواره می‌شنیدم که قبر عثمان بن مظعون و اسعد بن زراره در رוחاء، در وسط بقیع است و رוחاء مکانی است در وسط بقیع که راه‌های گوناگونی به

- ۱- الذین دعا لهم النبى، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹ م، ص ۹۷۹
- ۲- ابو زید عمر بن ابى شبه، تاریخ المدینه المنوره، دارالفکر، ایران، قم، ۱۳۶۵ شمسی، ص ۱۰۰
- ۳- السید محسن الأمين، کشف الإرتیاب، الطبعة الثانیة، ۱۳۸۲ ه. ق. ۱۹۵۲ م، ص ۳۵۲
- ۴- ابوزید، عمر بن ابى شبه، تاریخ المدینه المنوره، دارالفکر، قم، ۱۳۶۵ ش / ص ۱۰۲
- ۵- همان.
- ۶- سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۸۵

ص: ۴۳

سمت آن وجود دارد و در وسط مقبره بقیع است.

در نقل دیگری استکه بعدها محمد حنفیه در روءاء خانه‌ای خریده و قبر عثمان بن مظعون، کنار خانه وی بوده است؛ «حدّثنا محمد بن یحیی عن الدراوردی، عن ابي سعید، عن سعید بن جبیر بن مطعم، رأیت قبر عثمان بن مظعون عند دار محمد بن علی الحنفیة»؛ (۱)

«از سعید بن جبیر بن مطعم نقل شده که گفت: قبر عثمان بن مظعون را در کنار خانه محمد حنفیه فرزند علی، مشاهده کردم.»

۲. اسعد بن زرارہ انصاری خزرجی

پیش از هجرت پیامبر به یثرب، این شهر در آتش فتنه قبایلی می‌سوخت؛ دو قبیله اوس و خزرج اختلافهای دیرینه‌ای داشتند. هر یک از این دو، به قبیله‌های کوچکتری تقسیم می‌شدند. اسعد بن زرارہ، از قبیله بنی نجار و از بزرگان این قبیله بود. فتنه‌ها و درگیریهای داخلی مدینه، وجود بزرگی را میطلبید که اهل مدینه زمام امور خویش را به او بسپارند. آوازه پیامبر (ص) در مدینه پیچید. آنان افراد شاخصی را به مکه فرستادند تا برآوردی از وضعیت رسول الله داشته باشند. اسعد بن زرارہ نقیب طایفه بنی النجار بود که به همراهی گروهی، به مکه اعزام شدند تا از نزدیک پیامبر را ببینند. این گروه پیامبر را در عقبه مشاهده کردند. نتیجه این ملاقات، انعقاد پیمان عقبه نخستین بود. سال بعد نیز اسعد بن زرارہ پیامبر را به همراهی دوستانش در عقبه ملاقات کرد و پیمان عقبه نخستین بود. سال بعد نیز اسعد بن زرارہ پیامبر را به همراه دوستانش در عقبه ملاقات کردند و پیمان عقبه دوم انعقاد یافت و نیز در سال بعد، پیمان عقبه سوم منعقد شد. اسعد بن زرارہ در پیمانهای سهگانه عقبه شرکت داشت و با پیامبر پیمان بست:

«قالوا فی شأنه: أسعد بن زرارۃ الأنصاری الخزرجی، أحد النقباء لیلۃ العقبة و أول من بايع النبی (ص) لیلتنّذ، و قد شهد العقبة الأولى و الثانية و الثالثة، و كان نقیب بنی النجار، و هو أول من صلّى الجمعة بالمدينة» (۲)

«در شأن و منزلت اسعد بن زرارہ گفته‌اند: او انصاری خزرجی است. یکی از بزرگان و برجستگان در شب عقبه است. او اول کس از اهل مدینه است که با پیامبر (ص) بیعت کرد تا از وضعیتی ناپسند رها شود. در عقبه اولی، دوم و سوم حضور داشت و نقیب طایفه بنی‌نجار بود. اسعد اول کسی استکه نماز جمعه را در مدینه به پا داشت و کمکهای شایانی به هجرت پیامبر کرد و آماده کننده زمینه برای حضور پیامبر در مدینه بود. وی منزلت والایی در نزد رسول الله داشت.»

اولویتهای شخصیتی اسعد بن زرارہ

اسعد بن زرارہ در میان صحابه پیامبر به چند اولویت و امتیاز، برجستگی و شهرت یافت که می‌توان این اولویتهای او را برشمرد.

۱. اولین فرد انصاری از صحابه است که در عقبه با پیامبر بیعت کرد و به ایشان ایمان آورد.

۲. در هر سه پیمان عقبه، شرکت داشت.

۳. آماده کننده زمینه ورود پیامبر به مدینه بود و قبیله بنی نجار را آماده استقبالی شکوهمند از آن حضرت کرد.

۴. نخستین شخصیتی است که پیامبر (ص) بر او نماز میت خواند.

۵. اولین کسی است که پیامبر خدا پیشاپیش جنازه‌اش حرکت کرد و برای او دعا و استغفار نمود.

۶. اولین صحابی پاکبخته‌ای است که به دستور پیامبر در مقبره مطهر بقیع دفن گردید.

البته بیان این نکته لازم است که اختلافی میان مورخان، در مدفون اول بقیع وجود دارد؛ بسیاری را عقیده بر آن است که اولین مدفون بقیع عثمان بن مظعون بود و شاید بتوان به نوعی میان روایات متعارض جمع کرد و آن اینکه گفته شود، اولین مدفون از مهاجرین، عثمان بن مظعون است و اولین مدفون از انصار اسعد بن زرارہ.

۷. اولین کسیاستکه به دستور پیامبر، در سه جامه کفن شد؛ از جمله جامه‌ها بُرد است.

«قال ابن سعد: لما توفّي أسعد بن زراره حضر رسول الله غسله و كفنه في ثلاثة أثواب، منها برد، وصلى عليه، ورثي رسول الله (ص) يمشي أمام الجنازة، و دفنه بالبقيع». (۳)

«ابن سعد گوید: وقتی اسعد بن زراره وفات یافت، پیامبر برای غسل او حاضر شده، در سه جامه کفنش

۱- ابن ابی شهبه، پیشین، ص ۱۰۱

۲- احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تعجیل المنفعه بزوائد رجال الأئمه الأربعة، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۳۲

۳- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، دارصادر، بیروت، لبنان، ۱۹۹۶ م، ص ۶۱۱

ص: ۴۴

کردند، که از جمله جامه‌ها بُرد است و دیده شده که رسول الله (ص) پیشاپیش جنازه اسعد بن زراره حرکت می‌کردند.»
زمان پاسخ به دعوت الهی

همه مورخان بر این عقیده‌اند که اسعد بن زراره پس از نه ماه از هجرت وفات یافت. اگر این نقل درست باشد، باید گفت که او در بدر حاضر نبوده و از آنجا که عثمان بن مظعون در بدر حضور داشته، باید گفت: اسعد بن زراره نخستین فرد از میان صحابه است که پس از هجرت، دعوت الهی را لیک گفت.

«و فی کنز العمال: مات أسعد بن زرارۀ علی رأس تسعۀ أشهر من الهجرة، قال البغوی: بلغنی أنه أول من مات من الصحابة بعد الهجرة، و أول میت صلی علیه النبی (ص) و أول من دفن بالبقیع، و ذلك قبل بدر» (۱)

«در کنز العمال نقل شده که اسعد بن زراره در آغاز ماه نهم، پس از هجرت، دعوت الهی را لیک گفت. بغوی گوید: به من خبر رسیده او اولین شخص از صحابه است که پس از هجرت وفات یافت و اولین کسی است که پیامبر بر او نماز میت گزارد و اول کسی است که در بقیع مدفون گردید.»

روحاء مکان دفن اسعد بن زراره

پیشتر اشاره داشتیم که روحاء در وسط بقیع قرار گرفته؛ همانجا که راههای گوناگون به سمت آن بوده است و همانجا که عثمان بن مظعون نیز در آنجا مدفون گردید. قبر اسعد بن زراره هم طبق نقل مورخان، در روحاء بقیع واقع گردیده است. واقعی نقل کرده که پیامبر خدا (ص) اسعد بن زراره را در روحاء بقیع دفن کرد.

نویسنده و مورخ بزرگوار، محمد امین امینی، در کتابش، درباره بقیع، پس از بررسی چگونگی شکل‌گیری بقیع و بررسی این نکته که چه کسی اولین بار در بقیع دفن شد، آیا آن شخص اسعد بن زراره بوده یا عثمان بن مظعون؟ چنین می‌نگارد:

«و کیف کان، فقبرهما فی الروحاء التی فی وسط البقیع: فقد روی ابن شَبّه عن أبی غسان لم أزل أسمع إن قبر عثمان بن مظعون و أسعد بن زرارۀ بالروحاء من البقیع، والروحاء المقبرۀ التی وسط البقیع یحبط بها طرق مطرقۀ وسط البقیع» (۲)

«به هر روی، قبر آن دو شخصیت (عثمان بن مظعون و اسعد بن زراره) در روحاء، در وسط بقیع قرار است. ابن شَبّه از ابوغسان روایت کرده که همواره می‌شنیدم قبر عثمان بن مظعون و اسعد بن زراره، در روحاء بقیع است و روحاء مقبره‌ای است در وسط بقیع که راههای گوناگون بر آن میرسد.»

در پایان یاد از اسعد بن زراره، گفتنی است او با مرضی که در لسان عرب ذبحه نامیده می‌شود، از دنیا رفت و شاید مراد از ذبحه مرگ ناگهانی باشد. در عبارات دیگر، به جای ذبحه، شهنقه آمده است.

۳. ابو سعید خدری

شخصیت بزرگوار دیگری که از صحابه صادق پیامبر (ص) است و در قبرستان بقیع مدفون گردیده، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران و از بزرگان و اهل فضیلت صحابه آن رسول گرامی است. او شهرت به ابوسعید خدری یافت؛ چون منسوب به خدری است که مکانی است به نام خدره.

او از راویان احادیث پیامبر (ص) و صاحب مکاتبات از آن حضرت و امام علی و امام حسن مجتبی و امام حسین (ع) است، جایگاهی والا در نزد پیامبر خدا، علی مرتضی، فاطمه زهرا، حسن مجتبی و سیدالشهدا (ع) داشته است.

وی شاهد بسیاری از سخنها، عملها و اقدامات پیامبر (ص) بوده و آگاهی به موقعیت اهل بیت و دشمنان آنان داشته است. علی امیر مؤمنان، فاطمه زهرا و حسنین (علیهم السلام) در نقلهای بسیاری، ابوسعید خدری را شاهد بر ایراد سخنانی از

- ۱- المتقی الهمدی، کنز العمال، ج ۶، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۹۷۵ م، ص ۲۱۹
- ۲- محم امین الأمینی، بقیع الغرقد، الناشر: دارمشعر، ۱۴۲۸ هـ.، ص ۴۰ به نقل از ابن شبه، تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۰۱

ص: ۴۵

پیامبر (ص) درباره اهل بیت دانسته‌اند و از مردم خواسته‌اند که از ابوسعید خدری فضل اهل بیت (علیهم السلام) را پرسند. «أبو سعید الخدری، سعد بن مالک بن شیبان الأنصاری، من مشهوری الصحابه و فضلائهم و هو من المکثرین من الروایة عنه مات سنه ۷۴ من الهجره یوم الجمعه و دفن بالبقیع». (۱)

«ابوسعید خدری، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران صحابه و فضلائی ایشان بوده و از کسانی است که روایات فراوانی از پیامبر نقل کرده است. در سال ۷۴ پس از هجرت وفات یافت و در بقیع مدفون گردید.»

«وقال الشیخ الطوسی: توفی أبو سعید فی یوم الجمعه، سنه أربع و سبعین و دفن بالبقیع و هو ابن أربع و تسعین». (۲)
«شیخ طوسی گفته است: ابوسعید خدری، در روز جمعه، در سال ۷۴ هجری از دنیا رفت و در حالی که دارای سنی ۹۴ ساله بود، در بقیع دفن گردید.»

وصیت ابی سعید خدری

ابن عساکر، از عبدالرحمان، پسر ابوسعید خدری نقل کرده که گفت: پدرم به من اینگونه سفارش کرد: پسر! سن من بسیار بالا رفته و زمان رفتنم فرار رسیده است. سپس گفت: دستم را بگیر. وقتی دستش را گرفتم، گفت: به بقیع برویم. او را در حالی که به دستم تکیه داشت، به بقیع بردم، تا این که به مکانی در بقیع رسیدیم که کسی در آنجا دفن نشده بود. به من امر کرد: پسر! هرگاه از دنیا رفتم مرا در این مکان دفن کن. در آن خیمه‌ای بر پا مکن و آتشی می‌فروز. بر من گریه نکن. کسی را به جهت دفن من آزار مده. متواضعانه پشت سرم حرکت کن. وقتی مردم ما را میدیدند، می‌پرسیدند: به کجا می‌روید؟ چیزی به آنان نگفتم و پدرم از پاسخ دادن منع نمود. آنگاه که لحظه وفاتش رسید، او را به بقیع بردم، مردم جمع شدند به گونه‌ای که پر و آکنده از جمعیت شده بود. (۳)

۴. اسید بن حضیر بن سماک اشهلی

وی از بزرگان صحابه پیامبر و از نقبا و بزرگان انصار است؛ فردی است که در زمان ورود پیامبر و مهاجران (از مکه) به مدینه، خانهاش را در اختیار مهاجران قرار داد. اموال خود را میان آنان تقسیم کرد و ایثار را برگزید. پدر وی، رئیس قبیله اوس است. یوم بعثت را شاهد بوده. او معروف به «حضیر الکتائب» است. به وسیله مصعب بن عمیر، صحابی پاکبخته پیامبر که اولین مبلغ راه رسالت بود، ایمان آورد. در زمان هجرت پیامبر، به استقبال آن حضرت آمد و شور و شعف زاید الوصف جوانی انجام داده. تلاش وسیعی کرد تا پیامبر در دعوتش در مدینه توفیق یابد. در ورود پیامبر، به جمع قبیله خود وارد شد و بشارت به بزرگترین منت الهی بر اهل یثرب داد.

«أسید بن حضیر بن سماک الأشهلی من سادات الأنصار: و كان نقیباً و هو ممن شهد العقبتین و بدرًا ... کنیته أبو یحیی، و قد قبل: أبو عتیق ... أسلم علی یدی مصعب بن عمیر». (۴)

«اسید بن حضیر بن سماک اشهلی، از بزرگان انصار است، سرپرستی قبیله (نقابت) داشت. از کسانی است که در دو عقبه حاضر بود و در نبرد بدر حضور داشت. کنیه‌اش ابو یحیی و به قولی ابو عتیق است به دست مصعب بن عمیر اسلام آورد.»

بدرود حیات اسید

اسید بن حضیر بن سماک اشهلی، در دوران خلافت خلیفه دوم، عمر بن خطاب دعوت الهی را لیبک و بدرود حیات مجازی نمود و به سوی خالق هستی پرکشید.

«مات فی شعبان فی خلافة عمر بن الخطاب سنه عشرين، وصلی علیه عمر بن خطاب و دفن بالبقیع» (۵)

«در ماه شعبان، در عهد خلافت عمر بن خطاب به سال بیست هجرت حیات را وداع گفت و عمر بن

- ۱- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، انتشارات اسماعیلیان، تهران، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۸۹
- ۲- محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی، اختیار معرفه الرجال، ج ۱، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۹، ص ۲۰۱
- ۳- ر. ک. به: ابولقاسم علی بن الحسین هبه الله، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۳۹۷
- ۴- محمد امین الامینی، بقیع الغرقد، ناشر، دارمشعر، ۱۴۲۸ ه، ص ۲۲۰
- ۵- ابوحاتم محمد بن حبان، مشاهیر علماء الأنصار، دارالوفاء، ۱۹۷۶ م، ص ۳۳

ص: ۴۶

خطاب بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.»

۵. خنیس بن حذافه

از دیگر یاران مهاجر پیامبر (ص) خنیس بن حذافه است. او ایمان کامل به پیامبر (ص) داشت و از کسانی است که با اخلاص کامل به مدینه هجرت کرد و در خانه ارقم بن ابی ارقم، حضور یافت و آیات اولیه فرود آمده را با عشقی راستین نوشید و در جان خود جای داد.

«شهد خنیس بدرًا، و مات علی رأس خمسۀ و عشرين شهراً من مهاجر النبی (ص)، و دفنه بالبقیع إلی جانب قبر عثمان بن مظعون.»

(۱)

«خنیس در ماجرای جنگ بدر حضور داشت و در آغاز بیست و پنجمین ماه هجرت رسول گرامی (ص) دعوت حق را لبیک گفت. پیامبر (ص) بر جنازه وی نماز گزارد و دستور داد او را در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن نمایند.»

۶. سعد بن معاذ

سعد بن معاذ از اصحاب پیامبر و از انصار است. به پیامبر ایمان کامل آورد. مردی رشید و تنومند و زیبا صورت بود. در جنگها، همگام با پیامبر شرکت داشت. در ماجرای جنگ خندق حاضر بود. تیری از جانب سپاه دشمن به او اصابت کرد و بر زمین افتاده، به شهادت رسید. در هنگام شهادت ۳۵ سال داشت.

پیامبر خدا فرمان داد بدن ایشان را به مدینه آورده، در بقیع دفن کردند.

«فصلی علیه رسول الله (ص) و دفن بالبقیع.» (۲)

پیامبر (ص) بر او نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.»

معطر بودن قبر سعد

روایاتی چند وارد شده که مسلمانان هنگامی که به دستور پیامبر (ص) جایگاه قبرش را حفر می کردند، بوی خوش عطر از آن به مشام حفر کنندگان می رسید و آنان از بوی خوش آن سرمست باده معنا و معنویت شدند.

«روی ابن سعد عن ابي سعيد، قال: كنت أنا ممن حفر لسعد قبره بالبقیع: فكان يفوح علينا من المسك كلما حفرنا قتره من تراب، حتى انتهينا إلی اللحد.» (۳)

«ابن سعد از ابي سعيد روایت کرده، گفت: من جزو کسانی بودم که برای سعد قبر می کنديم. هنگام حفر، بوی بسیار خوشی به ما می رسید و هر چه می کنديم، این بوی همچنان می رسید تا به نهایت حفر لحد رسیديم.»

اهمیت وجودی سعد

سعد بن معاذ، به راهنمایی مصعب بن عمیر، راه و شیوه مسلمانی را برگزید. او توانست در مدتی کوتاه، طایفه خود را به اسلام مؤمن سازد و خود با ایمانی پرشور، از صحابه بزرگ پیامبر محسوب می شد و موقعیتی معنوی و خاص در میان اصحاب یافت. در بدر، پیشاپیش قبیله اوس بود. در نبرد بدر، دو پرچم وجود داشت؛ پرچم مهاجران و مکیان، که در دست علی بن ابی طالب (ع) بود و پرچم انصاریان و اهل مدینه، که سعد بن معاذ آن را در دست داشت.

سعد بن معاذ و طایفه بنی عبدالأشهل، در واقعه احد شرکت داشتند و هم او بود که نماینده پیامبر در مذاکره با بنو قریظه بود و حکمیت از جانب آن حضرت را داشت.

سمهودی در وفاء الوفا می نویسد:

«به مناسبت مرگ سعد بن معاذ، عرش تکان خورد.» (۴)

- ۱- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، دارصادر، بیروت، ص ۳۹۲
- ۲- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، دارصادر، بیروت، ص ۳۹۲
- ۳- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، دار صادر، بیروت، ص ۲۹۰
- ۴- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۸۵

ص: ۴۷

با توجه به همین اهمیت وجودی بود که پیامبر در بقیع، هنگام دفن سعد بن معاذ سه بار تسبیح گفت و مسلمانان همراهش تسبیح گفتند. بقیع به تمّوج در آمد، چهره پیامبر اندک تغییری یافت که همه پرسیدند: ای فرستاده خدا، از چه رو رنگتان تغییر یافت؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت، اما او رهایی یافت.

«و رسول الله واقف علی قدمیه فلما وضع فی قبره، تغیر وجه رسول الله و سبّح ثلاثاً فسبّح المسلمون ثلاثاً حتّی ارتجّ البقیع، ثم کبر رسول الله ثلاثاً و کبر أصحابه ثلاثاً حتّی ارتجّ البقیع بتکبیره، فقیل یا رسول الله رأینا بوجهک تغیراً و سبّحت ثلاثاً، قال: تضایق علی صاحبکم قبره .. ثم فرّج الله عنه» (۱)

«پیامبر خدا روی دو پای مبارک ایستاده بودند و چون سعد در قبر نهاده شد، رنگ چهره‌اش تغییری یافت. سه بار سبحان الله گفتند. مسلمانان هم سه بار تسبیح گفتند. بقیع به هیجان آمد. پیامبر خدا بار دیگر سه بار تکبیر گفتند و اصحاب هم گفتند. بقیع باز هم به حرکت و تمّوج در آمد. پرسیدند: ای فرستاده خدا، چرا چهره شما تغییر یافت و تسبیح فرمودید؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت اما او را وانهاد و آسان شد.»

البته روایت شده که علت این فشار بر سعد، اخلاق تندی بود که با خانوادهاش داشت! خداوند همه ما را از فشار و سختیهای قبر در امان دارد! ان شاء الله.

با یاری خداوند، یاد کرد صحابه صادق و با وفای پیامبر را که در بقیع خفته‌اند، در شماره‌های بعد پی خواهیم گرفت.
بنوقینقاع و بنو نضیر

(گروه های عمده یهودی در مدینه)

رضا سلم آبادی

* ۱- بنوقینقاع

مبحث نخست: «مفاهیم و تعاریف»

گفتار اول: معنای لغوی قینقاع؛ «قینقاع» از دو واژه «القین» و «القاع» ترکیب یافته است. «قین» به معنای حدّاد آمده و بر هر زرگری اطلاق میشود و جمع آن «قیون» است. (۱) و «قاع» را به معنای زمین صاف گفته‌اند.

ابن فارس افزوده است: زمینیکه محصول نمیدهد (۲) مجمع البحرین و لسان العرب نیز به این معنا اشاره دارند. (۳) مجمع البحرین مینویسد: «قینقاع، بفتح القاف و ضم النون و قد تکسر و تفتح، بطن من یهود المدینه و منه سوق قینقاع اُضیف السوق إلیهم». (۴) معجم البلدان هم تصریح میکند: «ن» به ضم، کسر و فتح خوانده میشود. (۵)

گفتار دوم: ماهیت بنی قینقاع: اینان نخستین گروه از یهودیان مدینه بودند که عهد و پیمانشان با مسلمانان را شکستند. (۶) شغل آنان صنعتگری و بیشتر آهنگر و زرگر بودند. به خلاف دو گروه دیگر که زمین کشاورزی داشتند (۷) و زراعت میکردند و از این رو، در بُعد اقتصادی از دیگران به مراتب قویتر بودند و از نظر نظامی و روحیه جنگجویی، به تصریح مورخان، شجاعتر از سایر یهودیان بودند. آنها بعد از جنگ بدر، به دلیل ویژگیهای قومی، حسادت خود را آشکار نموده و دست به تبلیغات سوء، علیه مسلمانها زدند و عهد و پیمان خود را نادیده گرفتند. به دنبال این رفتار خلاف و ناقض وحدت و دوستی که تخلف از میثاق قانونی هم بود و نزول آیه شریفه: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتْرٌ مَّغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنِ الْفَتْرَةِ فَتَنَةً تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَآخَرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ. (۸) نقض عهد آنها آشکار شد.

مبحث دوم: ماجرای پیمان شکنی بنی قینقاع و واکنش پیامبر (ص)

۱- المصباح المنیر، ص ۵۲۱

۲- المصباح المنیر، ص ۵۱۹

۳- مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۸۵؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۳۰۴

۴- مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۸۲

۵- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۲۴

۶- به یاری خداوند، درباره چگونگی نقض عهد این گروه در قسمت های بعد، ان شاء الله به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۷- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۴۰

۸- آل عمران ۳: ۱۲ و ۱۳

ص: ۴۹

به دنبال فاش شدن نقض عهد و پیمان شکنی بنی قینقاع؛ پیامبر به آنان پیام داد که در سوق بنی قینقاع (و به گفته برخی «سوق نبط») جمع شوند (۱) و آنان در آن مکان گرد آمدند و پیامبر (ص) خطاب به ایشان فرمود: «ای جماعت یهود، مراقب باشید چیزی که بر سر قریش آمد گریبان شما را نگیرد و اسلام را بپذیرید پیش از آنکه به سرنوشت قریش دچار شوید. شماها خوب می دانید که من پیامبری برگزیده هستم.»

یهود بنیقینقاع با درستی در پاسخ پیامبر گفتند: «ای محمد، پیروزی بر قریش (در جنگ بدر) تو را مغرور نکند. تو با گروهی نادان جنگیدی و مقهورشان کردی، در صورتی که ما مرد جنگ و مبارزهایم و اگر با ما بجنگی خواهی دید که تا کنون با گروهی چون ما نجنگیده‌ای. در همین هنگام که یهودیان اظهار دشمنی میکردند و پیمان میشکستند، زنیکه اصل او از قبیلای دیگر و همسر مردی از انصار بود، برای فروختن کالا (۲) وارد بازار قینقاع شد و جلوی دکان زرگر یهودی مشغول فروختن کالا گردید. (۳) یهودی زرگر از زن خواست که پوشش صورت خود را کنار بزند، اما او خودداری کرد. یهودی، به طوری که زن متوجه نشود، از پشت پایین لباس زن را به وسیله خار به بالای لباس او دوخت و وقتیکه آن زن به پا خاست بدنش نمایان شد و یهودیان بر این کار خندیدند. زن استغاثه کرد و یاری خواست و مرد مسلمانی که در آنجا بود، با مرد یهودی درگیر گردید و در نتیجه یهودی کشته شد. یهودیان با مشاهده این کار، جملگی بر سر مرد مسلمان ریختند و او را کشتند و بعد از این واقعه، اعلان جنگ کرده و در دژهای خود جای گرفتند. به دنبال این حرکت و نزول آیه شریفه (وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ. (۴)

پیامبر آهنگ ایشان کرد و آنها را به محاصره خود درآورد. مدت محاصره ایشان ۱۵ روز (و به گفته‌های، شش روز (۵)) بوده است؛ (۶) از نیمه شوال سال دوم، بعد از واقعه بدر الکبری. مسلمانها در این جنگ شعار «یا رَبَّنَا لَا يَغْلِبَنَّكَ» (۷) سر میدادند.

ابن اثیر و طبری میگویند: پرچم به دست حمزه بوده (۸) لیکن به نظر میرسد درستتر این باشد که بگوییم: پرچم را حضرت علی (ع) در دست داشت. در این غزوه، ابولبابه در مدینه جانشین پیامبر بود. (۹)

بنوقینقاع که در اثر محاصره به زانو در آمده بودند، چاره‌های جز تسلیم ندیدند؛ بنابراین، به حکم پیامبر از قلعه‌ها فرود آمدند و توسط مسلمانان دستگیر شدند. مسلمانان دستان گروهی از آنان را بستند و بستن دستها علامت این بود که پیامبر تصمیم داشت آنها را سخت تنبیه کند (۱۰) و یا به قتل رساند. (۱۱) ابولبابه که در جاهلیت همپیمان خزرج بود، از اینرو عبدالله بن ابی از کنار ایشان گذشت در حالی که منذر بن قدامه سالمی را پیامبر بر آنها گماشته بود، به او گفت: ایشان را باز کنید. منذر گفت: آیا می‌خواهید گروهی را که پیامبر بسته است باز کنید؟ به خدا سوگند هر کس آنها را باز کند گردنش را میزنم. عبدالله بن ابی به جانب پیامبر دوید و دست خود را در گریبان زره آن حضرت کرد و گفت:

ای محمد، نسبت به دوستان من نیکیکن! پیامبر با چهره برافروخته و خشمگین به او فرمود: وای بر تو، رهایم کن! گفت: رهایت نمیکنم تا نسبت به دوستانم دستور نیکی دهی. آنها چهارصد مبارز زره‌دار و سیصد جنگجوی بی‌زره‌اند (۱۲) که در جنگهای حداث و بعثت مرا از سرخ و سیاه حفظ کردند و تو میخواهی که در یک روز همه آنها را درو کنی؟ ای محمد، من مردی هستم که از پیشامدها بیم دارم. پیامبر فرمود: رهایشان کنید. خدا ایشان را و او را، همراه ایشان لعنت کند! پس چون عبدالله بن ابی درباره آنها صحبت کرد، پیامبر آنها را از کشتن رها ساخت و فرمان داد که از مدینه بیرونشان کنند. عبدالله بن ابی همراه همپیمانان خود، که آهنگ خروج از مدینه را داشتند، به حضور پیامبر آمد و قصد داشت با آن حضرت صحبت کند تا اجازه فرماید که آنها همچنان در خانه‌های خود بمانند. عویمین ساعده جلو در خانه پیامبر بود، چون عبدالله بن ابی خواست وارد شود، عویم کنارش زد و گفت: نباید پیش از آن که پیامبر اجازه دهد وارد شوی. یهودیان وقتی چنین دیدند، عبدالله بن ابی را به کنیه صدا کردند و گفتند: ابو

حباب! هرگز بر در خانهای نمایاستیم که چهره تو چنین مجروح شود و ما نتوانیم کاری انجام دهیم. ابن ابی در حالی که خونهای چهره خود را پاک میکرد، فریاد می‌کشید: بمانید. وای بر شما! آنها هم فریاد میزدند: همانگونه که گفتیم، هرگز بر در خانه‌ای که چهره تو این چنین زخمی شود و ما نتوانیم غیرتی از خود نشان دهیم، نمیانیم! (۱۳)

پیامبر (ص) خمس غنایمی را که از ایشان گرفته بودند جدا کرد (۱۴) و میان اصحاب خود تقسیم نمود و به عبادۀ بن صامت دستور داد ایشان را تبعید کند. بنی قینقاع به عبادۀ گفتند: چرا از میان تمام قبیله اوس و خزرج، با ما که همپیمان تو هستیم چنین میکنی؟! ما دوستان تو هستیم. عبادۀ گفت: وقتی شما به پیامبر خدا اعلان جنگ دادید، من به حضور پیامبر رسیدم و گفتم: ای فرستاده خدا، من از ایشان و همپیمانی با ایشان بیزارم.

ابن ابی و عبادۀ از جهت همپیمانی با آنها یکسان بودند. از این رو بود که عبدالله بن ابی به عبادۀ گفت: تو از پیمان

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۶

۲- سیره ابن هشام ج ۲، ص ۶۳۲ و اعیان الشیعه ج ۱، ص ۲۵۱ کالای زن را شیر دانسته‌اند.

۳- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۵۳۱؛ تاریخ تحلیلی اسلام، دکتر شهیدی، ص ۷۹

۴- انفال ۸: ۵۸

۵- المناقب، ج ۱، ص ۱۹۱؛ اعلام الوری، ص ۷۹

۶- تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۶۳

۷- کافی، ج ۵، ص ۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۸، باب استحباب اتخاذ المسلمین شعاراً.

۸- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۷۴

۹- المناقب، ج ۱، ص ۱۶۳؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۴۸

۱۰- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۵۳۲

۱۱- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۴۰

۱۲- طبری و اعیان الشیعه و ابن اثیر، ۳۰۰ زره‌دار و ۴۰۰ بی زره نقل میکنند.

۱۳- مغازی، ج ۱، صص ۱۲۸ و ۱۲۹

۱۴- طبری و ابن اثیر می‌گویند: این نخستین خمسی بود که پیامبر جدا کرد؛ در حالی که علامه جعفر مرتضی این مطلب را مردود می‌داند.

ص: ۵۰

دوستان خود بیزاری میجویی؟! این چه رفتاری است که داری؟ و مواردی را که بنی‌قینقاع متحیل زحمت شده بودند، یادآوری کرد. عبادہ گفت: ای ابو حباب، میدانی که دلها دگرگون شده و اسلام پیمانها را از میان برده است! به خدا سوگند به کاری دست زدهای که بدبختی آن را فردا خواهی دید. بنی‌قینقاع گفتند: ای محمد، ما از مردم طلب داریم! فرمود: شتاب کنی و این حرفها را رها سازید. عبادہ ایشان را تبعید کرد. آنها از عبادہ مهلتی خواستند. در پاسخشان گفت: از سه شبانه روزی که پیامبر خدا به شما مهلت داده، حتی یک ساعت هم بیشتر مهلت نمیدهم. این فرمان پیامبر خداست و اگر به عهده من بود، اصلاً مهلت نمیدادم.

چون سه روز گذشت، عبادہ هم از پی ایشان روان شد و آنها به سوی شام کوچیدند. عبادہ میگفت: به مناطق دور و دورتر بروید. او تا محل ذباب آنها را همراهی کرد و بازگشت و یهودیان به اذرعاع رفتند. (۱)

ابن اثیر گوید: «ثُمَّ سَارُوا إِلَى أَدْرِعَاتٍ...» (۲) «فَلَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى هَلَكُوا» (۳)

واقعی از قول ربیع بن سبره، از پدرش نقل میکند که میگفت: من از شام به مدینه میآمدم، در ناحیه فَلَجَجَيْنِ بنوقینقاع را دیدم که زنان و فرزندان خود را سوار بر شترها کرده بودند و خودشان پیاده میرفتند، موضوع را از ایشان پرسیدم. گفتند: محمد ما را بیرون کرد و اموال ما را گرفت. گفتیم: کجا می‌روید؟ گفتند: به شام. سبره میگوید: چون به وادی القری رسیدند، یک ماه در آنجا توقف کردند و یهودیان وادی القری، برای پیادگان آنها مرکوب دادند و آنها را تقویت کردند و آنها به اذرعاع رفتند و در آنجا بودند و پس از مدت کمی، از میان رفتند. (۴)

مبحث سوم: نکاتی در باره بنوقینقاع

نکته ۱: در تاریخ آمده است: چگونگی نقض عهد و پیمان بنوقینقاع بدین ترتیب بوده که بعد از جنگ بدر، آنان به پیامبر حسد ورزیدند، بدین جهت که دیدند اسلام روز به روز استوارتر می‌شود و عظمت میابد و حکومت اسلامی شکل قدرتمندتری میگیرد و بدین ترتیب یهود اهمیت سابق خود- به خصوص مرجعیت علمی و فرهنگی- را از دست میدهد؛ بنابراین، آغاز به تبلیغات مسموم بر ضد اسلام نمودند و از طعنه و تعرض (حد اقل لفظی) ابایی نداشتند و لذا پیامبر ایشان را در سوق قینقاع گرد آورد و آنها را نسبت به عواقب اعمالشان هشدار داد، که قرآن هم این مطلب را تصریح میکند. آنجا که می‌فرماید: وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِئْهُ. (۵)

و مطلب دیگر که مورخان از آن به عنوان «نقض عهد یهود بنوقینقاع» یاد کرده‌اند، تعرض به زن یکی از مسلمانان انصار و در پی آن، کشته شدن یک مرد مسلمان به دست گروهی از یهود است که آنجا بودند و متعاقب این کار، در قلعه‌های خود رفته و موضع جنگی گرفتند؛ ولی با این حال نویسنده محترم کتاب تاریخ صدر اسلام، چگونگی نقض عهد را مبهم دانسته و مینویسد:

«در تمام گزارشهای مربوط به غزوه بنی‌قینقاع، آنچه آشکارا از آن سخن نرفته و ناگفته مانده، چگونگی شکستن پیمان وحدت از سوی یهودیان یاد شده است» و آنگاه می‌افزاید: «فقدان گزارشی صریح در باب چگونگی نقض پیمان وحدت از سوی بنی‌قینقاع، تنها زائیده غفلت و ناآگاهی مورّخانی است که حدود یک قرن و نیم بعد به تدوین اخبار این غزوه پرداختند.» و سپس ایشان قرآینی را بر نقض عهد توسط یهود بنی‌قینقاع ارائه میکند. (۶) در پاسخ ایشان باید گفت نقض عهد وی چقدر باید صریح باشد؟! در حالی که هر یک از اعمال آنها به تنهایی در جامعه آن روز عرب، برای یک درگیری بزرگ کافی به نظر می‌رسد:

الف) تبلیغات سوء ب) تعرض به ناموس یک زن عرب که می‌دانیم این مسأله نزد عرب آنروز بسیار حساس و دارای اهمیت بوده است ج) کشتن دسته جمعی یک مسلمان د) داخل شدن در قلعه‌ها و اتحاد موضع جنگی.

و نیز شایسته بود ایشان این دو مطلب را به عنوان قراین نقض عهد بنوقینقاع ذکر میکرد:

الف) خود این کار پیامبر (ص) که ایشان را جمع نموده و به آنها هشدار داد ب) جواب درشت بنی‌قینقاع به پیامبر.

نکته ۲: ابن اثیر و طبری نقل میکنند که در این غزوه، پرچم مسلمانان به دست حمزه بود؛ لیکن علامه جعفر مرتضی این را نپذیرفته، میگوید: «إِنَّ حَامِلَ لَوَاءِ النَّبِيِّ (ص) فِي جَمِيعِ حُرُوبِهِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَكُلُّ مَا يَذْكَرُ خِلَافَ ذَلِكَ مَا هُوَ إِلَّا عَرَبْدَةٌ وَ تَضْلِيلٌ». (۷) در تأیید نظریه ایشان باید گفت: روایات زیادی این معنی را تأیید میکند (۸) و ثابت میکند که صاحب پرچم پیامبر در همه جنگها حضرت علی (ع) است؛ از جمله: «... وَ هُوَ الَّذِي كَانَ لَوَاؤُهُ مَعَهُ فِي كُلِّ زَحْفٍ ...». (۹)

- ۱- مغازی، ج ۱، صص ۱۲۹ و ۱۳۰
- ۲- بلد فی أطراف الشام یجاور أورش البلقاء و عمان معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۳۰.
- ۳- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۴۱؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۵۵
- ۴- مغازی، ج ۱، ص ۱۳۰
- ۵- انفال ۸: ۵۸
- ۶- تاریخ صدر اسلام، دکتر زرگری نژاد، ص ۳۹۸
- ۷- الصحیح، ج ۴، ص ۱۵۰
- ۸- الخصال، ج ۱، ص ۲۱۰؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۸۰؛ العدد القویه، ص ۱۹۵؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۶۴؛ مستدرک، ج ۱۱، ص ۱۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۱۰؛ همان، ج ۳۱، ص ۴۴۵؛ همان، ج ۴۰، ص ۸
- ۹- بناء المقالة، ص ۱۳۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۱۷؛ العدد القویه، ص ۲۴۴؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۴۳؛ همان، ج ۳۸، ص ۲۴۰؛ همان، ج ۴۲، ص ۵۹

ص: ۵۱

و شاید بتوان گفت روایت «أَنْتَ صَاحِبُ لِوَائِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (۱)

نیز مؤید این معناست.

نکته ۳: در مورد کار مسلمانی که یهودی را- به خاطر گره زدن لباس زن مسلمان و مکشوف شدن عورتش- کشت پریشی به ذهن انسان خطور میکند و آن اینکه: آیا رفتار آن مسلمان در به قتل رساندن زرگر یهودی درست بود؟

در پاسخ، افزون بر آنچه درباره اهمیت عرض و ناموس در نزد عرب، در آن زمان گفتیم، باید بگوییم که گره زدن، خندیدن و مسخره کردن یهودیان را نباید عمل جاهلانه چند جوان تلقی کرد؛ بلکه با توجه به وضعیت آن روز مدینه و اظهارات قبلی یهودیان، که حاکی از نقض عهد توسط آنها بود؛ از جمله سخنان درشت آنها در پاسخ پیامبر (ص) میتوان نتیجه گرفت که این کار، کاری حساب شده و برای تحقیر مسلمانها بوده است؛ بنابراین، به دنبال استغاثه زن، مسلمان غیرتمند به یهودی اعتراض میکند و به دنبال آن، درگیری به وجود میآید و در نتیجه، یهودی در این درگیری کشته میشود؛ بنابراین، کار آن مسلمان کاملاً طبیعی است؛ اما حمله گروهی یهودی بر ضدّ مرد مسلمان، کار ناجوانمردانه محسوب میشود.

نکته ۴: علت درشتگویی یهود در حضور پیامبر (ص) چه بوده است؟

صاحب کتاب «تاریخ صدر اسلام» این مطلب را به غزوه سویق؛ یعنی حمله ۲۰۰ نفری ابوسفیان به اطراف مدینه و هماهنگی یهود بنی قینقاع و مشرکان مکه مرتبط می داند.

در این باره باید گفت: اگرچه این فرض به ظاهر درست به نظر میرسد، اما به دو جهت نباید در مورد این مطلب غفلت کرد:

۱. با توجه به شکست سخت آنها در جنگ بدر و اراده عمومی و تصمیم جمعی قریش، مبنی بر گرفتن انتقام از مسلمانان.
۲. اگر ایشان میخواستند تسلیم این اراده عمومی شوند و خواست قریش را عملی نمایند و کار مهمی انجام دهند، میتوانستند و باید تعداد زیادی را بسیج میکردند، در حالی که همه مورخان اذعان دارند، سپاه ابوسفیان در غزوه سویق بیش از ۲۰۰ نفر نبوده و ثانیاً زمان غزوه سویق را غالباً متفاوت نوشته اند؛ مثلاً طبری آنرا در سال چهارم و با «بدرالموعد» یکی میداند (۲)؛ بنابراین، رابطه میان لشکرکشی ابوسفیان و نقض پیمان بنیقینقاع در پردهای از ابهام باقی میماند.

نکته ۵: ابن هشام مدعی است آیات شریفه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضِيعَ جُحُوعًا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأُصْبِحُوا خَاسِرِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِيُونَ (۳)

در شأن عبدالله بن ابی نازل شده؛ (۴) لیکن این مطلب به دلایل زیر محلّ تردید است:

۱. مفسران گفته اند: سوره مائده در حَجَّة الوداع، یکبار نازل شده و واقعه غزوه بنیقینقاع در سال دوم هجرت رخ داده است.
۲. آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ بنا بر روایات متواتره، در شأن حضرت علی (ع) میباشد و حال آنکه، ابن هشام مدعی است در شأن عبدالله بن ابی نازل شده است.
۳. خطاب آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مؤمنان هستند، در حالی که عبدالله بن ابی مؤمن نبوده است.
۴. در این آیات سخن از نصاری به میان آمده، در حالی که در قضیه غزوه بنیقینقاع سخن از نصاری در میان نبوده است. (۵)

و اما در مورد آیه شریفه: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتُّغْلِبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ الْقُرْآنِ فَتَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَآخِرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يَؤِيدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ. (۶)

تفسیر قمی و مجمع البیان نقل میکنند که آن، بعد از بدر نازل شده و درباره یهود بنیقینقاع است. (۷)

اما صاحب المیزان، ضمن نقل قول ایشان مینویسد: این آیات تناسبی با یهود ندارد؛ بلکه مناسب با سیاق آیات این

۱- احتجاج، ج ۱، ص ۱۲۱؛ بشاره المصطفی، ۱۹۷، ۲۰۰، صص ۲۱۶ و ۲۲۰

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲۹

۳- مائده: ۵۱-۵۵

۴- ابن هشام، ج ۲، ص ۶۳۴

۵- الصحيح، ج ۴، ص ۱۴۸

۶- آل عمران ۳: ۱۲ و ۱۳

۷- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۷

ص: ۵۲

است که بعد از احد نازل شده باشد. (۱)

* ۲- بنو نضیر

مبحث اول: مفاهیم و تعاریف

گفتار اول: معنای لغوی و اصطلاحی

واژه «نضیر» در لغت به معنای حُسن و رونق آمده است. (۲) الصحیح به نقل از یعقوبی مینویسد: «النضیر اسم جبل نزلوا به فسَمُوا بِإِسْمِهِ».

گفتار دوم: نسب بنینضیر

این طایفه و طایفه بنوقریظه، از فرزندان هارون، برادر حضرت موسی ۸ هستند و از این رو، اعتباری ویژه نزد دیگر یهودیان داشتند. (۳)

دکتر جواد علی، در این باره به نقل از الأغانی و تاج العروس مینویسد:

«در میان یهودیان، بنوقریظه و بنونضیر به «الکاهنین» معروفاند؛ و این به خاطر آن است که به جدّ آنان (الکاهن) گفته میشد و او به زعم اهل اخبار، کاهن بن هارون بن عمران بوده و آنان به خاطر این نسبت، از ریشه‌های رفیع و نسبی والا برخوردار بودند و به همین علت از سایر یهودیان ممتاز بودند و به نسب خود افتخار میکردند و نیز برای ایشان، سروری و شرافت، نسبت به همکیشان دیگرشان قائل شده‌اند.» (۴)

مبحث دوم: تاریخ وقوع غزوه بنی نضیر و علت و چگونگی وقوع آن تاریخ، علت و چگونگی وقوع غزوه بنی نضیر
گفتار اول: تاریخ وقوع

واقعی و بیشتر کتابهای تاریخ، وقوع این غزوه را آغاز سال چهارم، بعد از فاجعه بئر معونه، در ماه ربیع الأول، سی و ششمین (۵) ماه هجرت نوشته اند؛ (۶) لیکن قول دیگری آنرا پیش از غزوه احد و شش ماه بعد از غزوه بدر الکبری میدانند که این قول هم پیروان زیادی دارد و الصحیح نیز با ارائه دلایلی، قول دوم را میپذیرد. (۷) ابن هشام میگوید: سوره حشر درباره غزوه بنینضیر نازل شده (۸) و مفسران هم در این باره اتفاق نظریه دارند.

گفتار دوم: علت وقوع غزوه بنینضیر

درباره دلیل وقوع این غزوه، چندین نظریه وجود دارد و تا پنج قول در این باره گفته‌اند:

۱. طبری، ابن هشام، تاریخ صدر اسلام، فروغ ابدیت، تفسیر تبیان، تاریخ سیاسی اسلام، المیزان، ابن اثیر، تاریخ تحلیلی اسلام، اعیان الشیعه و ... می‌نویسند:

«ابو براء عامر بن مالک، از بزرگان بنی عامر، به حضور پیامبر (ص) آمده، هدایایی تقدیمش کرد و حضرت پذیرش هدایا را مشروط به مسلمان شدن وی نمود، او اسلام را نپذیرفت اما رد هم نکرد بلکه این آیین الهی خوشایند وی واقع گردید؛ از این رو، از پیامبر خدا (ص) درخواست کرد که نخبگانی (و قاریانی از قرآن) به جانب نجد، برای دعوت به اسلام بفرستد. پیامبر فرمود: من از اهل نجد بر فرستادگانم بیمناکم. او گفت: افراد تو در امان خواهند بود. پیامبر چهل و دو نفر و بنا به قولی ۷۰ یا ۷۲ نفر را با او فرستاد که این گروه توسط عامر بن طفیل، در منطقه بئر معونه به شهادت رسیدند؛ اما

۲- لسان العرب.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۸؛ همان، ج ۲، صص ۱۷۶ و ۱۷۷

۴- المفصل، ج ۶، ص ۵۲۲

۵- ماه سی و هفت درست است؛ چون هجرت در ماه ربیع الاول اتفاق افتاده و ربیع الاول سال چهارم، ماه سی و هفتم از هجرت می‌شود.

۶- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۳

۷- الصحيح، ج ۶، ص ۳۳

۸- ابن هشام، ج ۲، ص ۷۱۶

ص: ۵۳

عمرو بن امیه ضَمَری نجات یافت. بر پیشانی وی داغ نهاده بودند که در هنگام بازگشت، به دو نفر از بنی‌عامر برخورد کرد که آنان از پیامبر (ص) اماننامه گرفته بودند و عمرو این مطلب را میدانست. آنان در زیر درختی به استراحت پرداختند و عمرو صبر کرد تا آن دو به خواب رفتند. پس هر دوی آنها را به انتقام شهدای بئر معونه کشت؛ وقتی پیامبر از این موضوع آگاه شد، اراده کرد که دیه ایشان را به همراه وسایل باقی مانده‌شان برای خانواده‌شان بفرستد؛ برای همین، پیامبر به همراه تعدادی از اصحاب، برای مذاکره درباره پرداخت دیه آن دو، نزد قبیله بنی‌نضیر رفتند؛ زیرا بنی‌نضیر، هم با مسلمانان همپیمان بودند و هم با بنی‌عامر. پیامبر و یارانش بیرون دژ در سایه دیواری نشستند، آن حضرت در مورد کمک بنی‌نضیر برای پرداخت خونبهای دو نفری که عمرو بن امیه آنها را کشته بود، صحبت کرد. بنی‌نضیر گفتند: ابوالقاسم! هر چه دوست داشته باشی انجام میدهم، لطف کرده، به دیدار ما آمده‌ای. بنشین تا غذایی بیاوریم. پیامبر (ص) نشسته بود که در این هنگام گروهی از آنها با یکدیگر خلوت کرده و در گوشی حرف میزدند. حُی بن اخطب گفت: ای گروه یهود، محمد با تعداد اندکی از یاران خود، که به ده نفر نمیرسند، به اینجا آمده است؛ (۱) پس باید از پشت بام سنگی بر سر او بیفکنید و به قتلش رسانید، چون هیچ وقت او را تنها تر از این ساعت نمی‌یابید! اگر او کشته شود یارانش پراکنده شده، قریش به مکه بروهند گشت و تنها افراد دو قبیله اوس و خزرج، که همپیمانان شما نیستند، اینجا باقی میمانند. بنابراین، کاری را که یک روزی باید انجام دهید، اکنون تمام کنید! عمرو بن جحاش گفت: من هم اکنون پشت بام می‌روم و سنگ را بر او میافکنم. سلام بن مشکم گفت: فقط این دفعه حرف مرا گوش کنید و پس از آن، در موارد دیگر با من مخالفت ورزید. به خدا، اگر این کار را بکنید، شایع خواهد شد که ما نسبت به محمد غدر و مکر کرده‌ایم و این نقض عهد و پیمانی است که میان ما و او بسته شده است. این کار را نکنید! به خدا سوگند اگر چنین کنید، هر کس که تا روز قیامت سرپرستی اسلام را به عهده بگیرد، دشمنی خود با یهود را آشکار خواهد ساخت! در این هنگام که سنگ را آماده کرده بودند تا بر سر پیامبر بیندازند و آن حضرت را به قتل رسانند، جبرئیل (ع) آن حضرت را از قصد آنان آگاه ساخت و به سرعت برخاست و چنین وانمود کرد که برای انجام کاری می‌رود و آهنگ مدینه کرد.

یاران پیامبر نشسته، مشغول حرف زدن بودند و تصور میکردند که پیامبر خدا برای انجام کاری رفته و باز می‌گردد؛ ولی چون از مراجعت آن حضرت مأیوس شدند، یکی از ایشان گفت: نشستن ما در اینجا فایده‌ای ندارد و معلوم است پیامبر دنبال کاری رفته و بر نمی‌گردد. پس برخاستند. حُی بن اخطب گفت: ابوالقاسم عجله کرد! حال آن که ما قصد داشتیم خواسته او را برآوریم و در حضورش غذا بخوریم. یهود از کردار خود سخت پشیمان شدند؛ پس کنانه بن صویراء از ایشان پرسید: آیا فهمیدید چرا محمد برخاست و رفت؟ گفتند: نه! گفت: محمد از مکر و قصد شما آگاه شد! پس نسبت به خود خدعه و مکر نکنید؛ به خدا سوگند او پیامبر خداست و برخاست مگر اینکه از مکر شما آگاه شد. به هر حال او خاتم پیامبران است؛ البته شما طمع داشتید که پیامبر خاتم از فرزندان هارون باشد؛ ولی باید بدانید که خداوند هر کس را بخواهد به آن منصب برگزیند. کتابهای ما و آنچه که در تورات آموخته و خوانده‌ایم - که تغییرناپذیر است - حاکی از این است که زادگاه آن پیامبر، مکه و محل هجرت او مدینه است و صفات محمد چنان است که هیچ اختلافی با آنچه که در کتابهای ما بیان شده است ندارد و یقین داشته باشید آنچه که او برای شما آورده، بهتر از جنگیدن با اوست و اطاعت هر فرمانی هم که در این مورد صادر کند آسانتر و بهتر از این است که با او بجنگید. گویی من میبینم که شما، در حالی که کودکانان گریه میکنند، باید از این سرزمین بکوچید، خانههای خود را ترک کنید و امواتان را رها سازید و حال آنکه اموال و ثروت شما مایه شرف شماست.

۱- از جمله افراد یاد شده، حضرت علی ۷ بود.

ص: ۵۴

اکنون دو پیشنهاد دارم؛ آنها را بشنوید و اطاعت کنید، که در راه سوم خیری نیست! گفتند: دو پیشنهادت چیست؟ گفت: نخست اینکه اسلام بیاورید و به آیین محمد در آید تا اموال و فرزندان در امان باشد. به علاوه، از گزیدگان اصحاب او خواهید شد. از سرزمین خود بیرون نمی‌روید و اموالتان هم در دست خودتان باقی میماند. گفتند: ما از تورات و عهد موسی بیرون نمی‌رویم و آن را رها نمی‌کنیم؛ گفت: پس، در این صورت یقین بدانید که محمد برای شما پیام میفرستد که از سرزمین من بیرون بروید. پیشنهاد دوم آن است که: سخن او را بپذیرید و بیرون بروید؛ چون در غیر این صورت، خون و مال شما هدر خواهد شد؛ یعنی اگر بپذیرید اموالتان برای خودتان باقی خواهد ماند. آنگاه، اگر خواستید میفروشید و اگر نخواستید با خود میبرید. گفتند: این پیشنهاد را میپذیریم. گفت: برای من هم پیشنهاد دوم بهتر است؛ هر چند اگر شما آبروی مرا نمیدیدید مسلمان میشدم؛ ولی به خدا سوگند دلم نمیخواهد دخترم شعناء به خاطر مسلمان شدن من مورد شماتت قرار گیرد! پس، هر چه بر سر شما بیاید بر سر من هم خواهد آمد. سلام بن مشکم گفت: من از این کار شما خوشنود نشدم. به هر حال محمد کسی نزد ما خواهد فرستاد و هشدار خواهد داد که از سرزمین من بیرون بروید. ای حیی، از من بشنو و در آن باره صحبت بیهوده مکن و از اینجا برو. گفت: چنین خواهم کرد و از این دیار بیرون خواهم رفت!

چون پیامبر (ص) راهی مدینه شد، یارانش از پی آن حضرت روان شدند؛ در راه به مردی برخوردند که از مدینه می‌آمد، پرسیدند: آیا پیامبر خدا را ندیدی؟ گفت: چرا، آن حضرت را دیدم در حالی که وارد مدینه میشد. آنها به حضور پیامبر رسیدند و دیدند که آن حضرت کسی را به دنبال محمد بن مسلمه فرستاد و احضارش کرد. یکی از آنان پرسید: ای پیامبر، ندانستیم علت برخاستن و راهی مدینه شدن شما چه بود؟ فرمود: یهودیان تصمیم گرفته بودند مرا غافلگیر کنند؛ ولی خداوند مرا آگاه کرد. پس، از جای خود برخاستم و راه افتادم. در این هنگام محمد بن مسلمه آمد. پیامبر به او دستور داد: نزد یهودیان بنی‌نضیر برو و به ایشان بگو: رسول الله مرا فرستاده است تا به شما بگویم که از سرزمین او بیرون روید.» (۱)

۲. مرحوم طبرسی و راوندی، قضیه را بهگونهای دیگر نقل کرده و نوشته‌اند:

«پیامبر نزد کعب بن اشرف رفت و از او قرض خواست و او گفت: درود بر تو ای ابوالقاسم! خوش آمدی. پیامبر و اصحابش نشستند و کعب از جای برخاست، گویی میخواست برای ایشان غذا آماده کند و با خود میگفت: خوب است پیامبر را بکشم! در این هنگام جبرئیل نازل شد و پیامبر را از نقشه یهود آگاه ساخت؛ پس پیامبر برخاست و مثل اینکه برای انجام کاری میرود، راه افتاد و میدانست تا زمانیکه او زنده است یارانش را نخواهند کشت. راه مدینه را در پیش گرفت و در راه، از جمله کسانی که کعب از آنها بر ضد پیامبر کمک خواسته بود، پیامبر را دیدند و به کعب خبر دادند که پیامبر به طرف مدینه رفت؛ پس مسلمانها هم به مدینه برگشتند. عبدالله بن صوری که از میان یهودیان، دانشمندترینشان بود گفت: به خدا سوگند که پروردگارش به او خبر داد از آن چه که شما اراده کرده بودید و به زودی فرستاده او نزد شما خواهد آمد، در حالی که پیام او را مبنی بر بیرون رفتن از مدینه به شما ابلاغ میکند؛ پس یکی از دو پیشنهاد مرا بپذیرید که در سومی خیری نیست.» (۲)

پیشنهاد اول: اسلام بیاورید و ایمن باشید در دیارتان و حفظ کنید اموالتان را.

پیشنهاد دوم: از این سرزمین بیرون بروید.

گفتند: این برای ما بهتر است. ابن صوری گفت: اما پیشنهاد نخست بهتر است برای شما، اگر نبود که شما را تنها گذارم، اسلام می‌آوردم.

پیامبر (ص)، محمد بن مسلمه را به سوی آنان فرستاد و امر کرد بدیشان به کوچ کردن و بیرون رفتن

- ۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۳؛ ابن هشام، ج ۲، ص ۷۱۳؛ تاریخ صدر اسلام، ص ۴۳۸؛ فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۹۲؛ التبیان، ج ۹، ص ۵۵۹؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۹۵؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۷
- ۲- منظور از سومی جنگ و درگیری است

ص: ۵۵

از سرزمینشان و اموالشان و امر فرمود که به ایشان سه شب برای خروج مهلت بدهد.» (۱)

۳. مرحوم قمی، صاحب «تفسیر قمی» به نوعی میان این دو قول جمع کرده و فشرده سخن ایشان این است که:

«حضرت برای قرض کردن دیه دو مرد عامری به خانه کعب بن اشرف رفته بود.» (۲)

۴. قول دیگر را زمخشری در کشاف آورده و مینویسد:

«هنگامی که مسلمانان در اُحُد متحمل شکست شدند، بنی نضیر از عهد و پیمان خود برگشته و آن را نقض کردند، بدین صورت که کعب بن اشرف با چهل نفر راهی مکه گردید و در کنار کعبه، با هم بر ضد پیامبر هم قسم شدند. پس حضرت امر فرمود به محمد بن مسلمه انصاری که کعب را (که برادر رضاعیاش بود) بکشد و پیامبر هنگام صبح با لشکریانی بر بنی نضیر وارد شد و آنان را محاصره کرد و به آنها فرمود: از مدینه خارج شوید. گفتند: مرگ برای ما بهتر از این است. پس برای جنگ آماده شدند.» (۳)

۵. قولی دیگر نیز درباره چگونگی آغاز غزوه بنی نضیر آمده، که فشرده آن چنین است:

«آنان پیام دادند که پیامبر با ۳۰ نفر از نخبگان اصحاب و بنی نضیر نیز با ۳۰ تن از برگزیدگان خود نشستی ترتیب دهند و درباره مسائل دینی گفتگو کنند. نقشه آنها این بود که افرادشان سلاحهای خود را زیر لباس مخفی کنند و پیامبر و یارانش را غافلگیر نمایند و پیامبر (ص) به وسیله وحی یا زنی از بنی نضیر، که خواهر یکی از انصار بود، از قضیه آگاه شد و به آنها پیام داد که از مدینه بیرون روند.» (۴)

گفتار سوم: چگونگی وقوع غزوه بنی نضیر

وقتی محمد بن مسلمه نزد یهودیان رفت، گفت: پیامبر خدا مرا برای رساندن پیامی نزد شما فرستاده است و آن پیام را نمیدهم تا اینکه پیشتر مطلبی را که خودتان بهتر میدانید برایتان بگویم و چنینگفت: شما را به توراتی که خدا بر موسی نازل کرده است سوگند میدهم، به یاد بیاورید که من پیش از آن که محمد به رسالت مبعوث شود پیش شما آمدم. تورات پیش شما بود و شما در همینجا که اکنون نشستهاید به من گفتید: ای ابن مسلمه، اگر آمدهای که با هم چاشت بخوریم، غذا آماده کنیم و بیاوریم و اگر دلت میخواهد، تو را بهآیین یهود درآوریم و آداب آن را به تو بیاموزیم. و من گفتم: برای من چاشت بیاورید ولی مرا به دین یهود دعوت نکنید که به خدا قسم من هرگز یهودی نمی شوم! و شما مرا در کاسه بزرگی غذا دادید و به خدا سوگند، گویی هم اکنون نیز آن کاسه در نظرم هست که شبیه عقیق رنگارنگ بود. شما به من گفتید: چیزی تو را از دین ما باز نمیدارد مگر همین دین یهود! پسگفتید: شاید میخواهی پیرو دین حنیفی شوی که راجع به آن شنیده‌های؛ ولی ابو عامر آن آیین را دوست نمیدارد و به آن عقیده‌ای ندارد و هم گفتید: صاحب آن آیین، که خندان و در عین حال بسیار کشنده است، می‌آید، چشمان او سرخ فام است، او از جانب یمن خواهد آمد، بر شتر سوار میشود و عبا میپوشد و به پارهای از هر چیز قناعت میکند، شمشیر او بر دوش اوست، و نشانه و آیتی همراه او نیست و او به حکمت صحبت میکند. گویی همین جمع شما در آن روز هم جمع بود و به خدا قسم! گفتید که در دهکده شما خونریزی و مثله و غارت خواهد بود! گفتند: بله ما این مطالب را گفته‌ایم؛ ولی محمد آن پیامبری که می‌آید نیست. محمد بن مسلمه گفت: اکنون آسوده شدم. به شما میگویم که پیامبر خدا (ص) مرا به سوی شما فرستاده و پیام داده است که به شما بگویم: پیمانی را که با شما بسته بودم با تصمیمی که برای غافلگیر کردن من داشتید شکستید! آنگاه محمد بن مسلمه اندیشه‌های را که یهودیان برای کشتن پیامبر (ص) کرده بودند و رفتن عمرو بن جحاش را به روی پشت بام برای انداختن سنگ باز گفت. یهودیان سکوت کردند؛ چون سخنی نداشتند که بگویند. محمد بن مسلمه گفت: پیامبر (ص) میفرماید: از شهر من بیرون روید. ده روز به شما مهلت دادم و پس از آن هر کس در اینجا دیده شود گردنش را خواهند زد! یهودیان گفتند: هرگز فکر نمی‌کردیم مردی از قبیله اوس حاضر شود و چنین پیامی برای ما بیاورد. محمد بن مسلمه در پاسخ گفت: دلها دگرگون شده است.

یهودیان پس از چند روز، کارهای خود را رو به راه کردند و بارهای خود را به حصاری، که در محل ذو الجدر داشتند، فرستادند و از گروهی از مردم قبیله اشجع، شتر کرایه کرده، آماده حرکت شدند. در این هنگام ابن ابی دو نفر به

۱- اعلام الوری، ص ۸۸؛ قصص راوندی، ص ۳۴۳

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۹

۳- الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۷۴، نیز این مطلب را نقل نموده است.

۴- اسباب النزول، صص ۲۷۸ و ۲۷۹

ص: ۵۶

نام سُوید و داعی را پیش آنها فرستاد؛ آن دو به یهودیان گفتند: ابن ابی میگوید: از خانها و اموال خود دست بردارید و نروید، دو هزار نفر همراه من هستند، که از خویشان من و از اعراباند. آنها با شما وارد حصارتان میشوند و تا نفر آخر، تا پای مرگ، ایستادگی خواهند کرد. این عده پیش از آن که مسلمانان به سراغ شما بیایند، خواهند آمد؛ بعلاوه یهود قریظه شما را یاری خواهند کرد. از سوی دیگر، ابن ابی کسی را پیش کعب بن اسد (رییس بنوقریظه) فرستاد و با او مذاکره کرد که یاریاش کند؛ ولی کعب پاسخ داد: حتی یک مرد از بنوقریظه، پیمان شکنی نمیکند. ابن ابی از قریظه مأیوس شد، در عین حال میخواست میان بنونضیر و پیامبر جنگ درگیرد و خونریزی شود. به همین منظور مرتب به حُبی پیام میداد، مقاومت کنند. در این باره این آیه شریف نازل شد: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.** (۱) تا اینکه حُبی گفت: من کسی نزد محمد خواهم فرستاد و پیغام خواهم داد که ما از خانه و اموال خود گذشت نمیکنیم و بیرون نمیرویم، هرکاری که میخواهد بکند. حبی که از گفتار ابن ابی به طمع افتاده بود گفت: حصارهای خود را استوار و محکم میکنیم و چهارپایان را هم داخل حصار میبریم؛ برای کوچها در میگذاریم و به میزان کافی سنگ به داخل حصارها میبریم؛ خوراک ما برای یک سال کافی است. آب داخل دژ هم که همیشگی است و از قطع آب ترسی نداریم. خیال میکنی که محمد یک سال ما را محاصره خواهد کرد؟! من که چنین تصویری نمیکنم. سلّام بن مشکم گفت: حبی! به خدا سوگند خیال باطل در سر میپرورانی و این تصمیم تو نابخردانه است. من اگر نمیترسیدم که به تو زیانی برسد، خودم همراه گروهی از یهود که اطاعت کنند، از تو کنار میکشیدم. ای مرد، چنین نکن؛ بعلاوه به خدا قسم! تو میدانی و ما هم میدانیم که محمد فرستاده خداست و تمام صفات او در کتب ما آمده است؛ حال اگر حسد میورزیم و از او پیروی نمیکنیم، به خاطر این است که نبوت از خاندان هارون بیرون رفته است! بیا امان و مهلتی را که به ما داده، بپذیریم و از سرزمین او بیرون برویم؛ توجه داشته باش که در مسأله غافلگیر کردن او نیز با من مخالفت کردی. اگر حالا برویم هنگام برداشت محصول، خودمان یا کسی از جانب ما میآید و محصول را میفروشد یا هر طور صلاح بداند رفتار میکند؛ ولی به هر حال درآمد آن به خود ما میرسد و مثل این است که از این سرزمین بیرون نرفتهایم؛ چون در واقع زمین و اموال ما در دست خودمان خواهد بود و تو میدانی که شرف و ارزش ما، میان قوم یهود، به ثروتی است که داریم و اگر طوری شود که اموال ما از دستمان بیرون شود، ما هم در خواری و تنگدستی چون دیگر یهودیان خواهیم بود و اگر محمد اینجا بیاید و ما را محاصره کند، حتی اگر یک روز طول بکشد، بعد به او بگوییم که به همین شرط آمادهایم که بیرون برویم، نخواهد پذیرفت. حبی گفت: محمد اگر در ما آمادگی جنگی ببیند، محاصرمان نمیکند و بر میگردد. وانگهی مگر خودت ندیدی که ابن ابی چه وعدههای میداد. سلّام گفت: وعده ابن ابی ارزشی ندارد. او میخواهد تو را به ورطه هلاکت بیندازد و وادارت کند که با محمد جنگ کنی؛ ولی خودش در خانهاش بنشیند و تو را تنها بگذارد. ابن ابی از کعب بن اسد هم کمک خواسته ولی او نپذیرفته و گفته است: تا من زنده هستم، هیچ کس از بنی قریظه پیمان شکنی نخواهد کرد. ابن ابی به همپیمانان خود از بنیقینقاع هم همین وعدهها را داده بود که به تو داده است؛ اما چون آنها پیمان را شکستند، جنگ را آغاز و خود را در حصارهای خویش زندانی کردند و به امید وعدههای ابن ابی منتظر ماندند. او در خانه خود نشست و محمد بنیقینقاع را محاصره کرد و ایشان ناچار تن به حکم و فرمان او دادند. ابن ابی هرگز نه همپیمانان خود را یاری میدهد و نه کسانی که او را از تعرض مردم حفظ کردهاند. ما همواره با اوسیان به روی او شمشیر کشیدهایم، اما با آمدن محمد، جنگ میان اوس و خزرج تمام شد. به هر حال ابن ابی نه یهودی است و نه به آیین محمد و نه به دین قوم خودش؛ پس تو چگونه گفتار او را میپذیری؟ حبی گفت: با همه اینها، دل من هیچ کاری غیر از ستیز و جنگ با محمد را نمیبذیرد. سلّام گفت: این کار موجب بیرون راندن ما از زمینهایمان و از بین رفتن اموال و شرفمان خواهد بود و نیز ممکن است که همه جنگجویان ما کشته شوند و زن و فرزندمان به

اسارت روند؛ اما حیی هیچ چیز غیر از جنگ را نپذیرفت. ساروک بن ابی الحقیق که در میان یهودیان به کم عقلی معروف بود و گویا جنون داشت، گفت: ای حیی، تو مرد شومی هستی و بنی نضیر را نابود خواهی کرد! حیی خشمگین شد و گفت: همه بنی نضیر و حتی این دیوانه هم، در این باره با من صحبت میکنند. برادران ساروک او را زدند و به حیی گفتند: ما مطیع فرمان تو هستیم و هرگز با تو مخالفتی نداریم.

پس حیی برادر خود جُدی بن اخطب را نزد پیامبر (ص) فرستاد و پیام داد ما خانه‌ها و اموال خود را ترک نمی‌کنیم،

ص: ۵۷

هر تصمیم که می‌خواهی بگیر و به او دستور داد پیش ابن ابی نیز برود و ضمن در میان گذاشتن موضوع، از او کمک بخواهد و تأکید کند که در یاری رساندن درنگ نورزد.

وقتی جدی بن اخطب به حضور پیامبر (ص) آمد، آن حضرت میان اصحاب خود نشسته بود؛ چون این خبر را داد، پیامبر تکبیر گفت و همه مسلمانان، همراه او تکبیر گفتند. آنگاه خطاب به اصحاب فرمود: با یهود جنگ خواهیم کرد.

جُدی بیرون آمد و راهی خانه ابن ابی شد. وقتی رسید، دید که او با چند تن از هم‌پیمانان خود نشسته است. در همان هنگام فریاد منادی پیامبر خدا (ص) به گوش رسید که مسلمانان را به خروج از شهر و نبرد با بنی‌نضیر فرا می‌خواند. پسر ابن ابی پیش پدر و آن چند نفر آمد، زره پوشیده، شمشیر برداشت و دوان دوان رفت تا به سپاه پیامبر پیوندد. جُدی گوید: وقتی دیدم ابن ابی در گوشه خانه نشسته و پسرش سلاح پوشید و رفت، از او نا امید شده، با سرعت نزد حیی برگشتم. او پرسید: چه خبر؟ گفتم: خبر بد! وقتی پیام شما را به محمد رساندم، فریاد تکبیر سرداد و گفت: «با یهود خواهیم جنگید!» حیی گفت: این نیرنگ و حيله است!

جُدی گزارش خود را پی گرفت و افزود: نزد ابن ابی هم رفتم و او را از ماجرا آگاه کردم؛ در همان حال بود که جارچی محمد فرمان او را برای حرکت به سوی بنی‌نضیر اعلام می‌کرد. حیی پرسید: واکنش ابن ابی چه بود؟ جُدی گفت: خیری در او ندیدم. البته گفت که به هم‌پیمانانم پیام می‌فرستم تا نزد شما بیایند و همراهتان داخل حصارها شوند

پیامبر (ص) همراه یارانش حرکت کرد و نماز عصر را در منطقه بنی‌نضیر خواند. در این غزوه نیز طبق معمول پرچم را علی (ع) در دست داشت و شعار مسلمانان «یا رُوحَ الْقُدُسِ أَرِحْ» بود. (۱)

بنی‌نضیر وقتی پیامبر و یارانش را آماده نبرد دیدند، در حالی که مسلح به تیر و سنگ بودند، روی دیوارهای حصارهایشان به حالت آماده باش ایستادند. بنی‌قریظه از ایشان کناره گرفته، نه با سلاح یاریشان دادند و نه با افراد و نیروی انسانی، حتی به آنان نزدیک هم نشدند!

بنی‌نضیر آن روز را تا شب مشغول تیراندازی و پرتاب سنگ بودند؛ آیه مبارکه لا یقاتلونکم جمیعاً إلا فی قری مُحَصَّنَه اَوْ مِنْ وَرَاءِ حُدُرٍ بَأْسِهِمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِیعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا یَعْقِلُونَ کَمَثَلِ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِیباً ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ. (۲)

به این مطلب اشاره دارد.

گروهی از اصحاب پیامبر (ص) هم که به خاطر برخی کارها تأخیر کرده بودند، تا زمان نماز عشا به اردوگاه رسیدند. پیامبر پس از اقامه نماز عشا، در حالی که زره پوشیده و بر اسب سوار بودند، با ده نفر از اصحاب خود به خانه خویش در مدینه برگشتند و حضرت علی (ع) را به فرماندهی لشکر برگزیدند. (۳)

مسلمانان در آن شب، بنی‌نضیر را در محاصره گرفته، تا صبح تکبیر می‌گفتند. چون بلال در مدینه اذان صبح گفت، پیامبر (ص) همراه با یلانی که با او بودند، در میدان بنی حطمه نماز صبح گزاردند و ابن ام مکتوم را در مدینه به جانشینی خویش گماردند. (ابن ام مکتوم فردی نابینا بود و پیامبر در برخی غزوات او را در مدینه جانشین خود قرار میداد؛ بدیهی است چون نابینایان نمیتوانند بر مسند قضا بنشینند، این جانشینی جهت امامت نماز جماعت و اموری غیر از قضا بوده است).

همراه آنحضرت خیمهای از چرم دباغی شده حمل می‌کردند که متشکل از چند چوب بود و بر آن، پارچهای مویین انداخته بودند و آن را سعد بن عباده فرستاده بود. پیامبر به بلال فرمود آن خیمه را در کنار مسجد کوچکی که در میدان بنی حطمه بود، نصب کند؛ البته در اینکه محل خیمه کجا بوده اختلاف است؛ زیرا برخی از محققان (۴) بر این باورند که از آنجا تا بنی‌نضیر دور بوده و به صورت طبیعی نمیشد با تیر قلعه‌های بنی‌نضیر را هدف قرار داد.

الارشاد مینویسد: «فَضَرَبَ قُبَّةً فِي أَقْصَى بَيْتِي حَطْمَةً». (۵)

و این درستتر به نظر میرسد.

پیامبر (ص) وارد آن خمیه شد، مردی از یهود به نام عَزْوَك (۶) که تیرانداز ماهری بود، تیری انداخت و آن، به خمیه پیامبر اصابت کرد؛ پس پیامبر فرمان داد خیمه‌اش را به کنار مسجد فضیخ (۷) انتقال دهند تا از تیررس دور شود. یهودیان بنی‌نضیر آن روز را هم به شب رساندند ولی ابن ابی و همپیمانانشان به کمک ایشان نیامدند. ابن ابی در خانه‌اش نشست و بنی‌نضیر از او و نصرت و یاریاش نا امید شدند. این فراز از سوره مبارکه حشر به این مطلب اشاره دارد: لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قَاتَلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولُنَّ الْأُدْبَارَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ كَمَثَلِ

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۸

۲- حشر ۵۹: ۱۴ و ۱۵

۳- واقدی می گوید برخی هم گفته‌اند که ابوبکر را منصوب کردند.

۴- الصحیح، ج ۶، ص ۸۹

۵- الارشاد، ج ۱، ص ۹۲

۶- گفتنی است، اعیان الشیعه از وی با نام «غُرُور» یا «غزول» یاد کرده البته بیشتر عزول خوانده است. ج ۱، ص ۲۶۰ و الارشاد «غور» نوشته است.

۷- درباره علت تسمیه این مسجد به فضیخ، مطالبی از عامه نقل شده و طی آن نسبت ناروایی به پیامبر عظیم‌الشأن اسلام داده‌اند الصحیح، ج ۶، ص ۱۵۸.

ص: ۵۸

الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ كُفِّرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ. (۱)

سلام بن مشکم، کنانه و ابن صوریا از حیی پرسیدند: چه شد حمایت و یاری ابن ابی که آن همه از آن دم میزدی؟ حیی گفت: چه بگویم؟! به هر حال این جنگی است که ما ناگزیر از آنیم. پیامبر (ص) همچنان که زره بر تن داشت، شب را در حال محاصره ایشان گذراند. در یکی از شبها (احتمالاً شب همان روزی که تیر به خیمه حضرت اصابت کرد) مردم گفتند: ای پیامبر خدا، ما علی را نمیبینیم. فرمود: در پی کاری است، فکر بیجا نکنید. (۲)

اندکی گذشت و علی (ع) در حالیکه سرِ عزوک را همراه داشت آمد. او سر را مقابل پیامبر (ص) قرار داد و گفت: ای فرستاده خدا، مدتی در کمین این مرد پلید بودم. دیدم مرد شجاعی است، از این رو، با خود گفتم ممکن است این جرأت را داشته باشد که شبانه بر ما حمله کند و شیخونی بزند. اتفاقاً امشب دیدم او در حالی که شمشیر برهنه در دست دارد، با تنی چند از یهود پیش میآید. پس بر او حمله کردم و کشتم اما همراهانش گریختند و اکنون در همین نزدیکیها هستند. اگرچند نفری همراه بیایند، امیدوارم بر آنها دست یابم.

پیامبر (ص) ابو دجانة و سهل بن حنیف و ده نفر دیگر را همراه او فرستادند. آنها دشمن را پیش از آن که به حصار برسند، کشتند و سرهای ایشان را به حضور پیامبر (ص) آوردند.

پیامبر فرمان دادند نخلهای بنی نضیر را قطع کنند و بسوزانند و دو نفر از یاران خود، ابولیلی مازنی و عبدالله بن سلام را مأمور این کار کرد. ابولیلی بهترین نوع درختان خرما را قطع میکرد، ولی عبدالله بن سلام درختهای نر و کم بار را میبرد. در این مورد از آن دو پرسیده شد، ابولیلی گفت: قطع درختان برگزیده برای یهود ناراحتی بیشتر تولید می کند و عبدالله بن سلام گفت: من می دانم که خداوند، اموال ایشان را نصیب پیامبر (ص) خواهد کرد، خواستم نوع بدی را قطع کرده باشم (با توجه به این که غرض و مقصود از بریدن نخلها به فرموده قرآن «وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» و به تصریح تاریخ برای نومید کردن بنی نضیر بوده و به نظر میرسد نومید کردن و خوار نمودن یهود با درختان کم بار حاصل نمیشود؛ معلوم نیست چرا عبدالله بن سلام دست به این کار زده است. «الصحيح» احتمال داده، با توجه به شخصیت این فرد، برای همدردی با یهود بوده و او نمی خواست دل یهود بسوزد. (۳)

نوعی درخت خرما که «عجوه» نامیده میشود، بهترین منبع درآمد یهودیان بود. درباره اینکه کار قطع درختان و رها کردن آنها هر دو مورد رضایت خداوند است، این آیه نازل شد: مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ. (۴)

(البته در نقل دیگری آمده است نزول آیه بعد از بحثهایی بود که در بین مسلمانان درباره درستی یا نادرستی این کار پیش آمد).

(۵)

تفسیر قمی مینویسد: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِيمَا عَابَوْهُ مِنْ قَطْعِ النَّخْلِ» (۶) البته در توضیح این سخن باید گفت: تنها یک روایت موثق درباره نهی پیامبر از قطع درختان میوه دهنده داریم. (۷)

دانشمند گرانامیه، جناب جعفر مرتضی عاملی، از برخی فقهای اهل سنت، «حرمت قطع درخت مثمر، مگر در حال ضرورت» را نقل میکند و از عالمان شیعی بسیاری، مطالبی دال بر کراهت نقل کرده است. (۸) و در روایت وارد شده: «لَمَّا تَقَطَّعُوا الثَّمَارَ فَبَيَّعَتَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ صَبًّا» (۹)

و در جای دیگر دارد: «فَيُصَّبُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ صَبًّا». (۱۰)

لیکن باید دانست که قطع درختان بنی نضیر یا آتش کشیدن آنها، بنا به ضرورت بوده و همانطور که گذشت، قرآن کریم نیز بر این کار صحه میگذارد؛ پس همین که عجوه قطع شد؛ زنان یهودی گریبانها را چاک دادند و بر صورت خود زدند و صدای آنها به شیون بلند شد. پیامبر (ص) فرمودند: نخل عجوه شایسته آن است که برایش چنین کنند. پس فرمودند: نر و ماده نخلهای عجوه و

عتیق هر دو از درختان بهشتی هستند و عجوه شفای هر سمی است.

همینکه زنها شیون کردند، ابو رافع سلام بر سر آنها فریاد کشید و گفت: اگر نخلهای عجوه را در اینجا قطع کردند مهم نیست؛ ما در خیبر هم از این نوع نخل داریم. پیرزنیگفت: در خیبر چنین خرمایی حاصل می‌آید؟! ابو رافع گفت: خدا دهانت را پاره کند! همیمانان من در خیبر ده هزار مرد جنگجو هستند؛ پس چون این خبر به پیامبر (ص) رسید، لبخند زد. مردان یهودی هم در مورد قطع درختان خرما بی تابی میکردند. پس سلام بن مشکم گفت: ای حیی، خرماي «عَدْنَق» بهتر از خرماي «عجوه» است؛ چه، عجوه سی سال بعد از کاشت محصول می‌دهد، بگذار قطع کنند! پس حیی کسی پیش پیامبر (ص) فرستاد و پیام داد: تو تباهی و ویرانی را منع میکردی، پس چرا حالا خودت دستور قطع درختان خرما را داده‌ای. ما به آنچه که تو قبلاً میخواستی عمل میکنیم و از سرزمین تو بیرون میرویم. پیامبر (ص) فرمودند: امروز دیگر آن را نمیدیرم؛ مگر به این شرط که از همه اموالتان فقط به اندازه بار یک شتر همراه ببرید، آن هم بدون

۱- حشر ۵۹: ۱۲ و ۱۶

۲- برخی نقل‌ها دارد که برای صلاح کار شماست.

۳- الصحيح، ج ۶، ص ۹۱، به نقل از الروض الأنف، ج ۳، ص ۲۵۰؛ فتح القدير، ج ۵، ص ۱۹۶؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۴۶۱

۴- حشر ۵۹: ۵

۵- واقدی، ج ۱، ص ۲۸۳

۶- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۰

۷- کافی، ج ۵، ص ۲۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۹، باب آداب امراء السرایا؛ تهذیب، ج ۶، ص ۱۳۸

۸- الصحيح، ج ۶، ص ۹۲

۹- کافی، ج ۵، ص ۲۶۴

۱۰- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۹

ص: ۵۹

اینکه حقّ بردن سلاح خود را داشته باشید. سلّام بن مشکم به حیّی گفت: پیش از آنکه مجبور شوی شرایط بدتری را بپذیری. همین را قبول کن. حیّی گفت: مگر بدتر از این هم میشود؟ سلّام گفت: آری، جنگجویان ما کشته و زن و فرزندانمان اسیر خواهند شد، اموال ما هم از بین خواهد رفت. پس اگر امروز اموال ما، مانع از کشته شدن ما و به اسارت رفتن زن و بچه‌هایمان شود از دست دادن آن برایمان آسان خواهد بود. حیّی یکی دو روز از پذیرش این شرط خودداری کرد. چون یامین بن عمیر بن کعب، ابوسعید بن عمر و ابوسعید بن وهب این چنین دیدند، یکی به دیگری گفت: تو که می‌دانی محمد فرستاده خداست، چرا منتظر نشستهای و حاضر نمیشوی مسلمان شویم تا جان و مال ما محفوظ بماند؟ آن دو، شبانه از حصار پایین آمده و مسلمان شدند و بدین وسیله جان و مال خود را حفظ کردند. آنگاه یهودیان پذیرفتند که فقط همان مقدار از اموال خود را بردارند که به اندازه یک بار شتر باشد و هیچگونه سلاحی با خود نبرند؛ چون پیامبر (ص) ایشان را تبعید کرد، به ابن یامین گفت: دیدی که پسر عمویت، عمرو بن جحاش قصد کشتن مرا داشت؟

عمرو بن جحاش شوهر خواهر ابن یامین هم بود؛ یعنی رواج دختر عمیر، همسر عمرو بن جحاش بود. ابن یامین گفت: ای فرستاده خدا، خودم شرّ او را از سر شما کم میکنم؛ پس به مردی از قبیله قیس ده دینار داد و آن مرد عمرو را غافلگیر کرد و کشت. ابن یامین این خبر را برای پیامبر (ص) آورد. آن حضرت از این موضوع خوشحال شد.

پیامبر (ص) یهودیان را پانزده شبانه روز محاصره کرد (محل آن اختلافی است) و آنگاه آن‌ها را از مدینه تبعید نمود. کسی که این کار را بر عهده گرفت، محمد بن مسلمه بود. یهودیان گفتند: ما از مردم مطالباتی داریم که مدت دارد. حضرت فرمود: عجله کنید و حسابهای خود را تسویه کنید. چنان بود که ابورافع سلّام بن ابی حقیق یکصد و بیست دینار از اسید بن حضیر طلب داشت که مدت آن یکسال بود. سلّام با او صلح کرد که فقط سرمایهایش را که هشتاد دینار بود بپردازد و بقیه را بخشید.

زمانیکه یهودیان در محاصره بودند، از سویی خودشان خانههای خود را خراب میکردند (تا به دست مسلمانان نیفتند) و از سوی دیگر مسلمانان هرچه میتوانند خانههای آنان را خراب میکردند. این آیه کریمه به این مطلب اشاره دارد: *يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ*. (۱)

درباره علت تخریب از هر دو طرف، مطالب مختلفی در تفاسیر آمده است:

«التبیان»: یهودیان از داخل، خانههای خود را خراب میکردند تا (بهرتر بتوانند) بگریزند. (۲)

«الکشاف»: آنچه باعث میشد یهودیان خانههای خویش را از داخل ویران کنند، نیاز آنها به چوب و سنگ برای بستن دهانه خروجی جویهای آب بوده است. علت دیگر ویران نمودن، آن بود که حسرت نخورند از اینکه این خانهها سالم بماند و بعد از کوچ آنها محلّ زندگی مسلمانان شود؛ اما تخریب خانههای آنها به دست مسلمانان، به جهت از بین بردن قلعه و مخفیگاه آنان بود. (۳)

«المیزان»: *يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ*؛ خانههای خود را به دست خود خراب میکردند؛ تا بعد از خروجشان به دست مؤمنان نیفتند. و به دست مؤمنان ویران میشد به خاطر اینکه پیامبر آنان را به این کار فرمان داده بود و این کار برای موافقت آنها با امثال امر آن حضرت بود. (۴)

یهودیان بسیاری از چوبها و چارچوبهای درها را شکسته، برده بودند. گفته شده که خراب کردن چارچوب در، به خاطر این بود که یهودیان بنا به سفارش موسی (ع) عهد دینی خود را در چارچوبه در قرار میدادند تا جای آن محفوظ باشد و هرگاه مجبور به ترک موطن خود میشدند، برای درآوردن آن عهد، چارچوبه در را خراب میکردند. (۵)

یهودیان زن و بچه را سوار کرده و به راه افتادند و از وسط بازار مدینه گذشتند. زنان سوار بر محملها بودند و لباسهای حریر و دیا پوشیده بودند و قطیفهای خز، به رنگهای سرخ و سبز به تن داشتند. مردم صف کشیده بودند و آنها را نگاه میکردند. آنها ستونی

پس از ستون دیگر گذشتند و جمعاً ششصد شتر سوار بودند. پیامبر (ص) می‌فرمودند: اینان میان قوم خود، مانند بنی مغیرهاند در میان قریش.

گویند یهودیان بنی‌نضیر در حال عبور، دف و نی میزدند. زندهای آنها زیورهای زرین و گرانقیمت خود را عمداً آشکار میکردند و از خود بی‌باکی نشان می‌دادند. (۶) جبار بن صخر میگوید: هرگز زر و زیور و شوکتی چون زر و زیور ایشان را در قومی که از سرزمینی به سرزمین دیگر تبعید میشوند، ندیده‌ام. ابو رافع سلام ابن ابی حقیق در حالی

۱- حشر ۵۹: ۲

۲- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۶۰

۳- الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۹

۴- المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۲

۵- الصحیح، ج ۶، ص ۱۲۱

۶- همه این کارها برای پوشاندن ضعف و زبونی و جبران شکست بوده است.

ص: ۶۰

که بند از پای شتران می‌گشود، می‌گفت: مهم نیست؛ گمان می‌کنیم زمینهایمان فرسوده شده و ما مجبور به ترک آن هستیم، حالا هم اگر نخلهای خرماي خود را ترک می‌کنیم، به سوی نخلستانهای خیر می‌رویم.

آیه کریمه: (هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ). (۱) اشاره به اخراج آنها دارد.

درباره کلمه «أول الحشر» در تبیان آمده است:

- «قال قوم: أول الحشر هو حشر اليهود من بنى النضير إلى أرض الشام، و ثانی الحشر، حشر الناس يوم القيامة إلى أرض الشام أيضا».

- و قال البلخي: «يريد أول الجلاء، لأن بنى النضير أول من أجلى من أرض العرب». (۲)

البته کلام بلخی با توجه به اینکه بنی قینقاع قبلاً به این سرنوشت دچار شدند و آنها نیز به أذرعَات در حوالی شام کوچ اجباری کردند، محل تردید است.

- الکشاف مینویسد: «و معنى أول الحشر: أن هذا أول حشرهم إلى الشام، و كانوا من سبط لم يصبهم جلاء قط، و هم أول من أخرج من أهل الكتاب من جزيرة العرب إلى الشام. أو هذا أول حشرهم، و آخر حشرهم: إجلاء عمر إياهم من خيبر إلى الشام».

«و قيل آخر حشرهم حشر يوم القيامة؛ لأن الحشر يكون بالشام». (۳)

در «اعیان الشیعه» آمده است: «أول الحشر (أى خروجاً مؤبداً)». (۴)

اما اینکه بنی نضیر چه مقدار از اموال خود را بردند، محل اختلاف است.

واقدی می‌گوید: آنها قبول کردند که به اندازه بار شتر به غیر از سلاح با خود ببرند. (۵)

بیشتر کتب تاریخی؛ از جمله طبری، این مطلب را پذیرفته‌اند. تفسیر قمی در این باره چنین نقل کرده است:

«نخرج من بلادك و أعطنا ما لنا، فقال لا، و لكن تخرجون و لكم ما حملت الإبل، فلم يقبلوا ذلك فبقوا أياماً، ثم قالوا نخرج و لنا ما حملت الإبل، فقال لا و لكن تخرجون و لا يحمل أحد منكم شيئاً فمن وجدنا معه شيئاً من ذلك قتلناه، فخرجوا على ذلك». (۶)

مرحوم دکتر شهیدی هم قول قمی را پذیرفته است. (۷)

الصحيح، از یعقوبی نقل می‌کند که ذهب و فضه و سلاح نبردند. (۸)

در نقلی وارد شده که حضرت به ایشان فرمود: هر سه نفر، یک بار شتر می‌توانید ببرید.

از آنجا که اموال بنی نضیر با صلح به دست پیامبر افتاد و اختصاص به خود پیامبر داشت، حضرت می‌توانست هر جا که صلاح بداند

مصرف کند. واقدی نقل می‌کند چون پیامبر (ص) اموال بنی نضیر را به غنیمت گرفت، ثابت بت قیس بن شمس را فرا خواند و به او

فرمود: همه قوم خود را به اینجا بیاور! ثابت گفت: منظور قبیله خزرج است؟ پیامبر (ص) فرمود: همه انصار چه اوسی و چه خزرجی!

پس او همه را فرا خواند. پیامبر (ص) سخنانی کرد و حمد و ثنای خدای را گفت و سپس از انصار و محبت‌های ایشان به مهاجران

یاد کرد و این که انصار مهاجران را بر خود ترجیح داده و آنها را در منازل خود سکونت دادند. آنگاه خطاب به انصار گفت: اگر

دوست داشته باشید، آنچه که خداوند از بنی نضیر عنایت کرده، میان شما و مهاجران تقسیم می‌کنم و مهاجران همچنان در خانه‌های

شما باشند و از اموال شما بهره‌مند گردند و اگر دوست داشته باشید، آن را میان مهاجران قسمت کنم و ایشان از خانه‌های شما

بروند. سعد بن عباد و سعد بن معاذ گفتند: ای فرستاده خدا، آن را میان مهاجران تقسیم کنید به شرط آنکه همچنان در خانه‌های ما

سکونت داشته باشند. گروه انصار همگی گفتند: یا رسول الله، با همین پیشنهاد موافقیم و از آن خشنودیم. پیامبر دعا کرد و عرضه

داشت: پروردگارا! انصار و فرزندان ایشان را رحمت فرمای! پس آن اموال را در میان مهاجران قسمت کرد و به کسی از انصار به

جز دو نفر (۹) که نیازمند بودند، چیزی نداد و آن دو؛ سهل بن حنیف و ابو دجانة بودند.

آیات زیر در این باره نازل گردید:

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا

۱- حشر ۵۹: ۲

۲- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۵۹

۳- الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۹

۴- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۰

۵- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۷۷

۶- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۹

۷- تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۸۵

۸- الصحیح، ج ۶، ص ۲۱

۹- گفته شده حارث بن صمد نیز از جمله انصار بود که از اموال بنی نضیر به او داده شد، به نقل از الروض الانف، ج ۳، ص ۲۵۱؛

فتح الباری، ج ۷، ص ۲۵۴

ص: ۶۱

يَكُونُ دُولَهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ لِلْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيُنصِرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (۱)

طبری گوید: یهودیان، از جمله سلّام بن ابی حقیق و کنانه بن ربیع بن ابی حقیق و حی بن اخطب به خیر و شام رفتند. (۲)

در تفسیر قمی آمده است: برخی از آنها در فدک و برخی در وادی القری ساکن شدند و گروهی دیگر به شام رفتند. (۳)

«الصحيح» به نقل از «مناقب آل ابی طالب» نقل میکند: «به أذرعَات، أریحا، خیر و حیره رفتند.» (۴)

افرادی که به خیر رفتند و در آنجا به عنوان مهتری پذیرفته شدند، نقش اساسی در تحریک احزاب داشتند. در شمار اینان «سلّام» شخصیت برجسته‌ای داشت. او شمار زیادی از عربهای قبیله غطفان را پیرامون خود گرد آورد و جایزه‌هایی برای جنگ با پیامبر خدا (ص) جهت آنها تعیین کرد. به همین دلیل رسول الله (ص) یک گروه پنج نفری را برای قتل سلّام به خیر فرستاد. این گروه را عبدالله بن عتیک رهبری میکرد. وی زبان عبری میدانست و مادر رضاعیاش در خیر میزیست. آنان با نقشهای دقیق و با کمک مادر عبدالله توانستند درون خیر نفوذ کرده، سلّام را در درون خانهاش به قتل برسانند. یهودیان تلاش زیادی برای یافتن آنان کردند اما موفق نشدند. (۵)

حیی بن اخطب نیز از تحریک کنندگان احزاب بود و در کشاندن بنی قریظه به آن سرنوشت شوم نقش داشت. تفصیل آن در بررسی غزوه بنوقریظه - ان شاء الله - خواهد آمد.

مبحث سوم: نکاتی در باره غزوه بنی نضیر

نکته ۱- اگر بپذیریم که غزوه بنی نضیر، شش ماه بعد از بدرالکبری و پیش از غزوه احد و بئر معونه بوده؛ به خصوص با توجه به این که اسامی افرادی که در فاجعه بئر معونه به شهادت رسیدند در تاریخ آمده و اسامی افرادی که پیامبر (ص) از زمینهای بنی نضیر به آنها بخشیدند نیز ثبت گردیده و از سویی دو تن از شهدای بئر معونه از کسانی هستند که از زمینهای بنی نضیر به آنها داده شده؛ این نظریه تقویت میشود که غزوه بنی نضیر پیش از بئر معونه رخ داده و شش ماه بعد از بدر بوده است.

پس چون غزوه بئر معونه (بنابر این قول) هنوز به وقوع نپیوسته، داستان عمرو بن امیه ضمیری و کشته شدن دو مرد عامری به دست او و طلب دیه ایشان از بنی نضیر درست به نظر نمیرسد و قول نخست که قول مشهور است، از این جهت دچار مشکل میشود.

اما نظریه دوم (قول طبرسی و راوندی) نیز که قرض گرفتن حضرت از کعب بن اشرف را مطرح میکند، با توجه به شخصیت کعب که شعرهایی بر ضد اسلام و مسلمانان و حتی زنان مسلمان میسرود و نیز گفته شده که همراه چهل نفر به مکه رفت و با قریش در کنار کعبه برای مبارزه با اسلام هم‌قسم شدند، بعید به نظر میرسد که پیامبر از چنین شخصی قرض بگیرد، مگر اینکه گفته شود هدف اصلی پیامبر (ص) از این کار، ارزیابی میزان تعهد بنی نضیر به عهدنامه خود با پیامبر بوده و پیامبر این ارزیابی را تحت پوشش طلب قرض انجام داده است.

و اما قول سوم (نظریه صاحب تفسیر قمی) که میگوید: پیامبر برای طلب قرض جهت ادای دیه دو مرد عامری پیش آنها رفته بود، اشکال قول اول و دوم - هر دو - را دارد.

اما قول چهارم، (سخن زمخشری در کشاف) خوب است لیکن از نظر زمانی بر روی آن اتفاق نظر وجود ندارد.

اما قول پنجم، خلاف مشهور است و از سویی خود نیشابوری در اسباب النزول، قبل از نقل این قول، خلاف آن را از قول مفسران نقل کرده است. (۶)

نکته ۲- الارشاد مینویسد: شب فتح، نبرد مختصری روی داد و طی آن، ده نفر از بنی نضیر کشته شدند و این زمینه تسلیم را فراهم کرد. (۷) به نظر میرسد که میتوان میان این قول و قضیه کمین حضرت علی (ع) و کشتن عَزُوك و همراهانش جمع کرد؛ به این صورت که هر دوی اینها یک قضیه است و زمینه تسلیم را فراهم کرده و در تسلیم بنی نضیر نقش اساسی داشته است؛ زیرا این فرد (عَزُوك) شجاعترین آنها بوده است. جمع میان این قول و حمل سخن

۱- حشر: ۷- ۹

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۶

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۹

۴- الصحيح، ج ۶، ص ۱۴۰ به نقل از مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۶۲

۵- تاریخ سیاسی اسلام، استاد رسول جعفریان، ج ۱، صص ۵۰۱ و ۵۰۲

۶- اسباب النزول، ص ۲۷۸

۷- الارشاد، صص ۴۷ و ۴۸

ص: ۶۲

شیخ مفید از این جهت است که اموال بنی‌نضیر فیء بوده و اختصاص به شخص پیامبر داشته است.

نکته ۳- نویسنده کتاب «تاریخ صدر اسلام» مینویسد: «با عنایت به پیوند غیر قابل انکار او (سَلَام بن مشکم) با ابوسفیان و پذیراییش ریاست عالیه مکه و فرمانده سپاه مشرکین در غزوه سَویق، شکی نمی‌ماند که مواضع محافظهکارانه ابن مشکم به معنای علاقه به تأخیر عملیات جنگی و فراهم شدن حداکثر زمینها بوده است، نه وفاداری او به پیمان وحدت بامسلمانان.» (۱)

همانطور که ملاحظه میشود این مطلب قابل نقد است؛ بدین صورت که:

اگر جرعه آغاز غزوه بنی‌نضیر را طلب خونهای دو نفر عامری بدانیم و آنگاه یهودیها فرصت را جهت ترور پیامبر غنیمت شمرده باشند،

و یا جرعه آغاز جنگ را قول دوم یا سوم بدانیم،

بسیار بعید به نظر میرسد که درخواست سَلَام بن مشکم از حیی بن اخطب جهت ترک جنگ، برای این باشد که سپاه مشرکین از راه برسند، به چند دلیل:

الف) در سخنانی که از سَلَام در دلایل ترک جنگ نقل کرده‌اند، اشارهای به محافظه کاری و سرگرم کردن مسلمانان تا رسیدن سپاه قریش نشده است.

ب) قریش هیچگاه سپاه آماده‌ای برای مقاصد نظامی نداشتند، بدیهی است اگر یهود میخواستند از آنها کمک بگیرند، به طور طبیعی باید با فرستادن پیکر، آنها را از نقشه خود آگاه میکردند و میگفتند وضعیت خاصی پیش آمده و نیاز به کمک دارند تا قریش هم طی چندین روز، سپاهی را ساماندهی و تجهیز کنند و پس از چند روز طی مسافت، به مدینه برسند.

ج) سَلَام از ابتدا با جنگ مخالف بود و حتی حیی را از اعتماد کردن به وعده‌های ابن ابی برحذر میداشت.

د) اگر عِلّت آغاز غزوه بنی‌نضیر قول چهارم باشد باز در صورتی، نظر ایشان درست است که سپاه قریش از مکه بیرون آمده و در راه مدینه باشد، در حالی که چنین مطالبی هرگز گزارش نشده است.

نکته ۴- به نظر کتاب «تاریخ صدر اسلام» یهود بنی‌نضیر در تحمیل نا امنی و کشتار به اهالی مدینه، با قریش هماهنگ شدند. (۲)

این مطلب بعید به نظر نمیرسد، بهخصوص اگر عِلّت آغاز غزوه بنی‌نضیر را این بدانیم که: بنی‌نضیر به پیامبر پیام دادند با سی نفر از نخبگان اصحابش نزد آنها برود و آنها هم سی نفر از برگزیدگان یهود را گرد آورند و در نشستی، در باره مسائل دینی گفتگو کنند و پیامبر از آن بوی توطئه فهمید و پیشنهادشان را نپذیرفت. همچنین است اگر بپذیریم غزوه بنی‌نضیر شش ماه بعد از غزوه بدرالکبری بود؛ چون قریش در بدر شکست سختی خورده و همگی هم قَسَم شده بودند که به هر ترتیب از مسلمانان انتقام بگیرند و لذا ملاقاتهایی هم با یهودیان مدینه و به خصوص با بنی‌نضیر داشته‌اند و نیز با توجه به اینکه کعب بن اشرف به همراه چهل نفر راهی مکه شد و با ابوسفیان ملاقات کرد و در کنار کعبه با هم برای جنگ با حضرت عهد بستند. شیخ مفید (رحمه الله) مینویسد: کعب بن اشرف در شبی به قتل رسید که حضرت امیر (ع) عَزَّوَكَلَّ و همراهان او را به همراهی ده نفر از مسلمانان یافته و کشتند. (۳)

نکته ۵- واقعی میگوید: مدت محاصره ۱۵ روز بود. طبری (۴) هم همین را گفته و اما ابن هشام و برخی دیگر ۶ روز نقل کرده‌اند.

(۵)

اینکه مدت محاصره بنی‌نضیر شش روز بوده، قویتر به نظر میرسد؛ به چند دلیل:

الف) اگر حیی بن اخطب توسط برادرش جِدّی به پیامبر (ص) پیام داد که ما از خانه‌هایمان بیرون نمیرویم و هر تصمیمی داری بگیر، دلش به وعده‌های عبدالله بن ابی خوش بود، در حالیکه وقتی جدی با پیام حیی بن اخطب نزد ابن ابی رفت، با چشمان خود دید که پسر ابن ابی در حضور پدر و برخی از یارانش، لباس رزم پوشید و سلاح به دست گرفت و به یاری پیامبر شتافت و عبدالله

بن ابی هیچ واکنشی نشان نداد و آنگاه که جدی عزم بنی‌نضیر را برای مقاومت، به ابن ابی‌گفت، او پاسخ سردی داد و گفت: باشد به همپیمانانم اطلاع می‌دهم؛ لذا جدی بن‌اخطب هنگامی که برگشت و از او پرسیدند: پاسخ ابن ابی‌چیست؟ گفت: در او چیزی نیافتم. بنی‌نضیر از همان ابتدا مأیوس شده و از کرده خود پشیمان شدند و یأس و نومیدی بر جبهه آنان حاکم شد.

(ب) دلیل دیگری که موجب شد بنی‌نضیر زودتر تسلیم شوند، کمین کردن علی (ع) برای کشتن عَزْوَك بود که بالأخره او را، در حالی که نُه نفر از جنگجویان بنی‌نضیر همراهی میکردند، به دام انداخت و شجاعانه از پای درآورد.

۱- تاریخ صدر اسلام، ص ۴۳۷

۲- تاریخ صدر اسلام، ص ۴۳۹

۳- الإرشاد، ص ۵۰

۴- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۷۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۵

۵- ابن هشام، ج ۲، ص ۷۱۵

ص: ۶۳

روشن است که این کار، تأثیر به سزایی در تضعیف روحیه بنی‌نضیر داشت. (در نکته دوم نیز به این مطلب اشاره شد). (۱)

ج) گویا پیامبر خدا (ص) نیز قصد داشت این ماجرا زودتر فیصله پیدا کند و امید مختصر آنها را بدل به یأس سازد؛ لذا فرمان داد نخلهای آنها را قطع کنند که این تدبیر مؤثر واقع شد و زنان و مردان بنی‌نضیر بیتابی کردند و حیی مجبور شد که زود تسلیم شود.

۱- حشر ۵۹: ۲

سفرنامه حج مشتری طوسی

رسول جعفریان

به کوشش: رسول جعفریان

نجم الشعراء، نامش محمد ابراهیم، لقبش ضیاءالدین، تخلصش مشتری، مسقط رأسش مشهد مقدس حضرت رضا- علیه آلاف التحیه و الثناء- پدرش از خاک شیراز جنت طراز، از طرف مادر به چهار واسطه منتهی می‌شود به میرزا طاهر وحید، وزیر شاه طهماسب صفوی.

این مطلب نخستین عبارتی است که در آغاز نسخه خطی شماره ۱۳۳۰۷ کتابخانه مجلس که دیوان مشتری طوسی است، آمده است. در همان مقدمه، شرحی از چگونگی زندگی ادبی وی و محبوبیتش نزد امیران و بزرگان آورده و از سفرها و اقامتهای طولانیاش در عتبات و نیز سفر حج او یاد کرده است:

«... به طرف اصفهان و فارس با اهل حاج روانه شد. شرح سفر خود را حجازیه و عراقیه، نیکو نوشته. بعد از رسیدن به مقامات عالیه و طواف بیت الله و بیت الرسول، از راه نجد به نجف اشرف و عتبات عالیات مشرف گردید. مدت یک سال پس از حج در عراق عرب به سر برد. آنگاه به دارالخلافه بازگشت.»

آنچه در این نسخه از سفرنامه حج او می‌شناسیم اشعاری است که ارائه خواهد شد. این اشعار به طور عمده در باره سفر به مکه و نیز گزارش عراق و بازگشت به ایران تا تهران است. اما مع الأسف در باره خود مکه و مدینه، اشعار بایسته‌ای ندارد. به علاوه گرایش او به سرودن هجویات، سبب شده است تا اشعار نازیبای فراوانی در این بین بسراید. این اشعار، همگی حذف گردید. سفرنامه حج وی از دیوان خطی مذکور در برگ ۶۰-۸۲ آمده است.

در دیوان شمس الشعراء، میرزا محمد علیخان سروشکه با نام شمس المناقب (مناقب معصومین) چاپ شده، شش صفحه مطلبی با عنوان «مختصری از سفرنامه در تحمید پروردار به توفیق یافتن حاجی مشتری به مکه معظمه» درج شده که دو بیت آنچه در اشعاری که در اینجا نیز آمده وجود دارد اما بقیه آن در متن موجود در نسخه خطی نیست. آن متن را در ادامه خواهیم آورد. این متن در سال ۱۳۰۰ ق. در تهران به صورت سنگی چاپ شده است.

سفری که مشتری طوسی به حج رفته، سال ۱۲۹۷ ق. بوده است. این همان سالی است که بسیاری از شاهزادگان قاجاری؛ از جمله حسام السلطنه (م ۱۳۰۰) و دختر فرهاد میرزا به حج رفته بودند. مشتری در همین اشعار شرحی از رسیدن حسام السلطنه به جده دارد.

[آغاز سفر]

نیمه شعبان مه از توفیق بی پایان رب سوی مکه بار بستم بی غم و رنج و تعب

آمدم از ری به قم وز قم به شهر اصفهان ز اصفهان تا فارس جفت شادی و عیش و طرب

چون بدیدم شهر شیراز و هوای دلکشش همچو جان شد جسم من ز آن آب و خاک بوالعجب

کرد بخششها به من فرمانروای مملکت

ص: ۶۵

عم شاهنشاه عالم، خسرو خسرو نسب آفتاب معدلت فرهاد شه کردانش است
هم خداوند کمال و هم خداوند ادب مؤتمن در ملت است و معتمد بر دولت است
بر لقب نازند خلق اما بدو نازد لقب تا سه هفته بودم از خوان و نواش ریزه‌خوار
خاصه اندر نزد فرزند گرامش روز و شب نامور شهزاده والاگهر عبدالعلی
آن که در فضل و هنر ز امثال باشد منتخب دانش و علم کمالات و بزرگی و خرد
با زبان طبع او هستند هر یک منتسب نیکبخت و کامرانست آن بلند اختر پدر
کز عنایات الهی آن چنان دارد پسر هفته چارم از آن شهزاده والا همم
اذن بگرفتم شتابیدم برون از ملک جم سوی بندر روی کردم با هزاران درد داغ
بسته دل بر لطف و توفیق خدای ذو النعم کوهساری سخت و راهی صعب پیش آمد مرا
کز فراز و از نشییش دیدمی رنج و الم دشت ارژن با گذار پیرزن دیدم به راه
طی نمودم در ره دختر هزاران پیچ و خم آه از راه ملود آن درّه مردم شکار
کآسمان گفتمی زمین گردیده در زیر قدم سهمناک و پر خطر راهی که غول و دیو اگر
می گذشتندی از آنجا هر دو میکردند رم راست گویم هفت خوان رستم و اسپندیار
اندرین بیداد گره بوده بی لا و نعم گه ز بیم جان پیاده می شدم گاهی سوار
خستگی تا رفع گردد می نشستم دمبدم لاتکونوا بالغیه الا بشق الانفس
مر مرا آمد به یاد و از دلم بزود غم چون رسیدم، بار اندر بندر آوردم فرود
مرزباننش شد زمن آگاه در روز ورود
در دیدن حاکم بوشهر را
روز دیگر رفتم اندر قصر آن میر زمن کردمش دیدار و برخورد نکو کرد او به من
مردمی کرد آنچه اندر خورد اهل دانش است خاطر م را شاد کرد آن منبع فضل و فطن
چون به جای آورد رسم مردمی از روی مهر

ص: ۶۶

گفت با من ای به هر فئی خداوند سخن کشتی حاجی ملک تجار از دیگر جهاز
 زودتر افتد به راه امسال بی رنج و محن اندر آن کشتی تو را باید معین کرد جای
 زآنکه از عمّ شه آوردی رقم ای مؤتمن گفتمش فرمان ترا باشد همان کن کت سزاست
 شد رُخش سرخ از حیا مانده گل در چمن سوی ایوان ملک با یک تن از خاصان خویش
 کرد راهی مر مرا رفته به عون ذوالمنن محفلی دیدم نوآیین، آن ملک در صُفّه‌اش
 بر نشسته همچو جوکی‌ها به صدر انجمن در میان هر دو پا ... غرش گفتمی مگر
 داده جا دو هندوانه در ازار خویشتن گاه تازی، گاه هندی، گاه زبان بوشری
 بود با مردم به صحبت آن گدای سامری

در نکوهش حاجی بابا صاحب

بس که فربه بود و سنگین ... آن فرتوت چون که بنشستم تواضع کرد بهرم نیم خیز
 خواست آنکه قهوه و غلیان و گفت از راه مهر فرخت باد این سفر کردن به بطحا و حجیز [حجاز]
 گفتمش من مشتری هستم هلا هشیار باش از چنین سودا که با من می‌کنی ای بی تمیز
 دادم او را بدره زر چتّیام این گونه داد تا دهد در سطحه جایم ناخدا اندر جهیز
 شد دلم خورسند از حاجی ملک بی انتها آمدم بیرون ز کاخش وز طرب در جست و خیز
 بر لب دریا هتاییدم بدیدم حاجیان هریکی با دیگری در جنگ و آهنگ ستیز
 تا که اندر نول کشتی سیم و زر کمتر دهند چتّی از جای دگر گیرند مردان عزیز
 من تماشا کرده ایشان را سوی ایوان خویش روی آوردم نگشتم داخل آن رستخیز
 یک تن از تجار بوشهری به راهم دید گفت ای که باشد خامه‌ات برنامه هر دم مُشکبیز
 حاج بابا صاحب غُر پیر کفتار عبوس عامل داور ساسان است هم کیش مجوس
 وله ایضاً

کشتی من از جهاز اوست خیلی بهتر سیم و زر کمتر بده در کشتی من اندرا

ص: ۶۷

گفتمش قسمت چنین بوده است بد یا آن که خوب کی توان پیچید سر از حکم‌های داورا
تا سه هفته بودم اندر بندر بوشر مقیم تا چه پیش آرد پس از این دور چرخ اخضرا
مژده عبدالله کافر دمبدم میدادیم زودتر کشتی تو خواهد فکندن لنگرا
کشتی حاجی ملک آمد چو بعد از پنج روز در تماشای رفتیم و دیدم هجوم محشرا
حاجی بغداد و بصره سطحه را بگرفته‌اند غیر خن خالی نمانده هیچ جای دیگر
خن مگو یک گلخنی دیدم کثیف و ناپسند در حقیقت بر مثال قعرگور کافرا
ناگزیر احمال و ائقال سفر ز آنچه بود بردم از بندر به کشتی با دلی غم پرورا
ناخدا را چون سفارش نامه حاجی ملک من نشان دادم بگفت آن ظالم بد اخترا
در نشستن کشتی و دل بستن به فضل الهی
عاقبت گردید چون در کنج خن مأوای من برگذشت از اوج گردون آه و واویلائی من
ریختم چندان سرشک از دیده بر رخسار خویش کآب دریا سرخ شد از جزع مرجان رای من
چار فرسخ راه طی می کرد هر ساعت جهاز برق واماندی ازو هر لحظه گفتم وای من
روز دیگر ناخدا در لنگه شد لنگر فکن گفتم امروزم چنین شد وای بر فردای من
سر به زانو، مَهر بر لب، پا به دامن، لیک بود غمگسارم هر دم این طبع خوش غزای من
بس که جمعیت بد از اعراب بحرینی به خن سست از گرما شدی هر ساعتی اعضای من
یک تن از آزادگان محتشم در آن جهاز داد بر بالای عرشه در بر خود جای من
گاه در خن گاه اندر عرشه بودم ناگزیر تسلیت تا یافت از غم این دل شیدای من
مهربانیه‌ها به من می کرد آن مرد بزرگ می‌ستردی هر دم اشک از چشم خونپالای من
روز سیم آن کپیتان دغل بیچون و چند شد قرین بندر عباس و لنگر برفکند

ص: ۶۸

جدال حاجیان با کپیتان جهاز

چارصد بار تجارت ناخدای حقه باز حمل کرد از بندرعباس آنکه در جهاز کشتی از آن بارها سنگین شد و از واهمه اشتلم کردیم با آن طامع نیرنگ ساز جنگ اهل حاج با خدام کشتی در گرفت تا رسانیدند آن هنگامه را بر مشت و گاز ناخدا مغلوب شد افکند کشتی را به راه شکر بنمودیم بر پروردگار بی نیاز ماند مسقط واپس و آن که گذشتیم از عدن تا به روی حاجیان باب سکندر گشت باز با سلامت چون جهاز از باب اسکندر گذشت هر یکی بردیم بر درگاه یزدانی نماز بحر احمر وضع دیگر داشت جذر و مد موج اندرین معنی نباشد هیچ کس آگه ز راز چون دو هفته روز را کردیم شب بر روی آب جدّه از دور آشکارا گشت با خاک حجاز مانده یک میدان به جدّه، ناخدا لنگر فکند گاه گردیدیم پهن از شادی و گاهی دراز آمدم از بحر بی پایان برون با طنطنه مژده دادندم رسد اینک حسام السلطنه در رسیدن نواب والا حسام السلطنه به جدّه و شرفیاب شدن حضورشان خاطرم بشکفته شد زین مژده چون گل در بهار شکر کردم اینکه خواهم دید عم شهریار ز آن که من مدّاح اویم او ولی نعمت مرا ز اول دولت که جاویدان بماند برقرار منزلی در جدّه بهر خود گرفتم دلپذیر برفکندم اندر آنجا با هزاران شوق بار بازگشتم بر لب دریا پی تطهیر تن خویشتن را شست و شو دادم به بحر بی کنار ناگهان برخاست بانگ توپ طبل خزّمی گفتم آمد خسرو نیک اختر جم اقتدار سوی ایوان شریف مکه بگرفتم شتاب طرفه قصر دلکشی دیدم بزرگ و زرنگار ناگهان احرام بسته دیدم آن شهزاده را آمد و آنجا پیاده گشت با عزّ و وقار بر شهنشه زاده بو نصر و سلیمان میرزا چون نظر کردم مرا روشن بشد این چشم تار سوی منزل آمدم طبعم چنین اقبال کرد تا بگیریم در بنان خویش کلک مشکبار شکوه دریا و کشتی را چنان سازم رقم تا بندانند اهل حاج و خواجگان محتشم

ص: ۶۹

دستورالعمل حاج در راه کعبه

حاجیا! در راه مگه خویش را رسوا مکن دل بکن در خرج دریا روی بر دریا مکن هست دریا را و کشتی را خطرهای بزرگ در خطر خود را میفکن آه و واویلا مکن مرد عاقل! کی شود کشتی نشین با اختیار گر تویی عاقل، به کشتی ساعتی مأوا مکن زرا اگر دادی و اندر سطحه چتی دادنت ای برادر، همچو من در کنج خن سکنا مکن با دکل بشکن سر آن ناخدای نابکار غیرتی کن آشکار امروز را فردا مکن ور ز تقدیر الهی قسمت شد راه آب صبر کن از موج و طوفان چشم خونپالا مکن چون بینی منقلب دریاست از طوفان موج تکیه جز بر عون و حفظ خالق یکتا مکن گر تورا هست استطاعت مگه، از خشکی برو نیستی گر مستطیع اندیشه بیجا مکن مصلحت را ای برادر آنچه گفتم در پذیر گر برفتی رنج دیدی شکوه‌ای از ما مکن کار بند این پند را کز پند لقمان بهتر است هر که نینوشد به عالم او زمن ابله تر است وله ایضاً

حافظ خلق ار چه اندر خشکی و دریا خداست لیکن از دریا سفر کردن سوی کعبه خطاست هر که از راه نجف یا شام سوی کعبه رفت او بود با استطاعت حاجی دریا گداست وجه کشتی یک درم هم گر بود باشد گران ز آن نجاستها که در هر گوشه او بر ملاست ای برادر هر که باشد با نصارا همنشین طاعت او کی پسند بارگاه کبریاست زین سبب هستند مردم جمله خواهان جهاز تا بگویندش که این حاجی ز مردان خداست ای دریغا نیست یک تن تا که انصافی دهد یا بداند این نصیحت جمله بی ریب و ریاست هیچ کس با غیر مذهب کی شود یار و ندیم غیر آن حاجی که در زندان کشتی مبتلاست اغنیا را خوانده اندر خانه خود کردگار نه کسی کز عقل مسکین ز دولت بینواست

ص: ۷۰

صد هزاران شکر کایزد جاه و مالم داده است بر گذشته پایگامم اینک از اوج سماست
 مشتری زین طبع دریا درّ شعر آبدار بهتر از این حاجیان آب را کن هوشیار
 در نهی کردن حاج را از راه دریا به مکه
 الحذر ای اهل حاج از کشتی و از راه آب خانه تجار او ای کاشکی گردد خراب
 کی توان خفتن شبی آسوده خاطر در جهاز عاقل ایمن کی شود در منزل پر انقلاب
 هست کشتی در حقیقت همچو زندان اجل بر سر دریا روان، در وی هزاران شیخ و شاب
 در چنان دریای بی پایان و این زندان تنگ نه عجب باشد دل اندر اضطراب و اضطراب
 هر که بی بهره است از دانش شود کشتی نشین افکند خود را ز خست مدّتی اندر عذاب
 من به چشم خویش دیدم در جهاز از اهل حاج چند تن مردند گشتم در مُضی شان کباب
 گر چه با غسل و کفن رفتند زین دار فنا کام ماهی قبرشان شد اینه شیء عَجاب
 الغرض هر کس که باشد مستطیع و محتشم باید از خشکی رود حاجی شود آن بی کتاب
 نه بسان جوکیان تا کم نماید خرج و برج تن دهد در رنج و در کشتی نشیند با شتاب
 از ملک تجار باید مر مرا کردن گله زانکه تنگ اندر جهاز او مرا شد حوصله (۱)
 در شکرانه رسیدن به مقصود

الحمد که در کعبه رسیدیم نکوحال وز عون الهی به سر آمد همه اعمال
 در آخر ذی الحجّه ز بطحا سوی یثرب گشتیم روان با مدد اشتر جمال
 دیدیم بسی وادی پر فتنه و رهن ز قافله حاج ببردند بسی مال
 نزدیک مدینه چو رسیدیم نمودیم صد شکر به لطف و کرم ایزد متعال
 یک هفته ز طوف حرم سید لولاک بودیم شب و روز چو اوتاد و چو ابدال
 و ندر حرم چار امام دگر از شوق بودیم به تعظیم خمیده، بتر از دال
 و آنگاه به راه جبل و دشت خوش نجد

۱- در اینجا بندی مفصل در نکوهش حاج بابا صاحب که دارای تعابیر نازیبا بود حذف شد.

ص: ۷۱

شد بی سپر آن قافله با فرخی فال ز آن جای سپردیم بسی راه خطرناک
 وز بیم عنیزه تن غمدیده به زلزال در شهر نجف با من حجاج چو گردید
 یکسر برهیدند ز آشوب و ز احوال لیکن همه را جان و تن از هیبت طاعون
 گه بود پریشان و گهی خسته و محزون
 در طاعون نجف اشرف است
 چنان به شهر نجف کارها دگر سان بود که زندگانی دشوار و مردن آسان بود
 ز دستبرد وبا وز طعنه طاعون به کوی و برزن هر خانه شور افغان بود
 ز بس که مرده به تابوت و تخته می دیدم سرشکم از مژه جاری به سان باران بود
 کسیکه همدم و یار و انیس بود به شب به وقت صبحدمان زیر خاک پنهان بود
 چه از عرب، چه عجم، مرد و زن هزار هزار ز شهر رفته و سرگشته بیابان بود
 هر آنکه ماند در آن شهر گریه بودش کار به جز طیب و به جز قبر کن که خندان بود
 چه گویم آه ز بزاز کرد و کز چلوار اگر بدادی یک ذرع هم پشیمان بود
 ز مرده شور و ز عطار من چه شرح دهم کزین دو تن ملک الموت نیز حیران بود
 نبود هیچ دعا را در آن مکان تأثیر دعا کننده توگفتی دلش چو سندان بود
 به روزدوم سال از نجف به زاری و زار روان شدیم به کرب و بلا ز غم افکار
 درنکوهش قرنطین است

کاش برافتند ز دهر نام قرنطین تا که نیفتد کسی به دام قرنطین
 ز آنکه به دامش من افتاده و دیدم کاهش جان و تن از نظام قرنطین
 محبس حجاج هم نداشته هرگز گرمی و سردی صبح و شام قرنطین
 جور جفا و تحکم خلف آقا باس شدید است در مقام قرنطین
 می کند آن خیره سر ز راه تعصب خون دل اندر نهار و شام قرنطین

ص: ۷۲

ریش سفیدی به آن سیاه دلی نیست در همه خدّام و خاص و عام قرنطین
 از عمر سعد یادگار بمانده است این سگ ظالم به انتظام قرنطین
 من لقبش دادهام ز روی حقیقت مظهر کفر و ابوهشام قرنطین
 شطّ فرات از سرشک گشت لبالب بسکه گریستیم از دوام قرنطین
 واقعه کربلا هر آنکه ندیده است آید و بیند به ازدحام قرنطین
 فیض افندی قرین فوز عظیم است تا که بود در کفش زمام قرنطین
 از پی بگرفتن مجیدی و لیره آید و گوید منم امام قرنطین
 فوز عظیمش همه گرفتن پول است از عرب و از عجم به نام قرنطین (۱)
 در صفت سامره و سرّ من رأی روشن سپیده دم چو ز خورشید شد عیان
 جستم ز جای خویشتن آسوده از غمان از بهر خاک بوس شه دین امام عصر
 بستم ز روی شوق کمر تنگ بر میان با چند تن مسافر و زایر به انبساط
 رفتیم زی جزاینه خرسند و شادمان هم بود فصل معتدل و هم طریق امن
 هم همدم موافق و هم یار مهربان اندر جزاینه برسیدیم بیگزند
 کردیم شکر بار خداوند غیب دان در آن مکان به مرد امینی سپرده شد
 سیم و زر و تجمل آن طرفه کاروان من بنده را که هیچ نبود از منال و مال
 جز اندکی دلم ز ستم بود در امان بشنیده بودم اینکه ز بیداد رهنانش
 بسیار کس نهاده در آن راه مال و جان خانی که بود شهره به تجار بهر خلق
 شد جایگاه و منزل هم پیر و هم جوان
 وله ایضاً

به وحش الله (۲) کوی و شهر حجت ثانی عشر کز فرشته بود در آن جا حشر اندر حشر
 دیده بر در گوش بر فرمان همه افرشتگان

۱- در اینجا ۳۵ بیت شعر در ذم بغداد و بعقوبه بود که به دلیل نازیبایی حذف شد.

۲- مخفف لا او حش الله.

ص: ۷۳

تا برون آید شه و در دست تیغ جان شکر بر در آن شهر بنهادم چو پای از راه شوق
دیدم افزون از بهشت او را جمال زیب و فر می بیاید خلد خواند آن جای را نه سامره
ز آنکه دیدم قدسیان آنجا فزون از حدّ و مر هست در آبش صفا و حسن روی حور عین
هست از خاکش ملایک را طراز بال و پر قبه او نور بخشاید به ماه و آفتاب
گرد ایوانش بود جبریل را کحل و بصر چون بر اهل حاج از رحمت خدای عرش را
باشد اندر روز و شب بر زایران او نظر خاک او را سوی فردوس برین روح الامین
بهر زلف و گیسوی حوران برد شام و سحر هر که فیروزی و نصرت خواهد از پروردگار
از منش بر گوی گردد سوی صاحب بی سپر
مرخصی از حضرت صاحب (ع)

خزّم و شاد سحرگه ز حضور سه امام خواستم اذن وطن با شرف و عز تمام
نه به تن خستگی از ره نه به دل زنگ گنه نه به خاطر غم و آسیب و نه در جسم آلام
با احتبا به تن آسانی و شادی رفتیم تا جزاینه که آن مرد امین داشت مقام
آن چه اندر بر او بود گرفتیم همه آفرین باد به آن مرد نکوکار همام
یک نیازی ز ره مهر بدادیم او را کرد تحسین که چنین است ره و رسم کرام
پس دعا گفت به یاران همگی کرد وداع ما از و خوشدل، از ما شده او شیرین کام
از جزاینه به آسودگی و خورسندی بنهادیم سوی راه عجم یکسره کام
لیکن از واهمه دزد عرب در شب تار خواب در دیده ما غمزدگان بود حرام
چه ره پر خطری بود و چه بیداد گران که ربودندی مهر از فلک آینه فام
در منزل شهبان

سپیده دم آمدیم به منزل شهبان ز خستگی تن دژم شمیده از غم دوان
ز حال خود دم مزن ز مال غافل مشو دلا چو منزل کنی به ساحت شهبان

ص: ۷۴

هزار دزد دغل ستمگر و بد عمل در آن زمین دیدمی شده پی هم روان
 ز زایران چند تن به باد دادند مال همه به هم داشتند ز جور دزد الأمان
 تمام دشت آب بود از آن بماندم شگفت یکی زیاران مرا بگفت کی نکته دان
 به شهروان دخترست ز خیل عثمانیان درین زمین کرده وقف ز جهل، آب روان
 که هر زمانی ز راه رسند زوار شاه به راه جاری کنند مر آب را ناگهان
 که در گل افتند ولای گروه بی دست و پای روان ازو همی شود شادمان
 بگفتم آن دخترک به دوزخش جای باد هزار لعنت برو ز کردگار جهان
 در منزل قزل رباط

از شهروان به وقت سحر با هزار بیم سوی قزل رباط براندم ای ندیم
 وقت ناهار منزل ما شد قزل رباط در آن زمین شدیم به صد خوشدلی مقیم
 لیکن ز شرّ مردم آنجا خیر شدیم کان فرقه راست صبح و مساء، عادت ذمیم
 دزدند بی مروّت و بدخواه و نابکار خونخواره و ستمگر و خیره‌سر و لئیم
 نبود شبی که از ستم آن بد اختران بر اوج چرخ می نرسد ناله یتیم
 در دست دزدها همه دبوسها ز قیر کز ضرب او شود دل بیچارگان دو نیم
 هر یک دونده از پی زایر بسان برق از بهر مال بردن همیان زرّ و سیم
 من تا سحر نخفتم و میگفتمی مدام فریاد رس به خلق تو یا ربّ و یا رحیم
 این فرقه را ز قهر خود اندر حیاتشان برزن به جان شراره‌ای از آتش حجیم
 در منزل خانقی [خانقین]

خانقی شهره اگر در عرب و در عجم است عرب آنجای فزونست، عجم سخت کم است
 همچو بغداد که آبادی او باد خراب شیعیان را به شب و روز ز ستم است
 قطره آب نوشیده کس آنجا به خوشی

ص: ۷۵

ز آن که آمیخته خاکش همه با رنج و غم است این قدر کاوش عشار بود بر زوآر
 کز بیان کردن او مرد سخندان بکم است وای از آن نایب ایران حسن قزوینی
 گر چه نزدیک خردمند وجودش عدم است نتواند بکند دفع ستم از زوآر
 ز آن که از دولت عثمانیه‌اش بر شکم است یار با قافله‌ها لیک شریک است به دزد
 آن دو سر قاف ندانم ز کدامین حشم است ای وزیر دول خارجه معزولش کن
 مایه عزل وی از حضرت تو یک رقم است مشتری شکوه مکن، هیچ مگو، خرم باش
 که غم و شادی با شکر و حنظل بههم است
 در منزل قصر شیرین

به سوی قصر شیرینت دلا روزی گذر باید اگر از حالت فرهاد مسکینت خبر باید
 بین ایوان خسرو را شده از آه او ویران ولیکن این سخن را در دل عاقل اثر باید
 به گیتی هر که خواهد وصل چون شیرین نگارت را همش در خانه نقل می، همش در بدره زر باید
 چو فرهاد آن که او را نیست بر این هر سه فیروزی طمع به گسستنش از وصل یار سیم بر باید
 نباید کوه کن گردد ببايد جان کند از غم ز سیم و زر درخت عشقبازی را ثمر باشد
 دلا گر اندرین عالم بخواهی عشق ورزیدن ترا مانده پرویز گنج بی ثمر باید
 همت چون بارئد باید به مجلس مطربی زیبا هم اندر محفلت معشوق شیرین چون شکر ماند
 فراوان دید فرهاد از فراق عشق شیرین، غم ز نقش طاق بستانت پیرسیدن خبر باید
 غرض نبود به راه عاشقی جز خون دل خوردن بگو عاشق شود آن را که خون اندر جگر باید
 در منزل سر پل

در سر پل ذهاب مکن منزل ای پسر کآنجا بیوفتد خر تو در گل ای پسر
 با مردم مجرب دانا سفر بکن شاید که تجربت بکنی حاصل ای پسر
 در منزلی که هستی باز آی بیار دلی هرگز مشو به رفتن مستعجل ای پسر

ص: ۷۶

کاندر میان ره کند ابر آن چنان نمت کآری برون، خروش و فغان از دل ای پسر
 بشنو نصیحت پدر پیر خسته را تا در سفر خرد شودت کامل ای پسر
 کرا ندانم آنکه که بوده است پیش از این کانجای طاق ساخته و محفل ای پسر
 باران به پای طاق چنان ریخت بر سرم کز گل بیوفتاد مرا محمل ای پسر
 مانند موش آب کشیده شدم به راه گردید عقل از سر من زایل ای پسر
 بالای طاق از یخ و سنگ و نسیم برف شد مشتری به مردن خود مایل ای پسر
 در منزل میان طاق

لرز لرزان و به اندوه تمام به میان طاق مرا گشت مقام
 آتشی کردم و چون گرم شدم بفرستاد برم ابر پیام
 گفت فردا به نثار قدمت ریزم از راه کرم نقره خام
 تا که شکوه نکنی از گل و لای آب را سخت کنم همچو زُخام
 ریش بگرفتم و در پاسخ ابر با دو صد عجز بدادم پیغام
 که به خیر تو مرا نیست امید مرسان شر به من گمشده نام
 ابر از رعد چنان تیزی داد که بلرزید هوای در و بام
 میغ یک سو بشد و برف استاد خوش به جنگل بنمودیم خرام
 آرزو کرد دل ای کاش که بود می که نوشیدمی از وی دو سه جام
 در کردند

معروف به گیتی، همه جا نام کردند است همسایه خورشید در و بام کردند است
 با چشم دل آنجای نظر کن که ببینی تشریف هوا راست به اندام کردند است
 می خوردن عشاق به هنگام بهاران در سایه بید و گل بادام کردند است
 از صبح نشابور دو صد بار نکوتر

ص: ۷۷

در دیده ارباب خرد شام کردند است ای آن که تنت خسته شد از برف ز باران
 آسودگی از رنج به حمام کردند است کاناچا بچه دلاک خوشی دیدم و دلخواه
 گفتند که این سرو گلندام کردند است زر دادم و بر کام دلم خدمت او بود
 گفتا که عطایت به من انعام کردند است سر حد عراق عرب از بیم دلیران
 چون توسن بد خوی فلک رام کردند است کرمانشه با آن همه نعمت که ببینی
 آباد به اعزاز و به اکرام کردند است
 منزل هارون آباد

به آن منزل رسیدم من که هارون کرده آبادش ز بچوکر کلهرها نمی باید کنم یادش
 به خاک و باد او گفתי بدی باشد که من آنجا ندیدم هیچ نیکویی نه از خاکش نه از بادش
 بدانسان در فروش مال جانبازند خلق او که گویی هر یکی را بوده شیطان پیر استادش
 اگر اسبی بود صد ساله سازندش چنان فربه تو گویی کر نژاد رخس رستم مادیان زادش
 یکی اسبی خریدم من به از شب‌دیز پرویزی سوارش چون شدم دیدم بسی سست است بنیادش
 چو از سئش بپرسیدم مرا گفتند سی و چل ولی اهل نظر گفتند از هفتاد و هشتادش
 یکی گفتا مرا کی مشتری! این اسب را بی شک که طوفان برون آورده نوح از شط بغدادش
 ز یاران من آنجا یک نفر بخرد یا بویی بماند از قافله واپس نمیدانم چه افتادش
 میفکن اندر آنجا بار، بیغوله است ایوانش مکن آنجای گه منزل که ویران است آبادش
 منزل ماهی دشت

فریاد ز ماهی دشت کاناچا گل بسیار است افتاده به گل آنجا صد قافله با بار است
 گه برف و گهی باران بر فرق سر یاران ای وای بر آن کس کو بی موزه و دستار است
 گویی تو که با خاکش بسرشته سریش و قیر از گل نتواند خواست مردی که گرانبار است
 خلقش علی الهی هستند و ازین دعوی هر کس که خردمند است ز آن طایفه بیزار است (۱)

ص: ۷۸

از ره نرود هرگز با وسوسه شیطان اندر پی آن فرقه آن را که خدا یار است
در ورود کرمانشاه

خوشا به روز ورود بلاد کرمانشاه که بر گذشت سر مشتری ز تارک ماه
دلم ز دیدن یاران و دوستان قدیم قرین شادی و عیش آمد و رفیق رفاه
عجب دیار پراز نعمتی بود کآنجا بلای قحط و غلا هیچ گه نیافته راه
چه یک فلوس دهی بری نان خورش دگر گرسنه نگردی به مدت یک ماه
ز فر مقدم و از عدل حشمت الدوله که کرد گارش دارد ز حادثات نگاه
شده ولایت کرمانشهان چنان آباد که با بهشت زند بر نیاز و نعمت و جاه
مرا به نزد خود آن شاهزاده والا بخواند و برتر یام داد از همه اشباه
به یک قصیده که اندر حضور او خواندم عطا نمود به این بنده اشرفی پنجاه
همیشه باد به فرماندهی و بخت بلند معین و یاور بادش همیشه عون الله
در منزل بیستون

کاشکی بیستون نبود آباد گندی از تیشه‌اش ز بن فرهاد
گر چه سر منزل فرحناکی است از هوایش روان غمزده شاد
لیک بسیار بد گذشت به من که به صد نامه شرح نتوان داد
راست گویم به نیم شب گفتمی زمهریرش سرشته‌اند به باد
دادم اندر بهای هیمه تر تا دم صبح زر و سیم زیاد
هیچ از آتشش نگشتم گرم لعن بادا بر آن خراب آباد
بامدادان چو گشت نوبت بار بر کشیدم ز جان و دل فریاد
گفتم ای هم‌هان زمن این بیت بنوشید و بسپرید به یاد
... رندان به سبب خسرو

ص: ۷۹

..... شیرین رندان باد (۱)

در منزل کنگاور

گر دزد دغل خواهی روی آر به کنگاور کان قصبه پر دزد است، شیطان به همه یاور
 رو از دگری می پرس از شومی آن منزل بر این سخنان من گر نیست ترا باور
 تا بر تو شود پیدا دعوی من شیدا از پای برندت کفش، دستار کلاه از سر
 دزدان قوی چنگند آنجای به هر گوشه خاصه ز لرستانی وز ایل خزل یک سر
 در چشم نیاید خواب از بیم در آن منزل از بس که هیاهوی است از اکبر و از اصغر
 در راسته بازارش بنشسته ز هر ملت فرقی ندهد دانا از مؤمن و از کافر
 یک قصر بدیدم من از سنگ و شده ویران کاندرا صفت مدحش عاجز شده دانشور
 گفتند بنای او از دختر نمرود است کش پایه نهاده بود بر تارک دو پیکر
 گر صدق بیان من، خواهی به عیان بینی رو کن سوی کنگاور آثار ورا بنگر

در منزل فرسج

زی فرسج چون ز کنگاور فرو بستیم بار دست و پای من برفت از برف و از سرما ز کار
 خود تو گفتی اندر آن صحرا نسیم زمهریر هر زمان آید به رویم از یمین و از یسار
 هیچ کس را دم زدن یارا از آن سرما نبود الأمان ز آن باد و سردی دوستاران زینهار
 تا مگر زودی به منزل ز آن بیابان در رسیم همهران را چشم همچون برف شد از انتظار
 گاه گریه، گاه ناله، گاه فریاد و خروش شیخ و شاب و پیژ برنا از صغار و از کبار
 از هوا میآمدی چون آرد از غربال برف از زمین هی آب میجوشید، چون دریا کنار
 مرکبان مانده کشتی روان بر روی آب تا به منزل در رسیدیم و بیفکنیدیم بار
 همیشه بسیار آتش کرده و گشتیم گرم بعد از آن هر یک نهاده دیگ خود بر روی بار
 شام چون آماده شد خوردیم و خفتیم و سحر خواستیم از جای از بهر دو گانه کردگار

۱- در اینجا هشت بیت نازیبا در باره شهر صحنه حذف گردید.

ص: ۸۰

در منزل ننهج

ننهج ملک ملایر چو بهشت عدن است آب و خاکش به صفت راحت جانست و تن است
 مردمانش همه بسرشته ز مهرند و وفا هر یک از عقل و خرد رتبت صد انجمن است
 گلستانی که بود شیر علیخان میر اندرو محفل آسایش اهل سخن است
 از بر شاخ و گل و بر سر سرو سمنش بلبلان نغمه سرا فاخته‌هاش چنگ زنت
 پسرانش همه غلمان وش و حورا نسبند دل من در خم زلف همگی مرتهن است
 همه طناز و شکر بوسه و شیرین دهندند خاصه آن مه که خجل از لب ولعلش لبن است
 زلف از روی چو یکسوی کند پنداری گل به خروار بود عنبر سارا به من است
 دل من شیفته هیچ نگاری نشود تا که آن شاهد شکر لب معشوق من است
 دوستی من و اوی حسد جور رقیب مثل خسرو و شیرین و غم کوهکن است
 در منزل دیز آباد

هزار داد ز سرمای راه دیز آباد درست گفتمی کز زمهریر آید یاد
 شدیم دور ز خاک ننهج چو یک فرسنگ تمام خلق ز سرما شدیم در فریاد
 زبان به کام همه کاروانیان افسرد چنانکه رفت جواب و سؤالشان از یاد
 گهی ز میغ بشد تار جامه‌ها پر پر گهی ز صولت سردی دماغها پر باد
 نعوذ بالله از آن راه سخت دور و دراز چنانکه فرسخ هفتش بدیده بد هفتاد
 خوشا هوای بهاران و فصل تابستان که هر مسافر در کوه و دشت باشد شاد
 ز سبزه بستر بالین کند بخشید خوش به زیر سایه سرو و صنوبر و شمشاد
 اگر رفیق موافق به هم رسد به سفر در آن سفر همه جا، داد عیش باید داد
 غرض به فصل زمستان سفر سقر باشد نصیب هیچ مسلمان پا برهنه مباد

ص: ۸۱

در منزل ساوه

چون سوی منزل ساروق سحر رو کردیم بی نگار ننهجی یاد ز یارو کردیم
 برسیدیم به منزل چو گرفتیم آرام یاد معشوق شکر بوسه خوشخو کردیم
 مژده دادند که آمد پسری سیم سرین سر راهش ز وفا با مژه جارو کردیم
 خستگی داشت دل غمزده ز آن راه دراز رفع آن خستگی از کشمش و گردو کردیم
 از رعایا یکی آمد به بر ما بنشست کاو سر پشت وی از دسته پارو کردیم
 تا شبیخون نکند برسر ما لشکر غم گرد خود ز آتش می قلعه و بارو کردیم
 چون بخوردیم دو سه جام از آن جوهر رز ورد دیرینه خود را همه دارو کردیم
 یک برادر که به کرمانشه از ما ببرید مست گشتیم بسی یاد برارو کردیم
 صبح خورشید نیاورده برون از سر کوه سوی ایوان سیاوش همگی رو کردیم (۱)

در منزل جهرود

خوشا هوای فرح بخش ساحت جهرود که از نسیمش خیزد شمیم عنبر و عود
 به باغ و راغش بنگر دمی به دیده دل اگر بخواهی دیدار جنت موعود
 ز شاخ سرو گلش هر شبی به گوش آید خروش و ناله بلبل چو نغمه داود
 تمام مردم آن قریه سبط پیغمبر حبیب بار خداوند احمد و محمود
 خدای را غرض او بود ز آفرینش خلق که باغبان را میوه است از شجر مقصود
 چو گشت منزلم آن قریه بهشت مثال ز بهر تهنیتیم بخت گفت عز و ورود
 به خانه خواهی این بنده یکتن از سادات کمر به بست و بکرد آنچه خواستم موجود
 ز روی مهر و محبت چو بود خدمت او ازو فراوان گردید خاطر م خوشنود
 اگر بخواهی در آن زمین تن آسایی سراغ خانه او کن دمی چو در جهرود
 در صفت قم است

۱- در اینجا نه بیت نازیبا در باره سیاوشان حذف گردید.

ص: ۸۲

ای حرم کبریا حریم تو در قم چرخ نگفته است با مقیم درت قم
 زیر پی زایر تو خار نماید نرم چو استبرق و لطیف چو قاقم
 نخله مریم چو چوب خوابگهت نیست شاخه طوبی کجا و شاخه هیزم
 شیعت جدّ تو چون سلام تو گویند جدّ تو شان گوید السلام علیکم
 زایر از درگه تو بازگراید ورداً فی جیبه والسافی الکم (؟)
 عیسی در مهد بهر پاکی مریم کرد گر از قدرت خدای تکلم
 نیز تراور نبی ستوده به پاکی یزدان در آیت لیدهب عنکم
 چون تو به نزهتگه بهشت خرامی حوا جستن نیارد از تو تقدم
 حوران از یکدگر شکر برابند چون تو کنی در بهشت عدن تبسم
 در منزل پل دلاک

چون رسیدیم در پل دلاک بشدیم از فراق قم غمناک
 ۸۰ مسألت در زیارتش کردم تا نماید نصیب ایزد پاک
 به یکی حجره آمدیم فرود تخت کردیم نشاء تریاک
 آنکه از سیم تلگراف سخن گفتم آنجای با مه افلاک
 گفت ماه فلک به پاسخ من مشتری ای سخنور چالاک
 حال نزدیک ری رسیدستی نامهای کن روان به پاکت دلاک
 ناگهان بانگ الرحیل به گوش آمد از قافله به ناله راک
 زود جستم ز جای و توشه راه چست بستم ز مهر بر فتراک
 شربه آب من شکست آنجا تشنگی شد نصیب این بیباک

ص: ۸۳

در منزل حوض سلطان

مرا حوض سلطان چو آید مقام کشیدم ز آب خنک انتقام
 بخواندم یک اخلاص با فاتحه به خورسندی روح صدر کرام
 که آنجا یکی بر که دلپذیر ازو یادگار است بر خاص و عام
 چنان تشنه گشتم به راه کویر که خشکیده آمد زبانم به کام
 مباد ای گروه مسافر نهید در آن راه بی شربه آب کام
 که تفّ هوا تابش آفتاب کند بر شما زندگانی حرام
 فروشد درین راه بهرام گور میان کویر و ازو ماند نام
 کنم شکر یزدان که رنج سفر به پایان رسید و شد اقبال رام
 خوشا حال آنان که در راحتند همه در حضر صبحدم تا به شام
 در منزل کناره کر

کناره کر مرا گشت چون مقرّ جلال بیامدند همه دوستان به استقبال
 به تندرستی من تحفهها بیاوردند ز نقل و قند و لباس و ز نعمت وز مال
 یکی بخنده فرو ریخت تُنگهای شکر یکی ز گریه بیفشاند عقدهای لئال
 یکی بگفت که ای کاسته تن از محنت به بحر و بر بگو بر تو چون گذشت احوال
 جواب دادم ایزد بود گواه رهی که پیش دیده من بودهاید در همه حال
 چو مکه و چو مدینه چه کربلا چه نجف دعا نمودمتان بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ
 اگر چه دیدم و بردم ملال و رنج زیاد ولی خیال شما بود رفع رنج و ملال
 به وقت سعی و طواف و به مشعر و عرفات سؤال من همه این بود ز ایزد متعال
 که دوستان مرا ای خدا چنین توفیق بده به دوستی و حرمت محمد و آل
 در صفت حضرت عبدالعظیم (ع)

ای همایون بارگاه خسرو عالی نسب با هوای باغ خلدی با شکوه عرش رب

ص: ۸۴

خوابگاه آن درخشان اختری کز نور او روشن و تابنده باشد مهر و مه در روز و شب زاده زهرا و حیدر حضرت عبد العظیم خسرو ملک عجم شاهنشاه دین عرب زائران را در حریمت از ره معنی طواف چون طواف قدسیان باشد به گردش عزّ رب فرش درگاه تو را روح الامین گسترده پر کز غبارش زیب تاج خسروانی شد عجب ای خدیو خطّه امکان که باشد حبّ تو کامرانی را اساس، رستگاری را سبب این خبر قول امام است این که طوف مرقدت هست چون طوف حریم پادشاه تشنه لب هر که را از معصیت تاریک گردد چشم دل گردد از این خاک درگاه تو بینایی طلب از تولّای تو خواهم ایزد اندر روز حشر مشتری را سر به تن از مغفرت پوشد سلب ورود طهران است

این نه طهران و نه آن شهر که دیدم پیرار چون ز بهر سفر مکه فرو بستم بار رفتم و سیر جهان کردم و برگردیدم بینم اکنون که به این خلق دگرگون شده کار پسران جمله بزک کرده به مانند عروس که ز آرایش مشاطه شود طرفه نگار جامهها در بر هر ساده نه اطیش و پردیس خاصه با فروجسته برون از شلووار بسته اندی همه قداره خرامان با ناز از چپ و راست درین زیر سپهر غدار خوبرویان فرنگی همه با همسر خویش دست بر دست به هر برزن کوی بازار بهتر از لندن و پاریس شده دارالملک از دلارایی و از خوبی سرباز و سوار هر خیابان چو گلستان ارم خزّم و سبز ز گل و سنبل و ریحان و فراوان اشجار قهوه خانه، بسی از هر طرفی ساختهاند نه یکی نه ده و نه صد که فزونتر ز هزار ای بسا کوزه نارنج و ترنج و گل یاس به لب برکه هر قهوه نهاده به قطار سر هر راهگذر محتسب استاده پولیس گفت منت آمده بر جمله ایشان سالار عیسوی گشته تو گویی همه مردم ری

ص: ۸۵

نام از اسلام نمانده به صغار و به کبار فرقه سیم سرین یاور و سرهنگ شده
 به میان بسته بمانند کشیشان زنا همگی را به سر دوش علامات نشان
 بافته از زر و خطی به میان مسطروار آن یکی گوید هستم ز نظام گرنل
 این دگر گوید اطریشم از تاج تبار همچو من از پی شان ساده پرستان فقیر
 به گروگان همه را دست و ز غم خ ... فشار چند و چون همگی از عشرات است و مات
 نرخ آن حلقه که بودی دو هزار و سه هزار من دلخسته که برگشتهام از این ره دور
 چه کنم آنکه نباشد به کفم یک دینار باید از بهر چنین کار روم گیرم زر
 از ملکزاده نیک اختر پاکیزه شعار

سفرنامه منظوم حج مختصرمختصری از سفرنامه در تحمید پروردگار به توفیق یافتن حاجی مشتری به مکه معظمه
 ای نام تو با هزار اعزاز بر نامه کائنات آغاز
 گردنده بحمد تو زبانهاست زنده به سپاس تو روانهاست
 هر ذره ز ماه تا به ماهی دارند به وحدت گواهی
 پاکی و منزّهی ز هر عیب دانای رموز عالم غیب
 بیرون صفتت ز چند و چون است اندیشه ز دانشش [کذا] زبون است
 من بنده به صد هزار تقصیر حمد تو کند چگونه تقریر
 آن به که به عجز خود بکوشم تا خلعت مغفرت پیوشم
 در مصمم شدن به سفر حج
 ای چاره درد خسته بالان فریاد رس فسرده حالان
 آن را که شکسته باشدش دل آنجا بودت مقام و منزل

ص: ۸۶

چون هست من خطاکار دارم دلکی شکسته هموار
خواهم ز تو ای خدای ذو المن اصلاح پذیرد این دل من
بر سر بودم هوای کویت پایی که قدم نهم به سویت
چون از زر و سیم و از بضاعت بر بنده تو دادی استطاعت
باید که به عزّ و کامرانی در خانه خود مرا بخوانی
تا درنگرم طواف ابرار اندر حرم تو ای جهاندار
در سپاس و شکر پروردگار از سلامت رسیدن به جده
ای نام مقدّست دمادم آسایش جان خلق عالم
از فضل تو ای مهیمن پاک بگذشت سرم ز اوج افلاک
توفیق رفیق و یار من شد عون تو نگاهدار من شد
گز صدمه بزّ و دشت و کوهسار وز لطمه موج و بحر خونخوار
ایمن شده و به جده خرسند من باز فکندم ای خداوند
یا رب برسان مرا ز اکرام در سعديه از برای احرام
که احرام ببندم و به تشویر [خجالت، ریاضت] از بر فکنم لباس تقصیر
در شکرانه رسیدن به سعديه و مُحرم شدن
الحمد از ره ارادات در سعديه یافتم سعادت
از فال خوش و دل منور با مشتری فلک زدم بزّ
آن دم که ز شوق بستم احرام گشتند فرشتگان مرا رام
دادند به صف خویش راهم وز نامه سترده شد گناهم
لیبک زنان و حمد گویان با حاج شدم به کعبه پویان
اندر شب تار دیده من

ص: ۸۷

گردید ز خاک مکّه روشن در اوّل بامداد هنگام
 در برزن و کوی او زدم گام از باب سلام شاد و خرم
 رفتم سوی خانه معظم از شوق گهر به مژه سفتم
 با کعبه به صد نیاز گفتم
 خطاب در ستایش حرم کعبه است
 ای خانه معجز و کرامات با قدر جلیلی از مقامات
 بگذشته ز عرش پایه توسّت جنات به زیر سایه توسّت
 ارکان تو هست و بوده هر دم مسجود چهار رکن عالم
 آید حجرت به دیده از دور مانند سواد دیده حور
 تابد روی آیت الهی تو آب حیات از سیاهی
 هر رشحه ز زمزم تو خوشتر ای کعبه ز سلسبیل و کوثر
 من بنده چه گویم از صفات وز رفعت و جاه و این ثبات
 بهر شرف ای سرای دادار گردید تو را خلیل معمار
 تا در تو چنان که گوهر است کان آید به وجود شیر یزدان
 صهر نبی و ولی مطلق در هر دو سرا خلیفه حق
 بر دوش رسول پای بنهاد در بت شکنی بداد او داد
 گر تیغ دو پیکرش نبودی کس لفظ شهادت کی شنودی
 مقصود خدا ز خلق عالم او باشد و آل او مسلم
 در شکرانه به جا آوردن عمره و حج و دعا شاه
 ای پاک و بزرگ کردگارم من شکر تو را چسان گذارم
 کز عمره و حج چو فتم کام اندر دو جهان شدم نکونام

ص: ۸۸

با آن که ز جرم شرمسارم امید قبولی از تو دارم
 بپذیر طواف من بهر آن خاصه ز برای شاه ایران
 سلطان سریر عزّ تمکین خورشید ملوک ناصرالدین
 پیروزی و کامکاریش ده صد قرن تو شهریاریش ده
 به شکرانه اتمام حج و شرفیابی مدینه طیبه و رسیدن به نجف اشرف:
 الحمد که از موهبت قادر متعال در کعبه به خوبی به سر آمد همه اعمال
 در آخر ذی حجه ز بطحا سوی یثرب مانند افروخته گشودیم پر و بال
 دیدیم بسی وادی پر فتنه و رهزن وز قافله حاج تلف گشت بسی مال
 در شهر مدینه چو رسیدیم برآمد ما را همه زان تربت طیب همه آمال
 یک هفته ز طوف حرم سید لولاک بودیم شب و روز چو اوتاد و چو ابدال
 وانگه به بقیع از حرم پاک ائمه بشکفته دلی بود مرا در همه احوال
 آن گاه به راه جبل و دشت خوش نجد شد پی سپر آن قافله با فرخی فال
 سه ماه سپردیم بسی دشت خطرناک از بیم عنیزه تن و جان در غم و زلزال
 در خاک نجف چون برسیدیم تن آسان یک سر برهیدیم ز آشوب و ز احوال
 هر که بگذارد قدم ای دل به صحرای نجف روز محشر ایمن است از ناله و آه و اسف
 شکر یزدان را که بعد از حج مرا توفیق داد تا کشم در دیده خاک در گه شاه نجف
 صهر پیغمبر امیرالمؤمنین حیدر که هست باعث ایجاد عالم مایه بزّ و لطف
 تا ز طاق کعبه سازد سرنگون اصنام را بر نهاد او پای بر کتف پیمبر از شرف
 لوحش الله [مخفف: لا او حش الله] بارگاه او که عرش کبریا
 بر فراز قبهاش اندر طواف است از شعف تا قبار در گهش رویند بهر افتخار
 صد هزار افروخته اندر آستانش بسته صف ای که هستی غرق دریای معاصی و گناه

ص: ۸۹

روی بر درگاه حیدر کن ز دوزخ لاتخف در حریم او ز سر باید قدم سازند خلق
تا نگردد در جهان عمر گرامی شان تلف هست جای منکرانش جمله در قعر جحیم
در جنان جای محب اوست در اعلیٰ غرف
این منقبت در حرم مطهر مولای متقیان، هنگام تحویل حمل و عید روز عرض شد
تبارک الله از این بارگاه عرش مثال که جبرئیل امین است حاجبش مه و سال
به عرش دادم از آن روی نسبتش که مدام به این حریم بود روی ایزد متعال
دگر بهشت برین خانمش عجب نبود که از بهشت فزون باشدش بها و جمال
بهشت شاید اگر مرا سپاس آرد چو گفتم این حرم او را بود نظیر و همال

تحلیلی بر یک سفرنامه حج

غلام عباس فدایی

آدمی در طول عمر خویش ممکن است بارها سفر کند و از جایی به جایی یا از شهری به شهر دیگر برود و هدفش در این آمد و رفتها، گردش و تفریح یا تغییر روحیه باشد و کم هستند افرادی که در سفرها وقایع و رخدادها یا مکانهایی که در مسیر دیده‌اند را با تمام جزئیاتش ثبت و آن را به دیگران ارائه کنند. شاید دیگران تمایلی به شنیدن یا خواندن چنین خاطراتی نداشته باشند اما اگر سفر، سفری معنوی باشد و شخص مسافر هجرت معنوی کند؛ مثلاً سفرش به خانه خدا یا اماکن مقدس شیعیان باشد، وضعیت تفاوت می‌کند. بسیاری مشتاقانه این سفرنامه را مطالعه می‌کنند تا مکانهای زیارت شده را بشناسند و هرچه نکات ارائه شده ریزتر باشد و به جزئیات بیشتری پردازد، اشتیاق برای مطالعه آن بیشتر می‌شود و همچنین موانع و مشکل سفرنامه و ضبط وقایع و رخدادهای تلخ و شیرین مسافرت برای دیگران جذاب و دلپسند است. تفاوتی نمی‌کند که نویسنده مرد باشد یا زن و مطالب نوشته شده، نثر باشد یا نظم.

سفرنامه‌های حج، میراث مکتوب برای ما مسلمان است. با خواندن آنها، از وضعیت راه‌ها یا اترافگاه‌ها، چگونگی حج‌گزاری در زمان نویسنده و ... آگاه می‌شویم.

هدف من از این نوشته، آن نیست که گزارش حج نویسنده را باز نویسی کنم و دیگران را از چند و چون سفر حج نویسنده آگاه سازم، بلکه هدفم این است که نوشته حج‌نامه منظوم انتشار یافته در فصلنامه «میقات حج» شماره ۶۳ را بیشتر بشناسانم. مطلب یاد شده که در عنوان «حج در آینه شعر و ادب فارسی» آمده، نویسنده محترم اشاره کرده است که تنها یک نسخه از این حج‌نامه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود و به زمان و تاریخ برگزاری حج و جنسیت نویسنده پرداخته است؛ زیرا ناظم در هیچ جای سفرنامه از خود نام نبرده است.

با مطالعه متن چاپ شده و با استفاده از قرائن موجود در شعرها، به نظر میرسد ناظم یک زن ایرانی و داری مذهب شیعه است و به دلیل حُجب و حیا و مرسومات آن زمان، از بردن نام خود پرهیز کرده است. او در بخشی از مثنوی خویش آورده است:

الهی به حق وصی رسول نماند تنی زان گروه جهول

نه لشکر بماند نه عسکر نه شاه شود وارث تختشان، شاه ما

جهان جمله گردد به آیین ما بده فتح بر ناصر دین ما

به نظر می‌رسد که ناظم، وابسته دربار ناصرالدین شاه بوده و یا دست کم کسی بوده که در پایتخت زندگی می‌کرده است و چون زنها از معرفی خویش در گذشته ابا داشته‌اند، او نیز خود را معرفی نکرده است.

دلایلی که می‌توان از آنها استفاده کرد ناظم یک زن شیعه ایرانی بوده، به صورت زیر بیان می‌گردد:

ص: ۹۱

۱- هنگامیکه کاروان به نجف می‌رسد، وی بعد از شرح زیارت نجف، در بخشی از دعایش می‌گوید:

ز تو خواهم ای شاه با اقتدار به محشر نباشیم ما شرمسار

رسانی تو بی‌رنج و بی‌واهمه کنیزان خود را بر فاطمه

به کار بردن واژه «کنیز» برای خود، نشان می‌دهد که شاعر زن بوده، زیرا اگر مرد بود، به جای کنیز از واژه «غلام» و یا کلمات دیگر استفاده می‌کرد.

۲- از نوشته‌های شاعر سفرنامه چنین بر می‌آید که آن سفر، سفر نخست نویسنده است.

شکر الله بخت با ما یار شد طالع خوابیده‌ام بیدار شد

از تفضل‌های ربّ بی‌نیاز عقده‌ها از کارها گردیده باز

بار حج بستیم در روز سعید دل نهاده اندر آن راه بعید

ولی هنگامی که در منا اعمال انجام داده و قربانی کرده و سپس رمی جمرات نموده، می‌گوید:

رسیدیم به خیمه در آن خستگی گرفتیم ناخن به آهستگی

در اینجا سخن از تراشیدن سر و ریش به میان نیامده، در صورتی که در سفر اول بنا بر احتیاط واجب مردان بایستی سر بتراشند (حلق

کنند) و در سفرهای بعد تقصیر نمایند؛ یعنی قسمتی از موی سر و ریش یا ناخن را بگیرند.

در زمان سراینده مثنوی، مردم در تمام ایام سال به دلیل گذاشتن کلاه یا عمامه بر سر، موی خویش را کوتاه می‌کردند و در ایام

حج نیز ابایی از تراشیدن سر و یا صورت نداشتند و شاعر تنها به گرفتن ناخن اشاره کرده که این خود می‌تواند دال بر زن بودن

شاعر باشد.

۳- هنگامیکه بعد از پایان اعمال به مکه بر می‌گردند و دو روز مانده عید غدیر است می‌گوید:

رسیدند به مکه گرفتند بار که تا چون شود گردش روزگار

دو روز دیگر روز عید غدیر فکندیم سر چون کنیزان به زیر

که در اینجا نیز برای معرفی خویش، از واژه کنیز استفاده کرده است.

۴- بعد از زیارت منزل حضرت خدیجه، برای خویش و همراهان، اینگونه دعا میکند:

گدایان خود را کنی یک نظر نماند به ما هول محشر دگر

کنیزان خود را رهایی زغم به زهرای اطهر دهیمت قسم

واژه «گدا» برای عموم است و شامل زن و مرد می‌شود، ولی لفظ «کنیز» فقط برای زن به کار می‌رود و در صورتیکه شاعر مرد بود،

در اینجا باید از کلمه «غلام» استفاده می‌کرد.

۵- شاعر آنگاه که به کنار ضریح زهرا (س) (که در آن زمان ضریح داشته) می‌رود، شعری برای همدردی و عرض تسلیت چنین

بیان می‌دارد:

زدیم بوسه بر آستان رسول برفتیم بر قبر پاک بتول

در آنجا ضریح شریف بتول بود زینت قبر پاک رسول

سر زخم بر زینت زاری کنم با تو بنشینم عزاداری کنیم

مرسوم است که زنان در کنار هم مینشینند و با تشکیل حلقه، با هم عزاداری میکنند.

۶- پریشان کردن مو، از نشانه‌های عزاداری زنان بوده و درباره جنگ اُحد چنین بیان می‌کند:

صفیه به همراه خود برگرفت به زاری همی ناله از سرگرفت

به همراه چندی دگر از زنان چو انجم به دور مه آسمان

برفتند یکسر پراکنده مو نهادند به دشت اُحد جمله رو

شاعر وقتی به دمشق می‌رسد، چنین توصیفی برای خود میکند:

دلی پر ز ماتم پراکنده مو به سوی خرابه نهادیم رو

۷- درهنگام طواف، شاعر از گروه و همراهان دور می‌افتد و بلافاصله دچار وحشت می‌شود:

همه همراهان گم شدند از نظر نمانده به من تاب و طاقت دگر

زمین داغ سرگشته راه عبور نه راه طواف و نه جای مرور

در چنین مواردی، یک مرد بدین سرعت دچار وحشت از تنهایی و گمشدن همراهان نمی‌شود.

با مطالبی که در بالا بیان داشتیم، می‌توان گفت سفرنامه یاد شده را یک بانوی حاجیه سروده و می‌توان آن را در شمار کارهای

زنان به حساب آورد.

حاجیه مهر ماه خانم عصمت السلطنه دختر فرهاد میرزا

غلامعلی دیانتی

چندین سال پیش سفرنامه حج دختر فرهاد میرزا را در اختیار فصلنامه «میقات حج» قرار دادم که در شماره ۱۷ آن مجله منتشر گردید. این سفرنامه از آنجا که نوشته یک زن فرهیخته قاجاری است، آن هم فرزند کسی مانند فرهاد میرزا، جالب و خواندنی است.

در مقدمه سفرنامه حج دختر فرهاد میرزا نوشته بودم که از وی خبری ندارم. اما اکنون یادداشتی از طرف آقای غلامعلی دیانتی، توسط حاج آقای قاضی عسکر به دستم رسیده که حاوی اطلاعاتی در باره این زن است. برای این که زحمات ایشان منعکس شود و خوانندگان فصلنامه در جریان مطالبش قرار گیرند، آن را در اختیار آن مجله قرار می‌دهم و در آخر از ایشان به خاطر زحمتی که متحمل شده و دقتی که داشته‌اند، سپاسگزارم. «رسول جعفریان»

حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، پسر پانزدهم عباس میرزا، نایب السلطنه بود که در تاریخ ۲۵ ذی‌قعدة ۱۳۰۵ هـ. ق. در سن ۷۲ سالگی در تهران از دنیا رفت و جنازه‌اش را در مقبره خانوادگیاش، که در شهر کاظمین ساخته بود، دفن کردند. وی از رجال نامدار و فاضل و با سواد خاندان قاجار بود و تألیفات زیادی داشت؛ به ویژه سفرنامه مکه اش در سال ۱۲۹۲ معروف و مشهور است و به کوشش مجد طباطبایی به چاپ رسیده است.

همسر فرهاد میرزا حاجیه «جهان آرا خانم» دختر شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاه (پسر بزرگ فتحعلی شاه) دختر عموی فرهاد میرزا بوده که او را همراه خود به مکه هم برده است. وی در روز شنبه، دهم شوال ۱۳۰۱ ق. در سن ۶۶ سالگی در تجریش تهران فوت کرد.

فرهاد میرزا معتمد الدوله دو فرزند پسر و سه دختر به نامهای عصمت الدوله، حرمت الدوله و شمس السلطنه داشت.

۱. سلطان اویس میرزا احتشام الدوله متولد ۱۲۵۵ ق. پسر بزرگ او بود. وی داماد عموی خود سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بود و در سال ۱۳۱۰ ق. پس از دو ماه ابتلا به بیماری یرقان درگذشت و جنازه‌اش را در کنار پدرش در کاظمین به خاک سپردند.

۲. عبدالعلی میرزا (احتشام الدوله ثانی و معتمد الدوله ثالث) فردی فاضل، با سواد، شاعر و تخلص او «عبدی» بوده است.

دختر بزرگ فرهاد میرزا معتمد الدوله «مهرماه خانم» عصمت السلطنه نام داشت.

«محمد شاه، در آخر عمر، نسبت به فرهاد میرزا کمال محبت را داشت و برای آنکه تقویتی از عباس میرزای نایب السلطنه ملک آراء نماید و حامی بعد از خود برای او تهیه کند، شاهزاده «مهرماه خانم» عصمت السلطنه دختر بزرگ فرهاد میرزا را نامزد پسر خود عباس میرزا کرد که نظر به وقوع فوت محمد شاه (۶ شوال ۱۲۶۴ ق.) و رسیدن «ناصر الدین شاه» به سلطنت و مغضوب شدن عباس میرزا و تبعید او به عتبات عالیات، این فکر جامه عمل پوشید.» (۱)

عصمت السلطنه در مدت عمرش سه شوهر کرد؛ شوهر نخست او میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی، شوهر دومش میرزا موسی وزیر لشکر پسر میرزا هادی آشتیانی و شوهر سومش میرزا عبدالوهاب خان شیرازی بود. نامبرده از شوهر اول و دوم فرزندان داشت لیکن از آصف الدوله فرزندی نیاورد.

شرح حال مختصر شوهران عصمت السلطنه:

۱. میرزا محمد مستوفی، قوام الدوله، پسر میرزا محمد تقی قوام الدوله آشتیانی، زمانی از مستوفیان درجه یک و از رجال سرشناس ایران بود. در سال ۱۲۶۵ ق. وزارت و پیشکاری حمزه میرزا حشمت الدوله در آذربایجان را عهده دار شد و در سال ۱۲۶۸ ق. میرزا

محمد ملقب به قوام الدوله گردید و در سال ۱۲۷۲ ق. پیشکار فریدون میرزا پسر پنجم عباس میرزا در خراسان شد و وزارت قوام الدوله تا حدود سال ۱۲۷۶ ق. یعنی تاریخ شکست افتضاح آمیز مرو به طول انجامید؛

۱- شرح حال فرهاد میرزا، ص ۲۰۸

ص: ۹۳

ی

عنی در سال ۱۲۷۵ ق. حمزه میرزا حشمت الدوله به استانداری خراسان منصوب شد و حدود شصت هزار نفر از پیاده و سوار تخمین زده‌اند به فرماندهی حشمت الدوله برای جنگ با ترکمنها و دفع آنان از راه سرخس به طرف مرو حرکت کردند و حشمت الدوله فرمانده کل قوا به بهانه اینکه من در عقب اردو برای تهیه مهمات و تجهیزات و فرستادن نفرات کمکی میمانم، میرزا محمد قوام الدوله را برای فرماندهی لشکر فرستاد، آقا میرزا محمد مستوفی هم پذیرفت و رفت و این فرد بی اطلاع از اصول نظامی، سبب شد قوای ایرانی به سختی شکست خورد و حدود سی هزار نفر به کلی تلف شدند و پس از شکست و رسوایی مرو، تقریباً تمام کاسه و کوزه‌ها به سر قوام الدوله شکست و او را با یک وضع بسیار فجیع و مفتضحانه‌ای به تهران وارد کردند و این کار هم بیشتر برای این بود که ناصرالدین شاه می‌خواست جواهرات و نقدینه‌های که خود و پدرش در مأموریتها به دست آورده بودند، از او بگیرد.

قوام الدوله پس از دو سال که با خفت و شرمساری زیاد بیکار و خانه نشین بود، به وسیله تقدیم پیش کشی و وساطت میرزایوسف مستوفی الممالک در نزد شاه، در سال ۱۲۷۸ ق. وارد کار شد و معاونت حکومت اصفهان را تا سال ۱۲۸۰ ق. در دست داشت و در سالهای ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ ق. به پیشکاری حکومت فارس منصوب شد و بعد به تهران احضار گردید و در سال ۱۲۸۳ ق. به سمت وزارت گمرکات انتخاب شد. قوام الدوله در محرم سال ۱۲۹۰ به مرض محرقة در تهران درگذشت. (۱)

ظاهراً قبر قوام الدوله در قم است؛ زیرا عصمت السلطنه در راه بازگشت از سفر مکه، وقتی وارد قم شده، نوشته است: «عصر چهارشنبه، سوم شهر رجب المرجب ۱۲۹۸ ق. به حرم مشرف گشته، بعد از زیارت، سر مقبره مرحوم قوام الدوله رفته، آنجا نشسته مشغول تلاوت قرآن و گریه بودم، صبح پنجشنبه چهارم شهر رجب المرجب (۱۲۹۸ ق.) مجدداً به حرم مشرف شده، سر مقبره مرحوم قوام الدوله رفته، مراجعت کردم.» (۲)

۲. میرزا موسی وزیر لشکر پسر میرزا هادی آشتیانی بوده و در سال ۱۲۹۰ ق. که میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی وزیر محاسبات به مرض محرقة درگذشت، میرزا هدایت آشتیانی (پدر دکتر مصدق) که در سال ۱۲۹۸ ق. وزیر لشکر شده بود، به جای وی با لقب وزیر دفتر رییس دفتر استیفا (وزیر دارایی) شد و وزارت لشکر به میرزا موسی آشتیانی، که با قوام الدوله و میرزا هدایت نبیره عمو بود، رسید. در سال ۱۲۹۸ ق. که به وزارت لشکر منصوب شد، ابتدا عنوانش رییس دفتر لشکر بود و بعد در سال ۱۲۹۱ ق. عنوانش وزیر لشکر شد (رییس دارایی ارتش) میرزا موسی وزیر لشکر در جمادی الثانی ۱۲۹۸ ق. درگذشت. (۳)

عصمت السلطنه در زمان حیات میرزا موسی وزیر لشکر، در روز سه شنبه ۲۴ رمضان ۱۲۹۷ ق. (مطابق ۹ شهریورماه)، سفر مکه خود را از تهران آغاز کرد و در روز سه شنبه، ۹ رجب ۱۲۹۸ ق. از سفر مکه مراجعت کرد و وارد تهران شد و سفر او نزدیک به ده ماه طول کشید و ۳۶ روز بعد از مرگ وزیر لشکر که شوهر دومش بود، به منزل رسید.

حاجیه عصمت السلطنه در مراجعت از مکه، از راه دریا از جده با کشتی وارد بندر بوشهر شد و از راه زمینی، در روز سه شنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۲۹۸ ق. وارد شهر شیراز شد. وی در خاطراتش نوشته است:

«زمان توقف در شیراز از روز ورود تا زمان حرکت، دو ماه و یازده روز طول کشید. در این مدت بسیار سخت گذشت، خاصه چند روز بعد از عید نوروز (یکشنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۹۸ ق.) که خبر ناخوش جناب وزیر لشکر رسید. در ماه جمادی الأولى هر چه بگویم بدگذشت. بحمدالله خداوند تفضل فرموده، در روز سه شنبه، غزه جمادی الثانی (۱۲۹۸ ق.)، جواب تلگراف میرزا سید رضی حکیم باشی رسید که بحمدالله تعالی تب قطع شده است. قدری آسودگی حاصل شده است.» (۴)

«پنج شنبه، چهارم شهر رجب المرجب (۱۲۹۸ ق.) عصر هم به حرم (در قم) مشرف گشته، تلگراف احوال پرسی به طهران کرده

بودم، جواب رسیده، معلوم شد که دوباره به جناب وزیر لشکر کسالت پیدا شده است. پناه بر خدا بجز ملتجی شدن به ائمه اطهار (علیهم السلام) راه نجاتی ندارم.

نمیدانم چه گذشت. طرف عصر بحمدالله تلگراف رسید که قدری بهترم. خداوند- ان شاءالله- از در خانه اش مرا باز نگرداند. خیال داشتند روز یکشنبه (۷ رجب ۱۲۹۸ ق.) از قم حرکت بفرمایند. چون خبر ناخوش جناب وزیر لشکر دوباره رسید، صبح شنبه ششم رجب المرجب، به حرم مشرف گشته، مرخصی حاصل کرده، از قم بیرون آمدم.» (۵)

زمانی که حاجیه عصمت السلطنة در شیراز متوقف بود، خبر ناخوشی وزیر لشکر را در جمادی الأول ۱۲۹۸ ق. به اطلاع او رساندند ولی وزیر لشکر روز دوشنبه سوم جمادی الثانی ۱۲۹۸ ق. در تهران فوت کرد و عصمت السلطنة روز

۱- نقل به اختصار از رجال بامداد، ج ۳

۲- فصلنامه میقات حج، ش ۱۷، صص ۱۱۴ و ۱۱۵

۳- نقل از رجال بامداد، ج ۴، ص ۱۶۳

۴- فصلنامه «میقات حج»، ش ۱۷، ص ۱۰۶

۵- فصلنامه «میقات حج»، ش ۱۷، ص ۱۱۵

ص: ۹۴

بعد از شیراز به سمت تهران حرکت کرد ولی خبر ناگوار فوت شوهرش را به او ندادند و کماکان بهبودی جزئی وزیر لشکر را به او تلگراف میکردند.

ظاهراً یکی از خواهران عصمت السلطنه قبل از خودش به مکه رفته بود و نام دو فرزند پسر خود را در موقع مشایعت کردن او برای رفتن به مکه، چنین نوشته است:

«همشیره مکرمه، حاجیه شاهزاده و بعضی از همراهان ایشان تا غروب (در امام زاده حسن تهران) مانده مراجعت به شهر نمودند ...

فرزندان میرزا تقی و میرزا مصطفی و بعضی دیگر مانده‌اند که بعد از حرکت کردن ما معاودت به شهر نمایند.» (۱)

«عصمت السلطنه از میرزا موسی وزیر لشکر دارای چهار پسر شد به نامهای: منتصر الملک، مشیر اکرم، وثوق السلطنه و قوام السلطنه.

آقایان محمود فرهاد معتمد، نویسنده کتاب «سپهسالار اعظم» و احمد فرهاد معتمد رییس پیشین دانشگاه تهران و جلال السلطنه

پسران مشیر اکرم بوده‌اند. پسران دیگر او از وثوق السلطنه (مهدی دادور) و سرتیپ دادور از (قوام السلطان) بوده‌اند.» (۲)

۳. میرزا عبدالوهاب خان شیرازی (نایب الوزاره، نصیرالدوله، آصف الدوله) پسر محمد جعفر خان در سال ۱۲۴۲ هـ. ق. در شیراز

متولد شد. وی از رجال فاضل و با سواد بوده و استعداد و حافظه قوی داشت و شعر هم میسرود و تخلصش «یزدانی» بود. در سال

۱۲۶۶ ق. همراه عمویش به تهران آمد و معلومات خود را تکمیل نمود. وی شوهر سوم حاجیه عصمت السلطنه شد. وی در روز

دوشنبه ۶ جمادی الاولی ۱۳۰۴ هـ. ق. در تهران درگذشت. (۳)

مهدی بامداد در پاورقی ج ۲ ص ۳۱۴ اسم کوچک عصمت السلطنه را «هما» نوشته و در مورد اسم شوهران عصمت السلطنه اشتباه

کرده است.

تحریر سفر مکه عصمت السلطنه توسط کاتب در ربیع الثانی ۱۲۹۹ ق. پایان یافته و عصمت السلطنه «متعلقه جناب جلالتمآب، اجل

اکرم، نصیرالدوله مدّ ظلّه العالی» معرفی شده است و معلوم میشود که نامبرده در ظرف کمتر از ۸ ماه بعد از مرگ وزیر لشکر با

میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله ازدواج کرد.

ولی با توجه به تاریخ فوت نصیرالدوله، عصمت السلطنه حدود چهار سال با او زندگی کرد و برای سومین بار بیوه شد و از سرانجام

عصمت السلطنه اطلاعاتی در دست نیست.

۱- فصلنامه «میقات حج»، ش ۱۷، ص ۵۹

۲- شرح حال فرهاد میرزا، ص ۱۶۶

۳- شرح مفصل او در رجال بامداد ج ۲ ص ۳۰۱ درج شده است.

وهابیان در مسیر طالبی

سید ابراهیم سیدعلوی

از سفر نامه‌هاییکه در ضمن گزارش سفر، به برخی رخداد‌های تاریخی در بلاد اسلامی و حرکت تخریبی وهابیان؛ به ویژه در عراق مجروح و اعتاب مقدسه شیعه مظلوم، پرداخته «سفرنامه میرزا ابوطالبخان» است که به «مسیر طالبی» مشهور است. میرزا ابوطالب خان این سفرنامه را در سه جلد سامان داده و در جلد سوم آن، به بیان سیاحت خود از «ازمیر» ترکیه به عراق و اعتاب مقدسه آن پرداخته و به نکته‌هایی اشاره دارد و اوضاع مسلمانان آن روزگار و روحیه حاکمان زمان را برجسته و مطالب سودمندی ارائه کرده است.

حرکت تبلیغی جالب

از مطالبیکه در نظرم جالب آمد، بیان دیدار او با سراسقف لندن است:

روزی از ذکر محمد (ص) در انجیل و وصیت عیسی (ع) به اطاعت او مر ائت خود را، بدو سخن گفتم. عجالتاً انکار این خبر کرده، جواب منفتح را به هفته بعد حواله نمود. روز موعود اقرار خبر کرد (یعنی: به موضوع اعتراف نمود) و

ص: ۹۶

انجیل قدیم به زبان «گریک» یونانی و آن موضع را که این ذکر بعینه چون (مانند) آیه کریمه و مَبَشَّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ (۱)

در آنجا مندرج بود برآورده به من نمود. گفتم: چون انجیل از کتب سماوی و عیسی (ع) مقبول شماس، چرا اطاعت امر او نمی‌کنید؟ گفت: گمان کنیم که این الفاظ، الحاق قیصری از قیصره روم است که بعد شیوع اسلام مایل به آن مذهب شده بود. گفتم: اول (یعنی اولاً، الحاق در امثال این کتب که نقل آن در پیش هر کس می‌باشد محال است و ثانیاً: چه خواهی گفت در اخبار کتب تواریخ جانبین (مسلمانان و مسیحیان) که مقوی (یعنی مؤید) قدامت (یعنی قدمت و دیرینگی) خبر مذکور و عدم الحاق آن است و آن این که در حیات محمد (ص) چون با نصارا گفتگو به میان آمد و محمد- صلوات الله و سلامه علیه- می‌فرمود: و من آن احمد موعود که عیسی (ع) وصیت اطاعت من کرده، نصارا انکار اصل خبر نمی‌کردند بلکه می‌گفتند: تو آن شخص موعود نیستی و ما وجود او را منتظرانیم، اگر این الفاظ، عبارت قدیم نبود، بایستی جواب دهند که ما چنین وصیت از عیسی (ع) نداریم خندید و گفت: تو مگر به انگلند (انگلستان) آمده‌ای تا همه را از مذهب قدیم بگردانی؟ (۲)

میرزا ابوطالب خان کیست؟

او مسلمانی است پرورش یافته در دامان یکی از حکمرانان هند در عصر سلطه کمپانی هند شرقی و مسلمان زاده‌ای بوده روشنفکر و ماجراجو. پدر او محمد بیگ خان تبریزی، اصفهانی که از ترکان آذربایجانی به شمار می‌آمده و در اصفهان به دنیا آمده و در عهد نادرشاه افشار، مرتکب خطایی شده و از ترس به هند گریخته و در آنجا به خدمت حکمرانی مسلمان پیوسته و از فیض کار و کوشش خود صاحب مال و مقام گردیده است. میرزا ابوطالب خان پسر او، معروف به ابوطالب لندنی در ایران چندان شناخته نیست. او به سال ۱۱۶۶ ه. ق. در لکهنو به دنیا آمده و پس از فوت پدر به سال ۱۱۸۳ ه. ق. در مرشد آباد از سیزده تا بیست سالگی در آنجا به سر برده و در فاصله سالهای ۱۲۱۸-۱۲۱۳ ه. ق. به مسافرت پرداخته و بعد از بازگشت و فراهم آوردن یادداشت‌های سفر خود، در سال ۱۲۲۱ ه. ق. در لکهنو وفات یافته است. (۳)

مراتب ولای او به اهل بیت (ع)

او سیاحت خود را از ترکیه آغاز کرده و از راه سامرا به بغداد رفته و بعد به کربلا و نجف شرفیاب شده و سپس از بغداد عازم سامرا به قصد زیارت آن عتبه مبارکه رفته است.

او خود می‌نویسد: «در ۲۷ شوال ۱۲۱۷ ه. ق. از سامرا به بغداد رسیدم، بعد از آن که از زحمت آن سفر در بغداد آسودم، احرام زیارت کربلا و نجف در میان جان بستم. چهارم ذیقعد روانه کربلا شدم، با آنکه راه ناامن بود و من نابلد، این سفر از اول تا به آخر به خیر و خوشی و سهولت گذشت و به خلاف سفر سامره به هر جا که می‌رسیدم، مردم اکرام می‌کردند.» (۴)

و در ادامه می‌افزاید: «در کربلا با کربلایی بیگم خاله خود ملاقات افتاد. او را بسیار پیر و شکسته و از قضیه وهابی فقیر و غارت زده یافتم...» (۵)

نگارنده این مقاله، در اربعین حسینی سال ۱۴۲۹ ه. ق. به زیارت امامان عراق و عتبه سیدالشهدا حسین بن علی- روحی فداه- در روز اربعین توفیق یافتم. در بغداد و کاظمین حضور ارتش اشغالگران را به میان دیدم. ناامنی محسوس و نگرانی فوق وصف و بیان است! در برگشتن، که از راه زمینی و از کناره‌های بصره به مرز ایران می‌آمدیم، عراق را یکپارچه عزادار دیدیم. در مسیر و در هر آبادی و روستا از مردم و زوار پذیرایی گرم به عمل می‌آمد. اما به سامرا نرفتیم که همچنان ناامن است. گو این که از دیر زمان چنین بوده است.

میرزا ابوطالب خان، پیش از حدود دو بیست و اندی سال از ناامنی سامرا شاکی بوده اما از اکرام و احترام در دیگر جاهای عراق خاطره

خوشی داشته است. او در ادامه سخن خود می‌نویسد: «روضه کاظمین و نجف و کربلا، شبها به اهتمام سکنه آنجا قدری قلیل روشن می‌شود اما باب روضه سامره از اول شب مسدود می‌گردد. مشاهده این حال در من بسیار اثر کرده، بی‌اختیار گریستم. (۶) متأسفانه باگذشت زمان نه چندان کم، اوضاع اجتماعی مناطق مختلف عراق همچنان متفاوت است. سامرا امروز- هم

۱- صف ۶۱: ۶

۲- مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، ص ۲۴۹. به کوشش حسین خدیو جم، چاپ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، نوبت دوم، ۱۳۶۳ ش.

۳- همان، صص ۱۴ و ۲۲، از مقدمه خدیو جم.

۴- همان، صص ۴۰۷ و ۴۰۲

۵- همان.

۶- همان.

ص: ۹۷

– نا امنترین است و اقامت مرحوم میرزای شیرازی بزرگ و انتقال موقت حوزه نجف به روضه عسکریین و خدماتی که آن بزرگ مرجع دینی و شیعی انجام داده، گو اینکه تأثیر اساسی نکرده است و امروز تروریست‌های خارجی مسلک در آن منطقه بیشتر حضور دارند و مقدسات اسلامی را مورد هتک و بی حرمتی قرار می‌دهند. اما إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ. (۱)

به هر حال، صاحب سفرنامه در جای جای کتاب خود که از سامره سخن به میان می‌آورد، از غربت و مظلومیت امامان در آن‌جا، مویه می‌کند و با یاد تلخ از مردمان آن سامان، ناخوشایندی خویش را ابراز می‌دارد او از گدایان سمج و پر رو و هجوم آنان، سخن می‌گوید و این مثل سائر را به یاد می‌آورد: «مثل گدای سامره» (۲) از خوف وهابی‌ها

او درباره قبر حرّ و زیارتش می‌نویسد: «... و به فاصله دو- سه فرسخ از شهر، قبر حرّ شهید است که از دور به نظر می‌آید. چون اعراب آن نوحی به نام وهابی راهزنی می‌کنند و بدون قافله سنگین، کسی بدان طرف نمی‌رود، از زیارت آن مرد خدا محروم ماندیم.» (۳)

وهابی‌ها در کربلا

میرزا ابوطالب خان، هجوم وهابیان به کربلا و قتل و غارت در آن شهر مقدّس را چنین گزارش کرده است: «هیجدهم ذیحجه روز غدیر خم که اکثر مردم معتبر کربلا- به زیارت مخصوصه نجف رفته بودند، قریب بیست و پنج هزار وهابی سوار بر اسبان عربی و شترهای نجیب، وارد نواحی کربلا شدند. چون بعضی از آن‌ها در لباس زوّار، قبل از این داخل شهر شده بودند و عمر آغای حاکم (از سوی سلاطین عثمانی) به سبب تعصّب تسنّن با آن‌ها، هم‌رأی و همدل شده و تبانی کرده بود، (۴) بهحمله اول اندرون شهر آمده، صدای «اقتُلُوا الْمُشْرِكِينَ»؛ «مشرکان را بکشید» و آوازه «ادْبَحُوا الْكٰفِرِيْنَ»؛ «کافران را سر ببرید.» سر دادند و عمر آغا به دیهی گریخته آخر کار به فرمان سلیمان پاشا، به قصاص رسید. (وهابی‌ها) بعد از قتل و اسر عمومی، می‌خواستند خشتهای طلای گنبد را کنده ببرند از غایت استحکام میسر نیامد، لهذا قبر اندرون گنبد را با کلنگ و تیر خراب کردند. زیاده از پنج هزار نفر کشته شد و زخمی‌ها را خود حساب نیست. (۵)

در تاریخ وهابی

شاید به سبب رعب و وحشتی که در آن روزگار، در اثر رفتار خشونت‌بار جماعت وهابی برضد مسلمانان موحد و خدا پرست حاکم بوده، میرزا ابوطالب سیاح که اروپا و بخش‌هایی از آسیا و خاور میانه عربی را گشته و اطلاعات نسبتاً سودمندی آورده، در خصوص وهابیت و مؤسس آن، نتوانسته آگاهی دقیقی به دست آورد و ارائه کند و در نوشته او احياناً خطا و ابهامی به چشم می‌خورد. او در بخشی از نوشته‌هایش آورده است:

«از اصول و فروع ملت (یعنی مسلک) وهابی و حسب و نسب مخترع آن، هرچند تفحص کردم، از کسی مفصل معلوم نشد؛ زیرا که مردم این ملک به اغوای امرای عثمانی و از غایت سبک عقلی، حسابی از او برنداشته و امر او را قابل ضبط و حفظ نمی‌دانند.» (۶) او اینگونه ادامه داده است: «مؤسس این مذهب عبدالوهاب نامی است. (۷) از نواحی دجله بوده به تقریب پسر خواندگی در خانه ابراهیم نامی از اعراب بنی حرب در دیهی (دهی) از توابع درعیه مبن اعمال نجد پرورش یافته، در امثال و اقران به ذهن و ذكاء معروف و به عقل و کیاست موصوف بود. جودی به افراط داشت. هرچه به دست او رسیدی به اتباع و انصار بذل و ایثار نمودی. بعد از آنکه در وطن پاره‌ای از علوم عربی و فقه حنفی (۸) اخذ کرده بود، مسافرت به اصفهان و در آن بلده حکمیات (حکمت) از فضلالی نامدار نمود سپس اکثر بلاد عراق و خراسان را تا سرحدّ غزنین سیر نموده، به وطن عود کرد. در سنه ۱۱۷۱ ه. ق. دعوی این ملت (مسلک) از باطنش سرزد. در آغاز مقلد ابوحنیفه و در فروع به رأی خود عامل بود. در آخرش در بعضی اصول نیز گردن از

قَلَّاده تقلید پیچید و آنچه برای او مستحسن آمدی، مستقلانه گفتی و مردم را بدان دعوت کردی؛ از آن جمله جمیع فرق اسلام را مشرک و کافر و در زمره عبده اصنام محسوب داشت، بلکه ایشان را به تراز کفار و پرستندگان عزا و هُبل پنداشت؛ زیرا که آن جماعت (بت پرستان) در حین

۱- فجر: ۸۹: ۱۴

۲- همان، صص ۴۰۸ و ۴۰۶

۳- همان، ص ۴۰۸

۴- همان ص ۴۰۹

۵- خوشبختانه در سالهای بعد، رساله‌های متعددی در تبیین مرام این گروه تند رو و خارجی مسلک، توسط خود وهابی‌ها و دیگران منتشر شده است. دانشمندان مسلمان؛ اعم از شیعه و سنی، به شبهه‌ها پاسخ داده و ابهام زدایی کرده‌اند. علامه سید محسن امین جبل عاملی و فرزند محقق او، سید حسن امین با تألیف و نشر کتاب «کشف الارتیاب» این جماعت را از زوایای عقیده و رفتار ضد اسلامی و دیگر خصوصیات، شناسانده‌اند. این کتاب با نام تاریخچه نقد و بررسی عقاید و اعمال وهابی، به فارسی به گردانده شده و هم اکنون چاپ پنجم آن در آستانه انتشار است، ان شاء الله.

۶- نام مؤسس و بنیانگذار این مسلک، محمد بن عبدالوهاب و یا به اختصار و برحسب اصطلاح عرب: محمد عبد الوهاب است که در ۱۱۱۱ و یا ۱۱۱۵ ه. ق. زاده شده و در ۱۲۰۶ و یا ۱۲۰۷ ه. ق. در گذشته است. ر. ک. به: کشف الارتیاب و ترجمه آن و نیز ترجمه «هذه هي الوهابية»؛ «این است آیین وهابیت»، از محمد جواد مغنیه لبنانی، چاپ ۱۳۵۱ ش. تهران.

۷- و یا حنبلی. ر. ک. به: کشف الارتیاب.

۸- مسیر طالبی ص ۴۱۰

ص: ۹۸

نزول بلا یا بی‌اختیار رجوع به خالق می‌کردند و (امّیا) مسلمانان در اثنای واردات- نیز- جز نام محمد و علی و ائمه و صحابه نمی‌برند.»

مجملاً جمعی از عوام طوایف نجد بدو گرویده، به تدریج در آن نواحی صاحب آوازه و اشتها گردید. مدام تخریب قبه رسول اُنام و مراقد منوره ائمه کرام را نصب عین داشتی که در هنگام قدرت به عمل آورد. اجل او را فرصت نداده درگذشت. (۱)

از اشتباهات این سفرنامه، اینکه او مؤسس وهابیت را عبدالوهاب پدر پنداشته و پسر او محمد را ادامه دهنده راه پدر قلمداد کرده است. درحالی که عبدالوهاب پدر نه تنها چنان مسلکی نداشته، بلکه احیاناً فرزندش را از به زبان آوردن برخی سخنان باز می‌داشته و سرانجام کار به تندی کشیده است و او فرزنددی دیگر به نام سلیمان بن عبد الوهاب داشته دارای فکر درست و رأی مستقیم و کتابی به نام «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» تألیف کرده و منتشر ساخته است. (۲)

و احتمالاً میرزا ابوطالب، میان «محمد بن عبدالوهاب» مؤسس آیین و «محمد بن سعود» نخستین حامی او اشتباه کرده است و چون نامهای مشترک در این خاندانها زیاد و آگاهی مردم در آن زمان اندک بوده، چنین خطایی رخ داده است.

البته خود محمد بن عبدالوهاب چهار پسر داشته به نامهای عبدالله، حسن، حسین و علی که پسر بزرگتر راه پدر را پیش گرفته و او دو پسر به نامهای سلیمان و عبدالرحمان داشته و سلیمان شخصی بسیار متعصب بوده و به سال ۱۲۳۳ ه. ق. به دست ابراهیم پاشا به قتل رسیده و برادر او عبدالرحمان- هم- گرفتار و به مصر تبعید شده و در آنجا درگذشته است. (۳)

از آموزه‌های تاریخ، نکته‌ای است که او درباره محمد عبدالوهاب نوشته که: «او جودی به افراط داشت هرچه به دست او رسیده، به اتباع و انصار بذل و ایثار نمودی.» (۴)

به نظر ما، این یکی از عوامل موفقیت هر صاحب دعوی تواند بود و اگر کسی از آن تبار به مال اندوزی و به فکر کاخ سازی باشد با ناکامی روبه رو شده و اگر پیشرفتی در آغاز به دست آورد قدرت او طبیعی نبوده و دوام نخواهد داشت، مگر به زور و به اصطلاح حکومت پلیسی.

عامل دیگر از عوامل موفقیت در دعاوی دینی، سیاسی و اجتماعی، باور داشت صاحب دعوت به مرام خویش است که بدانوسیله بر خیلی از موانع فائق آمده و سرانجام به مقصد می‌رسد. در این زمینه، میرزا ابوطالب خان، مطلبی درباره محمد بن عبدالوهاب دارد و مطلبی دیگر در مورد پادشاه سعودی.

الف) زهد و بیرغبتی او به مظاهر دنیوی و پرداختن او به زرق و برق زندگی، از او در نظر مریدانش شخصیتی افسانه‌ای ساخت و پیروان او بیچون و چرا فرمان‌هایش را اجرا می‌کردند.

ب) او در باره پادشاه سعودی می‌نویسد: وقایع کربلا به سمع سلطان روم (عثمانی) و پادشاه عجم (ایران) مکرر رسیده، کسی از ایشان به تدارک نپرداخت، لهذا دلیر گشته به تقلید حضرت خاتم، به دعوت سلاطین عالم نامه‌ها ارسال ساخت. نامه به فتحعلی شاه قاجار

میرزا ابوطالب خان در این سفرنامه، ترجمه نامهای را آورده که نگارنده آن را در جای دیگر ندیده‌ام. شاید این نامه به سبب ارتباط وی با سیاستکاران انگلیسی که از بایگانی‌های وزارت خارجه‌شان گاه گاهی بروز پیدا می‌کند، در اختیار او قرار گرفته و هر چه باشد حاکی از صلابت و تاطعیت و غرور پادشاه است که چنین جرأتی داشته و به آن اقدام کرده است: ترجمه نامه وهابی به شاه ایران:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم
من بد العزیز امیرالمسلمین إلی فتحعلی شاه ملک عجم:

«آن که بعد پیامبر خدا محمد بن عبدالله، شرک و بت پرستی در امت شیوع یافته بود؛ چنانچه مردم

۱- تاریچه ... وهابی‌ها، صص ۴ و ۷ و «این است آیین وهابیت» صص ۱۹۸ و ۱۹۷

۲- همان.

۳- مسیر طالبی، ص ۴۰۹

۴- همان، ص ۴۱۲

ص: ۹۹

بقعات کربلا و نجف پیش قبور، که از سنگ و گِل ساخته ایشان است، به خاک می‌افتند و سجده کرده عرض حاجات می‌دارند. این اضعف عباد الله چون می‌دانست که سیدنا علی و حسین به این افعال راضی نیستند، کمر همّت به تصفیه دین مبین بسته به توفیق حق تعالی نواحی نجد و اکثر بلاد عرب را از آرایشها پاک ساخت. خدمه و سکنه کربلا و نجف که بنا به اغراض نفسانی منع پذیر نبودند، صلاح در افنا و اعدام ایشان دانست. لهذا فوجی از غزات (سربازان جنگی) به کربلا فرستاده، چنانچه معلوم شده باشد سزای لایق به ایشان داده شد. اگر مَلِک عجم هم بدین عقیده بوده باشد باید که از آن توبه کند؛ زیرا که هر کس به شرک و کفر اصرار ورزد بدو آن خواهد رسید که به سکنه کربلا رسیده، والسلام...»

آثار سازنده زیارت از دیدگاه قرآن و سنت

آیت الله سبحانی

«زیارت» در لغت به معنای «قصد» است و در موردی به کار می‌رود که فردی از نقطه‌های به نقطه دیگر، برای دیدار شخصی یا مکانی برود و هدفش از این کار تعظیم و تکریم آن فرد یا آن مکان باشد. (۱) گاهی نیز زیارت به جمله‌ها و عباراتی گفته می‌شود که انسان با آنها، با فرد سخن می‌گوید و این اصطلاحی غیر از اصطلاح لغوی است.

اسلام و فطرت

اسلام، آیینی است فطری و دستورهای آن با آفرینش انسان هماهنگ و همسو است؛ این آیین، از هر نوع تشریح خلاف فطرت پیراسته است. قرآن مجید بر این اصل تصریح می‌کند و می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. (۲)

مثلاً انسان همواره عدل و داد را دوست دارد و از ظلم و ستم بیزار است و به زندگی اجتماعی علاقه‌مند و از زندگی در بیغولها گریزان و

اکنون به بحث در مورد دیدار و زیارت انسانهای محبوب در آرامگاههایشان پرداخته و نظریه اسلام را در این زمینه بررسی می‌کنیم: علاقه به درگذشتگان فطری است

هر انسان سالمی به پدر، مادر، فرزندان، بستگان و دوستان خود علاقه‌مند است و گاهی هستی خود را فدای آنها می‌کند و پس از درگذشت ایشان، به یاد آنها است و در خانه دل، مهر و محبت آنان را پرورش می‌دهد و از همین رو است که آثار و یادگارهای آنها را حفظ می‌کند و پس از خاکسپاری، همواره مهر خود را در کنار قبر آنان به نمایش می‌گذارد تا رابطهاش با این از دست‌رفتگان قطع نشود و آرامگاه آنان به صورتی خاص محفوظ بماند. بنابراین، جلوگیری از زیارت قبور افراد مورد علاقه، امری است ناسازگار با فطرت و گامی است در مخالفت با خواسته‌های انسان. از این رو، شرع مقدس به زیارت قبور فرمان داده و آثاری بر آن بیان شده است.

آثار تربیتی زیارت قبور

شک نیست که انسان موجودی است با حرص و ولع و دوستار مال و جاه؛ ولی در عین حال عواملی در زندگی او هست که این خواسته را تعدیل می‌کند و به این غریزه سر و سامان می‌بخشد و کاری می‌کند که تلاش برای زندگی و

۱- مصباح المنیر، ص ۳۵۴

۲- لقمان: ۳۰

ص: ۱۰۱

گردآوری اموال و ثروت در مسیر سعادت باشد نه در مسیر گردآوری اموال.

یکی از عوامل تعدیل کننده این درخواست، رفتن به وادی خاموشان است که در آن، بزرگان و قدرتمندان و ثروتمندان جهان با لباسی سفید و همشکل آرمیده‌اند و چیزی جز کفن همراه خود نبرده‌اند. همین دیدار سبب می‌شود که انسان، از حرص و آز خویش بکاهد و دل به دنیا نبندد.

در روایاتی که از پیامبر خدا (ص) نقل شده، به این نکته تصریح گردیده است. آنحضرت می‌فرماید:

«كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنِ زِيَارَةِ الْقُبُورِ. أَلَا فَرُّوْهُمَا فَإِنَّهَا تَرُقُّ الْقَلْبَ وَ تَدْمِعُ الْعَيْنَ وَ تَذَكِّرُ الْآخِرَةَ». (۱)

و در حدیث دیگر فرمودند:

«زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُ الْآخِرَةَ». (۲)

ام سلمه می‌گوید: پیامبر (ص) فرمودند: «زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّ لَكُمْ فِيهَا عِبْرَةً»؛ «قبور را زیارت کنید؛ زیرا برای شما در آن آموزندگی و عبرت است.»

زیارت قبور عالمان

آنچه گفته شد، مربوط به زیارت قبور مردم عادی است که کمترین فایده آن، یادآوری مرگ و روز رستاخیز است، ولی زیارت تربت عالمان، اثر دیگری دارد؛ زیرا علاوه بر این که از شخص آنان تجلیل می‌شود، نوعی ترویج از علم و دانش به شمار می‌رود و سبب می‌شود که نسل جوان، به خاطر احترامیکه عالمان- در زندگی و پس از مرگ- دارند، به علم گرایش پیدا کنند و در شمار آنان در آیند.

زیارت تربت شهیدان

زیارت تربت شهیدان که با خون سرخ خویش از شرف و عزت ملتی، دفاع کرده‌اند مفهومی فراتر از زیارت قبور افراد عادی دارد. حضور در کنار مرقد آنان نوعی بستن پیمان با ایشان است که راه آنها را ادامه خواهند داد. برای روشن شدن مطلب، مثالی را مطرح می‌کنیم:

زائر خانه خدا در طواف، «حجرالأسود» را استلام می‌کند. هدف از دست‌گذاشتن بر این سنگ سیاه چیست؟ هدف، نوعی پیمان بستن با ابراهیم خلیل (ع) است که پیوسته در راه آرمان او، سعی و کوشش کند و چون دست زائر به قهرمان توحید نمیرسد، دست بر چیزی می‌گذارد که بازمانده از اوست.

در احادیث وارد شده که زائر خانه خدا به هنگام استلام حجر بگوید:

«أمانتی أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لَتَشْهَدَ لِي بِالْمَوْافَاةِ».

«امانتیکه بر ذمه‌ام بود ادا کردم و بیعت خود را تجدید نمودم تا به ادای آن گواهی دهی.»

از این بیان روشن می‌شود که چرا اسلام دستور می‌دهد به زیارت شهیدان احد و کربلا و دیگر شهدا بشتابیم؛ زیرا حضور در کنار تربت آنان و یاد دست‌گذاشتن بر ضریح و قبرشان نوعی بستن پیمان با روح و هدف آنان است که زائر راه آنان را تداوم خواهد بخشید.

پس زیارت قبر شهید، گذشته از تکریم و احترام او، پاسداری از آرمانهای اوست.

حضور در حرم پیامبر (ص)

حضور یافتن در حرم حضرت رسول (ص)، گذشته از اینکه قدرشناسی از جانفشانیها و فداکاریهای اوست، بیعت با آن حضرت و نشان پایداری بر آرمانهای او نیز هست. این مطلب از امام هشتم (ع) وارد شده که فرمود:

«إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ وَإِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ زِيَارَةُ قُبُورِهِمْ» (۳)

۱- کنز العمال، ج ۱۵، حدیث ۴۲۵۵۵

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۴۴، از ابواب مزار، حدیث ۲

ص: ۱۰۲

«هر امامی به گردن دوستان و شیعیان خویش پیمانی دارد و زیارت قبور پیشوایان، بخشی از عمل به این پیمان است.»
گویی زائر در زیارت، با پیشوای خویش پیمان میبندد که جز راه آنان نپیماید و از راه و رسم دیگری پیروی نکند و با رهبر خویش اینگونه گفت و گو میکند:

«ای پیامبر خدا، اگر انصار در «عقبه دوم» با تو بیعت کردند تا از حریم رسالت دفاع کنند و یا گروهی از مهاجر و انصار در «حدیبه» با تو دست بیعت دادند که به حمایت از دین خدا پردازند، من نیز ای شفیع امت، با حضور در حرم تو و تماس با تربت پاک تو، با تو پیمان می‌بندم که پاسدار آرمانهای تو باشم. گرد شرک و گناه نگردم و از تو می‌خواهم که برایم از درگاه الهی طلب آمرزش کنی.

اگر گردشگران عالم برای دیدار آثار باستانی و مناظر زیبا، رنج سفر بر خود هموار می‌کنند؛ من با دویدن در بیابان و خفتن در کنار خار مگیلان، خواهان زیارت مرقد تو هستم. از آنجا که دستم به تو نمیرسد، تربت تو را میبویم و میبوسم.
طلب آمرزش از پیامبر خدا (ص)

در قرآن مجید به گنهکاران دستور داده شده که به حضور پیامبر (ص) برسند و از او درخواست آمرزش کنند و پیامبر خدا (ص) هم در حق آنان دعا نمایند. در این صورت خداوند گناهان آنان را می‌بخشد:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا). (۱)

«اگر آنان که بر خویش ستم کرده‌اند نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر نیز برای آنان آمرزش می‌خواست، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»

این آیه هر چند در آغاز نظر، مربوط به دوران حیات پیامبر (ص) است، ولی با توجه به این که پیامبر شهیدان بهتر از شهیدان، زنده است و پیام‌های زائران را می‌شنود و پاسخ درود فرستندگان را نیز می‌گوید؛ میتواند برای زائران مرقد خویش طلب مغفرت کند. شگفتا! همین آیه، هم‌اکنون که مرقد پیامبر خدا (ص) در اختیار افراد بی‌مهر و یا کم‌مهر قرار گرفته، بالای مرقد او نوشته شده است. زیارت قبور و سنت پیامبر (ص)

نه تنها پیامبر (ص) به‌طور شفاهی، یاران را به زیارت قبور می‌خواند، بلکه خود نیز به زیارت آنان میرفت. مُسَلِّم در صحیح خود نقل میکند: عایشه - همسر پیامبر (ص) - می‌گوید: پیامبر در آخرین بخش شب، خانه را به قصد زیارت بقیع ترک میکرد و آنگاه وارد این سرزمین میشد و با آرمیدگان در دل خاک اینگونه سخن میگفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَأَتَاكُمْ مَا تُوَعِدُونَ عَدَا مُؤْجِلُونَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ». (۲)

«درود بر شما ای ساکنان خانه افراد با ایمان! آنچه که به وقوع آن در آینده وعده داده میشدید، سراغ شما آمد (و شما میان مرگ و روز رستاخیز به سر می‌برید). ما نیز به شما خواهیم پیوست. پروردگارا! اهل بقیع غرقد را بیامرز!»

نه تنها خود پیامبر (ص) به زیارت آنها می‌شتافت، حتی همسرش را نیز آموزش داد که آنها را اینگونه زیارت کند:

«السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ». (۳)

«درود بر ساکنان مؤمن و مسلمان این سرزمین! خداوند همه مؤمنان را؛ چه آنها که در گذشته‌اند و چه آنها که خواهند مرد، رحمت کند. ما نیز به خواست خدا به شما خواهیم پیوست.»

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۳، کتاب جنائز.

۳- همان، ص ۶۴

ص: ۱۰۳

همسر پیامبر (ص) و نیز دخت گرامی آن حضرت، فاطمه زهرا (س) به زیارت قبور میرفتند و هیچ کس بر آنان ایراد نمیگرفت، ولی اکنون باب زیارت قبور بقیع به روی زنان بسته است. این نوعی تناقض میان سنت صحابه و رفتار دستگاہهای دینی برخی کشورهاست. آیا حکم خدا در قرن چهاردهم دگرگون شده است؟ چرا باید زنان از آثار سازنده زیارت قبور، آنهم زیارت شهیدان و اولیا محروم باشند؟!

زیارت مرقد پیامبر (ص) در احادیث

تقی‌الدین سبکی شافعی (م ۷۵۶) از فقیهان چیره‌دستی است که عقاید ابن تیمیه را در مورد عدم استحباب زیارت قبر پیامبر (ص) نقد کرده و کتابی به نام «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام» نوشته است.

وی در این کتاب احادیثی را که محدثان درباره زیارت قبر پیامبر (ص) نقل کرده‌اند، گردآورده است که میتواند مسأله را به حد تواتر برساند. حتی مفتی سابق عربستان سعودی - عبدالعزیز بن باز - به این جماعت پیوسته و با صراحت، به استحباب زیارت قبر پیامبر (ص) فتوا داده است. (۱)

اکنون در اینجا تنها به نقل چند روایت می‌پردازیم:

عبدالله بن عمر از پیامبر (ص) نقل می‌کند:

«مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي». (۲)

«هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعتم بر او حتمی است.»

امام محمد باقر (ع) از پیامبر نقل میکند:

«مَنْ زَارَنِي حَيًّا وَ مَيِّتًا كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۳)

«هر کس در دوران حیاتم و بعد مرگم زیارت کند، در روز قیامت شفیعش خواهم بود.»

امیر مؤمنان (ع) می‌فرماید:

«أَتَمُّوا بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) حَجَّكُمْ إِذَا خَرَجْتُمْ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ فَإِنَّ تَرْكَهُ جَفَاءٌ وَ بِدَلِكِ أَمْرُكُمْ وَ أَتَمُّوا بِالْقُبُورِ الَّتِي أَلَزَمَكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَقَّهَا». (۴)

«زمانی که آهنگ زیارت خانه خدا کردید، حج خود را با زیارت مرقد پیامبر (ص) به پایان رسانید؛ زیرا ترک زیارت مرقد او، جفا بر آن حضرت است و شما به این کار مأمور شده‌اید و نیز با زیارت قبوری که به زیارت آنها ملزم شده‌اید، حج خود را به پایان رسانید.»

روی این اساس، همه مسلمانان جهان، در ایام حج، برنامه سفر خود را طوری تنظیم می‌کنند که یا در رفتن و یا به هنگام برگشتن، به زیارت مرقد پیامبر (ص) موفق شوند. چه بسا راه دوری را بر میگزینند تا به این هدف جامه عمل پوشانند.

تفسیر حدیث «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ...»

در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود که این روایات، زیارت پیامبر (ص) را مستحب می‌شمارد اما درباره سفر برای زیارت او سخن نمیگوید، بلکه میتوان گفت که سفر طبق روایت ابوهزیره، برای زیارت مرقد او جایز نیست؛ زیرا وی از پیامبر (ص) نقل میکند:

«لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِي هَذَا وَ مَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ الْأَقْصَى». (۵)

«سفر جز به سوی سه مسجد انجام نمیگیرد: این مسجد من، مسجد الحرام و مسجد الاقصی.»

ولی پاسخ این پرسش روشن است. موضوع در حدیث پیامبر (ص) «شد رحال» (و سفر) به مساجد است نه سفر به غیر آنها؛ مثلاً

زیارت قبور، زیارت والدین، سفر برای تجارت و یا تحصیل علم.
علت اینکه فقط برای این سه مسجد «شدّ رحال» میشود، این است که غیر این سه مسجد، در همهجا ثواب یکسانی

۱- جریده الجزیره، تاریخ ۲۴ ذی‌القعدة، سال ۱۴۱۱، شماره ۶۸۲۶

۲- سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۷۸، باب المواقیت.

۳- قرب الاسناد، ۳

۴- خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۰۶

۵- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶، باب لا تشدّ الرّحال.

ص: ۱۰۴

دارد؛ مثلاً آن کس که در تهران است شایسته نیست برای درک ثواب مسجد جامع به شهر دیگر برود؛ زیرا ثواب مسجد جامع مثلاً تهران و سمنان یکسان است و این ارتباطی به زیارت قبور ندارد.

زیارت مساجد سبعة

زائران مدینه منوره به زیارت «مساجد سبعة» میروند و اگر مسجد «ردّ شمس»، «بلال» و «الاجابه» را بر آنها بیفزاییم، شمار مساجد به ده میرسد. اگر زائران خانه خدا به زیارت این مساجد میروند، نه بهخاطر آن است که در آنجا با گزاردن نماز اجر بیشتری ببرند، بلکه هدف، یاد و تجدید خاطره مسلمانان صدر اسلام است که در سختترین وضعیت (دوران جنگ احزاب یا خندق) برخی از این مساجد را ساختند و در آنها نماز گزارند. حضور در این مراکز، بستن پیمان با شهیدان آن راه است. در اینجا هدف دیگری نیز هست و آن، تبرک جستن از این مساجد است که خون شهیدان راه توحید با آنها عجین می‌باشد.

در پایان، آیهای را یادآور می‌شویم که به صورت آشکار دستور میدهد به زیارت قبور مؤمنان بشتاییم: **وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ. (۱)**

در این آیه، پیامبر (ص) در باره مشرکان، از دو چیز نهی شده است:

الف) بر هیچ‌یک از مردگان آنان نماز نگزار!

ب) در کنار قبر آنها برای دعا توقف نکن!

بخش دوم آیه برای ما اهمیت ویژه‌ای دارد و آن اینکه آیا مقصود از ایستادن در کنار قبر، تنها توقف در هنگام دفن است یا مفهومی گسترده‌تر دارد؟ مفسران معنای دوم را تأیید میکنند که به اختصار، کلام برخی از آنان را یادآور می‌شویم:

بیضاوی میگوید:

«لَا تَقِفُ عِنْدَ قَبْرِهِ لِلدَّفْنِ أَوْ الزِّيَارَةِ» (۲)

؛ «بر سر قبر منافقان - خواه برای دفن و خواه برای زیارت - توقف نکن.»

همین نظریه را جلال‌الدین سیوطی (۳) و عارف بورسی (۴) و آلوسی بغدادی (۵) آورده‌اند. در این صورت معنا چنین خواهد بود:

«بر سر قبر هیچ‌یک از منافقان، در هیچ زمانی توقف نکن.»

و مفهوم آیه این است که توقف بر قبر مؤمنان جایز و بلکه شایسته است، خواه برای دفن و خواه برای غیر آن. بنابر این، هر مسلمان با ایمانی میتواند از این فیض بهره‌مند باشد که پیامبر (ص) در کنار قبر او توقف و برای او دعا کند، به جز منافقان که از این فیض بی‌بهره‌اند.

حفظ آثار صالحان در سایه زیارت قبور

آثار سازنده زیارت قبور، به‌ویژه زیارت قبور عالمان و شهیدان و اولیای الهی و پیامبر گرامی (ص) در گرو حفظ قبور آنان است. زیارت، سبب بازسازی این قبور و صیانت آنهاست و روشن است اگر امت اسلامی پیوند خود را با این مراقد متبرک قطع کند؛ با گذشت زمان، این مراکز به دست فراموشی سپرده میشوند و اثری از آنها باقی نمی‌ماند و در نتیجه دو خسارت بزرگ متوجه امت اسلامی میشود:

۱. آثار سازنده‌ای که در زیارت این مراکز بوده، از دست میرود.

۲. مسائل صدر اسلام و سیره و تاریخ اولیای دین به تدریج فراموش میشود و نسلهای آینده با دیده شک و تردید به اصل حادثه می‌نگرند؛ زیرا زیارت قبور آنها مایه تجدید خاطرها بود و در صورت تحریم این اعمال، با گذشت زمان به دست فراموشی سپرده شده و نوشته‌ها نیز جایگزین مشاهده‌ها نمیشود و کم‌کم دیگر مسائل مربوط به اسلام نیز به همین سرنوشت دچار میشود و شک و

تردید نسبت به خود آیین پیامبر خاتم و شخص شخیص او و برنامه‌هایش راه پیدا کرده و با گذشت زمان کم‌رنگ می‌شود؛ همچنانکه جریان درباره حضرت مسیح (ع) از این قرار است.

از خود حضرت مسیح و یاران او و کتابش اثر ملموسی بر جای نمانده و نسل حاضر که با محسوسات سر و کار دارد، نسبت به اصل وجود مسیح و آیین او، با دیده تردید می‌نگرد و چه بسا احتمال می‌دهد که این آیین، ساخته و

۱- توبه: ۷۴

۲- تفسیر بیضاوی، ج ۱، ۴۱۶

۳- تفسیر جلالین، توبه: ۸۴

۴- روح البیان، ج ۳، ص ۳۷۸

۵- روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۵۵

ص: ۱۰۵

پرداخته مورخان و داستانسرایان باشد. چنانکه سرگذشت لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد به همین سرنوشت مبتلا شده است. به خاطر این آرمان است که قرآن مجید دستور می‌دهد خانه‌هایی که در آنجا صبح گاهان و عصر گاهان، تسبیح خدا گفته میشود مورد احترام و بزرگداشت قرار گیرد:

فِي بُيُوتٍ أذنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ. (۱)

« (این چراغ پرفروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده، دیوارهای آنرا بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد)؛ خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می‌شود و صبح و شام در آنها تسبیح او می‌گویند. مردانی که خرید و فروش و بازرگانی، آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمیکند. آنها از روزی میترسند که در آن، دلها و چشمها زیر و زبر میشوند.»

بنابراین، مقصود از «بیوت»، مساجد نیستند؛ زیرا مساجد غیر از بیوت است و در قرآن هم «بیت‌الله الحرام» غیر از «مسجد الحرام» است. بیت سقف لازم دارد تا ساکنان را از سرما و گرما حفظ کند در حالی که در مسجد، پوشش و سقف شرط نیست و احیاناً در مناطقی باز بودن سقف مستحب است.

در این صورت، خانه‌های اولیای الهی؛ مانند خانه علی (ع) و فرزندان او، که معبد شب و روز آنها بوده، باید حفظ شود و مورد احترام قرار گیرد. اتفاقاً حرم عسکرین که از روی کینه‌توزی ویران شد، معبد ائمه بوده و پیوسته در آنجا نماز گزارده و تسبیح گفته‌اند.

سیوطی مینویسد: وقتی این آیه نازل شد و پیامبر (ص) آن را در مسجد تلاوت کرد، مردی برخاست و از پیامبر خدا (ص) پرسید: در اینجا مقصود از بیوت، کدام خانه‌ها است؟ پیامبر (ص) فرمود: خانه‌های پیامبران. ابوبکر در حالیکه به خانه علی و فاطمه (س) اشاره میکرد پرسید: آیا این هم از همان خانه‌هاست؟ پیامبر (ص) فرمود: از برترین آنها است. (۲)

امید است همه مسلمانان، در حفظ آثار اسلامی و یادگارهای پاکان و نیاکان و هرچه که به حفظ ارزشهای اسلامی کمک میکند، موفق باشند!

سوئیتتر

همسر پیامبر (ص) و نیز دخت گرامی آن حضرت، فاطمه زهرا (س) به زیارت قبور میرفتند و هیچ کس بر آنان ایراد نمیگرفت، ولی اکنون باب زیارت قبور بقیع به روی زنان بسته است. این نوعی تناقض میان سنت صحابه و رفتار دستگاههای دینی برخی کشورهاست. آیا حکم خدا در قرن چهاردهم دگرگون شده است؟ چرا باید زنان از آثار سازنده زیارت قبور، آنهم زیارت شهیدان و اولیا محروم باشند؟!

۱- نور: ۳۶-۳۷

۲- الدر المنثور، در تفسیر آیه یاد شده.

سرچشمه‌های اندیشه وهابیت

سرچشمه‌های اندیشه وهابیت (۱)

مایکل کوک / محمد حسین رفیعی

چند سال مانده به میانه قرن دوازدهم قمری / هیجدهم میلادی (۱۷۰۳-۱۷۹۱ م. / ۱۱۱۵-۱۲۰۶ هـ.) دانش پژوهی جوان از نجد به نام «محمد بن عبدالوهاب» تغییرات مهمی در باورهای اعتقادی پدید آورد، که نزدیک به تغییر مذهب بود. (۲) برداشت ویژه محمد بن عبدالوهاب از توحید موجب شد او به مسلمانان روزگار خود به دیده مشرکانی بنگرد که باید با آنان تا سرحد مسلمان شدن! جنگید.

دولت نخست وهابی (۱۱۵۸ ق. / ۱۷۴۵ م.) محصول در آمیختگی این نگرش افراطی و اقبال سیاسی خاندان سعودی

۱- Michael cook .

"On the origins of wahhabism"

Journal of Royal Asiatic Society, Cambridge University Press For Asiatic Society. Third ,
series. Volume ۲. part ۲. July ۱۹۹۲

۲- پیش نویسی از این مقاله در سمیناری با عنوان "راهکارهای نوین در بررسی تاریخ پیشامدرن اسلامی

"ew Approaches to the Study of Pre- Modern Islamic History

که در فوریه ۱۹۹۱ در پرینستون برگزار شد، و نیز در ماههای بعد از آن و در انجمن شرق شناسان آمریکا در برکلی، ارائه گشت. من از تمام نظریات و انتقادات شرکت کنندگان در این هردو رویداد بزرگ، بخصوص دوستانی چون نمرود هرویتز و خالد ابو الفاد تشکر می کنم. همچنین از فرانک استیوارت برای بازخوانی و نقد پیش نویس این مقاله فدردانی میکنم.

ص: ۱۰۷

بود. آنان توانستند با یاری هم، حکومت محلی را در بیابان نجد و به مرکزیت درعیه پایه گذاری کنند.

اکنون باید بررسی کرد که چه منبع یا منابعی در ساختار عقاید و نوع نگرش شیخ مؤثر بوده‌اند؟ البته اگر چنین منبعی وجود داشته باشد. (۱) آیا چنین اندیشه‌های می‌تواند دستاورد سفرهای شیخ برای کسب علم باشد؟ و آیا این امر می‌تواند نتیجه مطالعه کتب «حیدری بغدادی» (م ۱۳۰۰/۱۸۸۲) باشد که به اندیشه شیخ، به عنوان خطری می‌نگریست که حاصل مطالعه زیاد مباحث علمی و عدم مباحثه با دیگر متعلمین بوده است؟ (۲) و بالأخره آیا از طریق شهود و دریافت باطنی توانسته بود به ریشه‌هایی که کم ثمر بودند و باید پیگیری می‌شدند، دست یابد؟!

دغدغه اصلی من در اینجا شرح و تبیین شواهد و مدارک گاه متناقض سفری است که شیخ طی آن به دریافت‌هایی از رفتار سیاسی‌اش رسید و نیز پس از آن میکوشم مختصری از عقاید افرادی را که احتمالاً بر افکار شیخ تأثیر گذارده‌اند، ارائه کنم. البته این مطلب، مشکل منبع فکر شیخ را برای ما حل نمی‌کند، اما در گسترش پژوهش و تحقیق‌مان، یاریمان خواهد کرد. منابع وهابی، مطالب محدودی در مسیر سفر شیخ نوشته و گفته‌اند: او از نجد به حجاز رفت و مدینه را زیارت کرد. آنگاه به نجد بازگشت و به سمت عراق و بصره رفت و از مسیر احساء (۳) به نجد بازگشت.

در اینجا اختلافات اندکی در منابع وهابی وجود دارد: برخی اشاره به حضور او در بصره پیش از رفتن به حجاز کرده‌اند. (۴) منبعی متأخر که نویسندگانش وهابی است، از رفتن او به بغداد پیش از حجاز سخن می‌گوید. (۵)

دو معلم اصلی او در مدینه؛ «عبدالرحمان بن ابراهیم بن سیف» (۶) از اهالی نجد و دیگری «محمد حیات السنندی هندی» (۱۳۶۳ ق. / ۱۷۵۰ م.) بودند. (۷) ابن سیف فهرست کتابهایی را به ابن عبدالوهاب نشان می‌دهد که از آنها با تعبیر «اینها سلاحهایی است که من برای مجمعه فراهم آورده‌ام» یاد میکند. (۸)

شیخ می‌گوید: از محمد حیات السنندی در باره کسانی که در کنار قبر پیامبر (ص) طلب استغاثه می‌کنند (یدعون و یستغیثون) پرسیده شد و او پاسخ داد: «این تقلیدی است از اعمال بنی اسرائیل و قوم موسی که کفر ورزیدند و بتپرست شدند.» (۹) باید گفت اینها نشانی است از نوعی رفورم و نه چندان جدی. گرچه روشن نیست که این از منابع فکر محمد ابن عبدالوهاب باشد. (۱۰) به یقین تنها استاد شیخ در زمان حضورش در بصره، «محمد المجموعی» بود. (۱۱)

ما در شهر بصره با تحرّکات و فعالیت‌هایی مواجهیم که برای نخستین بار رخ داده است؛ ابن عبدالوهاب در این شهر شرک را تقبیح کرد و به همین دلیل، از آنجا اخراج گردید. المجموعی این حرکت آغازین شیخ را مورد تأیید قرار داد و به همین دلیل از این واقعه رنج بسیار برد. (۱۲) البته با تأسف باید گفت هیچ منبع غیر وهابی این محقق را نشناخته است. (۱۳) لااقل می‌توان «مجموعه» را واقعی انگاشت. (۱۴)

در این زمان و برطبق اشارات منابع وهابی، شیخ بسیار علاقه مند بود که از طریق زید به دمشق برود. چه، دمشق در آن روزگار مرکز آموزشی فقه حنبلی بود. لیکن نتوانست چنین کند و ناگزیر شد به خانهاش برگردد. (۱۵) او در مسیر حرکتش، به الأحساء رسید؛ جایکه مرکزیت علمی شافعیان در آن قرار داشت. (۱۶)

در اینجا می‌توانیم کمی به منابع غیر وهابی نیز متمایل شویم و مروری بر آنها داشته باشیم. سفرنامه‌های متعدد و گوناگونی در این زمینه وجود دارد که برخی چندان قابل اتکا و اطمینان نیستند. نمونه‌های از آن دست کتابها، «لمع الشهاب فی سیره محمدبن عبدالوهاب» از نویسنده‌ای ناشناس است. این کتاب یکی از منابع مهم تاریخ وهابیت است که به نظر میرسد برای یک صاحب منصب انگلیسی در منطقه خلیج فارس نگاشته شده و در سال ۱۲۳۳ ق. / ۱۸۱۷ م. تکمیل گردیده است. آنچه مشخص گردیده، غیر وهابی بودن نویسنده کتاب و البته همسو بودن جهتگیری‌های او با دولت سعودی است.

با تکیه بر این منابع، (۱۷) باید گفت: شیخ در سن ۳۷ سالگی عزم سفر کرده و در نخستین سفرش به بصره رفته است. (۱۸) (با توجه به اینکه تاریخ تولد شیخ، طبق منابع وهابی، در سال ۱۱۱۵ ق. / ۱۷۳۹ م. بوده، (۱۹) بنابراین، سفر او در سال ۱۱۵۲ / ۱۷۳۹ آغاز گردیده است). او در بصره به صورت ناشناس در مسجد مجموعه اقامت گزید. در این زمان بود که مورد توجه و حمایت قاضی شهر قرار گرفت. به نظر می‌رسد که وی شش سال از عمر خود را در این شهر گذراند. (۲۰) پس از آن، به مدت پنج سال در بغداد زیست. (۲۱) پس از آن او یک سال نیز در کردستان اقامت گزید. (۲۲) سفر بعدی اش به ایران بود. (۲۳) پس از دو سال اقامت در همدان، به اصفهان رفت. زمان ورود او به اصفهان با پایان یافتن

۱- من در اینجا باید درک شیخ از مفهوم «شرک» و عداوتی که نسبت بدان ابراز می‌داشت را، به روشنی تبیین کنم. البته من خود را ناتوان می‌بینم تا دریافتهای او را که از عقاید اسلاف و همعصرانش متفاوت بود، به طور دقیق و مشخص بیان کنم. من در این میان هیچ منبع ثانویه مطمئن یا مطالعه کامل و جامعی که در ارتباط با منابع [در اختیار همگان] بوده و تحقیق و بررسی ما را در باب وهابیت متقدم راهنمایی کند، نیافتم.

۲- ابراهیم فصیح بن صبغه الله الحیدری البغدادی، «عنوان المجد فی بیان احوال بغداد و البصره و النجد» بغداد، ۱۹۶۲، ص ۲۲۸
 ۳- بهترین و کامل ترین اشاره از آن «ابن بشر» م. ۱۲۹۰ / ۱۸۷۳ است. عنوان «المجد فی تاریخ النجد بیروت. ص ۱۷ و پس از آن، محمود شکر الالوسی، «تاریخ النجد» قاهره، ۱۳۴۷، ۱۳۴۷، ابن غنم م. / ۱۲۲۵، ۱۸۱۰ عنوان می‌کند که شیخ بارها از بصره و حجاز دیدن کرده و سپس به الاحصاء بازگشته است، «روضه الافکار» بمبئی، ۱۳۳۷ ص ۴-۳۱، او همچنین به زیارت وی از حجاز پس بلوغ اشاره دارد *ibid*، صص ۲۱، ۳۰. اشارات ابن غنم توسط عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن م. ۱۸۷۶ / ۱۲۹۳ در مصباح الظلام بمبئی ص ۶، ۱۹ مورد استفاده قرار گرفت و نیز سلیمان بن سهران م. ۱۳۴۹ / ۱۹۳۰ در دو کارش «الدیه الشریق» قاهره ۱۳۴۴ صص ۵ به بعد و کشف غیایب الظلام بمبئی صص ۵-۹۳ چنین کرده است. برای منابع دست دوم به خط سیر و مسیر سفر وهابی بنگرید به: هنری لائوس؛ «بررسی عقاید سیاسی- اجتماعی تقی الدین احمد ابن تیمیه» قاهره ۱۹۳۹ صص ۵۰۷ به بعد برخلاف دیگر مطالعات لائوس در باب عقاید حنابله و وهابیون، این بررسی به منابع متأخر استناد ورزیده، و در جزئیات چندان قابل اتکا و اطمینان نیست؛ نیز بنگرید به: دائره المعارف اسلام، ویرایش دوم لیدن و لندن ۱۹۶۰، مدخل «ابن عبدالوهاب» اشارات لائوس در اینجا نیز غیر قابل اتکا در جزئیات است؛ نیز بنگرید به: محمد بن عبدالوهاب و آغاز امپراتوری موحدان در عربستان، جی. اس. رنتز دانشگاه کالیفرنیا ۱۹۴۸ صص ۲۴-۳۳

۴- بر مبنای وقایع نگاریهای سالشمار تاریخ وهابیت در «تاریخ مصر در زمان حکمرانی محمدعلی پاشا»، اثر منگین (F. Mengin) (پاریس ۱۸۲۳) ص ۴۴۹ و نیز (Ibid. i) ص ۳۷۸: او برای ادامه تحصیلاتش به بصره رفت و سپس تصمیم به سفر به مکه و مدینه گرفته، پس از آن، به زادگاه خویش بازگشت. تواریخ سالشمار این اطلاعات را به اظهارات نوه شیخ که شیخ عبدالرحمان بن عقویه نام داشت، مستند داشته‌اند (Ibid. p. vi)؛ شاید این شخص همان عبدالرحمان بن حسن (م. ۱۲۸۵ / ۱۸۶۹) باشد. اشارتی دیگر حاکی از آن است که شیخ «پس از سفر به بصره، به الاحصاء رفته و بعد از آن، راه حرمین را پیش گرفته است». (نیز بنگرید به رساله ابن بشر، «عنوان المجد»، ص ۲۶۴) نوه دیگر شیخ، سلیمان بن عبدالله (م. ۱۲۳۳ / ۱۸۱۸) عنوان کرده است که شیخ از «بصره و حجاز دیدن کرده است (بنگرید به: «التودیه عن توحید الخلاق» (ریاض، ۱۹۴۸) صص ۶-۲۵ که از وست و تاریخ نگارش این کتاب قدری قابل تأمل و تحقیق خواهد بود) و یک منبع فرانسوی برای تاریخ وهابیت، به صراحت مسیر سفر شیخ را ابتدا به بصره و سپس به مکه عنوان می‌دارد (J. B. L. Rousseau, m) ج ق

(moire sur les trios plus fameuses sects du musulmanisme) (paris, ۸۱۸۱)

در زندگی نامه (ترجمه) شیخ که توسط پسر عبدالرحمان بن حسن، عبداللطیف نگاشته شده، آمده است که شیخ بیش از یکبار به بصره و حجاز رفته است «مجموعه الرسائل و المسائل النجدیه» (قاهره ۱۳۴۶) صص ۵-۳۸۰، از اطلاعات فوق، چنین برمی آید که او اطلاعاتش را بر مبنای سخنان ابن غنم تدوین کرده است. یک منبع بی نام و نشان و احتمالاً-سوری که منبعی پیش وهابی محسوب می شود، عنوان می دارد که شیخ پس از دیدن بصره، به مدینه رفته است (کیف کان ظهور شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب- ریاض ۱۹۸۳- ص ۴۶)

۵- سلیمان بن سهران، تربیت الشیخین قاهره، ۱۳۴۳ صص ۵-۱۶۲

۶- ابن غنم، روضه، صص ۶-۳۱؛ سلیمان بن عبدالله، تودیه، ص ۹-۲۵؛ ابن بشر، عنوان المجد، صص ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۸۵ پسرش ابراهیم در سال ۱۱۸۹/۱۷۷۵ در گذشته است ابن عیسی، «تاریخ بعد الحوادث الواقعة فی نجد» ویرایش ح. الجسیر ریاض ۱۹۶۶ صص ۱۱، ۴۳

۷- ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۱۷-۱۸، ۸۵؛ نیز بنگرید به: جی. وُل J. Voll، «محمد حیاة السندی و محمد بن عبدالوهاب: بررسی در باره جامعه متفکر قرن هجدهم در مدینه، مجله مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی ۱۹۷۵، صص ۳۲ به بعد.

۸- ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۱۶، ۱۷

۹- «إن هؤلاء معتبرون ما هم فيه و باطلون ما كانوا يعملون»، ابن بشر، عنوان المجد، صص ۱۷، ۲۰ طبق متن نسخه خطی این کتاب در کتابخانه انگلستان، شیخ کسی است که خود را در معرض قضاوت گذاشته است.

۱۰- طلاب دیگری که گفته می شود شیخ در مدت حضور در حجاز با آنها مراد داشته، عبارتند از: شیخ علی افندی الداغستانی سلیمان بن عبدالله، التودیه، صص ۶-۲۵؛ و نیز بنگرید به عُثَیْمِین، تاریخ مملکه العربیه السعودیه، ۱۹۸۴ و شیخ محمود بن سلیمان الکردی الشافعی احمد بن زینی دهلان، «الدرر الثنیه فی ایراد علی الوهابیه» قاهره ص ۱۴۷؛ نیز بنگرید به: مقاله «وهابیت» اثر دی. اس. مارگولیوٹ در «دائرة المعارف اسلام» Encyclopaedia of Islam ویرایش اول، لیدن و لندن ۳۸-۱۹۱۳؛ و علی الطاقستانی متولد ۱۱۲۵/۱۷۱۳ و متوفای ۱۱۹۹/۱۷۸۵؛ وی در واقع از شیخ جوانتر بود که اقامتش در حجاز پیش از جدال و معارضه اش در دمشق به سال ۱۱۵۰ صورت گرفت مرادی، سلک الدرر، بولاق ۱۳۰۱، ص ۲۱۵ و نیز محمد بن سلیمان کردی هم از شیخ جوانتر بود؛ چه، او در سال ۱۱۹۴/۱۷۸۰ و در سن شصت سالگی درگذشت و بنابراین، تاریخ تولد او ۷-۱۱۲۶/۱۵-۱۷۱۴ بوده است.

۱۱- طلاب دیگری که گفته می شود شیخ در مدت حضور در حجاز با آنها مراد داشته، عبارتند از: شیخ علی افندی الداغستانی سلیمان بن عبدالله، التودیه، صص ۶-۲۵؛ و نیز بنگرید به عُثَیْمِین، تاریخ مملکه العربیه السعودیه، ۱۹۸۴ و شیخ محمود بن سلیمان الکردی الشافعی احمد بن زینی دهلان، «الدرر الثنیه فی ایراد علی الوهابیه» قاهره ص ۱۴۷؛ نیز بنگرید به: مقاله «وهابیت» اثر دی. اس. مارگولیوٹ در «دائرة المعارف اسلام» Encyclopaedia of Islam ویرایش اول، لیدن و لندن ۳۸-۱۹۱۳؛ و علی الطاقستانی متولد ۱۱۲۵/۱۷۱۳ و متوفای ۱۱۹۹/۱۷۸۵؛ وی در واقع از شیخ جوانتر بود که اقامتش در حجاز پیش از جدال و معارضه اش در دمشق به سال ۱۱۵۰ صورت گرفت مرادی، سلک الدرر، بولاق ۱۳۰۱، ص ۲۱۵ و نیز محمد بن سلیمان کردی هم از شیخ جوانتر بود؛ چه، او در سال ۱۱۹۴/۱۷۸۰ و در سن شصت سالگی درگذشت و بنابراین، تاریخ تولد او ۷-۱۱۲۶/۱۵-۱۷۱۴ بوده است.

۱۲- ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۶. ۱۸، ۱۱. ۱۸؛ ابن غنم توضیحات خوبی در باب تبلیغات شیخ در باره توحید و مخالفتها و

تکذیبیهایی که از میان شواهد پیداست و به او وارد می‌آمده، ارائه کرده است روضه، صص ۱، ۳۱ ولی او هیچ چیز در باب شرح و تفصیل وقایعی که باعث اخراج شیخ از شهر شد، ارائه نکرده است.

۱۳- حیدری، کسی است که تمام شرح و توضیحات ابن بشر را تکرار کرده است حیدری، «عنوان المجد»، صص ۹، ۲۲۹

۱۴- باکینگهام Buckingham در سال ۱۸۱۷ از بصره دیدار کرده و طی گزارشهایش از «باب المجموعه» به عنوان یکی از پنج دروازه شهر بصره که در قسمت جنوب و جنوب شرقی شهر قرار داشته، یاد کرده است.

J. S. Buckingham, Travels in Asyria, Medina and Persia London, ۰۳۸۱

و نیز نامی از مسجد مجموعه در فهرست تقسیمات ایالتی عثمانی وجود دارد. Basra Vilayeti ۹۲۲. ۹ salnames Basra. ۰۳۱ p

۱۵- ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۱۶، ۱۸

۱۶- عبدالله ابن محمد بن عبداللطیف الشافعی الاحصائی *ibid*، صص ۱۶، ۱۸. پس از آن، شیخ این ملاقات را در فضایی جدلی و ناخوشایند برای او یادآوری کرد ابن غنم، روضه، صص ۳، ۶۱ سلیمان بن عبدالله از عبداللطیف الاحصائی و محمد العفالقی الاحصائی سخن می‌گوید تودیه، صص ۱۰، ۲۵

۱۷- بنگرید به: «لمع الشهاب فی سیره محمد بن عبدالوهاب»، ویرایش ابوحکیمه بیروت ۱۹۶۷ صص ۱۵-۲۲

۱۸- *Ibid*، صص ۱۱، ۱۵. این امر پس از بیست و سه سال تحصیل نزد دو استاد اهل نجد؛ یعنی شیخ عبدالرحمان ابن احمد از بُریده و شیخ حسن التیمی از قسیم، صورت گرفت. من از ارائه نام افراد دیگری که احتمالاً در این ماجرا تأثیرگذار بوده‌اند، ناتوان و عاجزم.

۱۹- ابن غنم، «روضه»، صص ۲، ۳۰؛ ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۵، ۴۱۶ از آن روی که شیخ در سال ۱۷۹۲/۱۲۰۶ درگذشت، هر تاریخ تولدی پیش از سال ۱۱۱۵ غیرقابل پذیرش است.

۲۰- «لمع الشهاب»، صص ۱۵-۱۷؛ شواهد نام دوتن از حاکمان محلی؛ یعنی «عمر آقا» و «جرجیس آقا» را که پشت سر هم بر مسند امور نشستند و نیز دو قادی به نامای «شهاب الدین» و «حسین الاسلامبولی» و یکی از محصلین زبده و برجسته به نام شیخ انس را ذکر کرده‌اند. این آخری احتمالاً باید «شیخ انس باش عیان البصره» باشد که در سال ۱۷۲۷/۱۱۴۰ گنبد مرقد «شیخ محمد امین کوّاز» (م. ۱۵۴۶/۹۵۳) را بازسازی کرد. بنگرید به: باش اعیان العباسی، «البصره فی ادواره التاریخیه»، (بغداد، ۱۹۶۱) صص ۸۱) چنین به نظر می‌رسد که او به شدت تلاش می‌کرد تا برای شیخ گروه هوادارانی تهیه کند، کسانی که دشمن آیین قبر پرستی بودند (ابن غنم، روضه، صص ۳، ۱۳۹ و ۸، ۲۰۸)

۲۱- «لمع الشهاب»، صص ۱۷ به بعد؛ این اشاره از مکتب شافعی و شیخ عبدالرحیم الکردی برآمده است.

۲۲- *Ibid*، صص ۱۷، ۱۸

۲۳- *Ibid*، صص ۱۹، ۲۱

ص: ۱۰۸

حکمرانی سلسله صفوی و به قدرت رسیدن نادرشاه افشار همراه بود (۱). (این تاریخ نمی‌تواند از سال ۱۱۴۸ ق. / ۱۷۳۶ م. - سالی که نادر به «نادرشاه» ملقب شد - فراتر رود.) او در مدت اقامت هفت ساله‌اش در اصفهان، به فلسفه اشراق و تصوف گرایش پیدا کرد. (۲) پس از اصفهان به جانب ری رفت و پس از اقامت نامطلوبش در روستایی در میانه راه، به قم رسید، (۳) لیکن بی‌درنگ از آنجا راهی آنتولی شد. (۴) در ادامه، او شش ماه از عمر خود را در حلب، یکسال در دمشق، دو ماه در اورشلیم و دوسال در قاهره گذراند. (۵)

محمد بن عبد الوهاب سرانجام تصمیم به سفر حجاز گرفت که در آن زمان «شریف سُرور» (۶) بر آنجا حکومت می‌کرد. (۷) (حکومت سُرور از سال ۱۱۸۶ / ۱۷۷۳ تا ۱۲۰۲ / ۱۷۸۸ برقرار بود). از سوی دیگر، طبق شواهد، سفر شیخ، از ورودش به اصفهان تا بازگشتش به مکه، نباید بیش از یازده سال به طول انجامد و نیز چنانکه دیدیم تاریخ آن نباید از سال ۱۱۴۸ ق. / ۱۷۳۶ م. فراتر باشد).

از زمانی که مارگولیو کتاب «لمع الشهاب...» را در مقاله‌ای با عنوان «وهابیت» در ویرایش اول دائرةالمعارف اسلام (

The Encyclopeda of Islam

منتشر کرد، (۸) برای [محققان] خاورمیانه (۹) و همچنین غرب، (۱۰) به عنوان منبعی دسته دوم، مورد استفاده قرار گرفت. اما باید به این منبع، با دیده تردید و نقادانه نگریست. به جهت استنادات او به منابع نامشخص؛ از سویی نمی‌توان آنها را بی‌پایه و اساس شمرد و از سوی دیگر، نمیشود کاملاً منسجم و منطبق با سالشمار تاریخی دانست.

به نظر میرسد که محتوا و درونمای اصلی این کتاب - که بی‌شک از مآخذ توأمان شفاهی و کتبی اخذ شده - در برخی کتب فارسی عهد قاجار نیز آمده است. (۱۱) نوشته محمدتقی سپهر (۱۲) (م ۱۲۹۷ - ۱۸۸۰) که در دهه ۱۲۵۰ یا ۱۲۶۰ / ۱۸۳۰ و یا ۱۸۴۰ نشر یافته، گویای آن است که ابن عبدالوهاب پس از تحصیل در بصره، به همراه محمد نامی، به قصد یادگیری علوم مختلف راهی اصفهان گردید. (۱۳) این مطالب، از به وسیله مورخ متقدمتری به نام «عبدالرزاق مفتون دنبلی» (م. ۱۲۴۳ / ۱۸۲۷) تأیید میشود (۱۴) عالم برجسته، مرحوم میرزای قمی (م. ۱۲۳۱ / ۱۸۱۵) (۱۵) حدود یک سال پیش از مرگش، نامهای به فتحعلی شاه قاجار (حک - ۱۲۱۲ - ۱۷۹۷ / ۵۰ - ۱۸۳۴) نوشت و در آن، اطلاعات بیست سالگیاش را به هنگامی که در نجف بود، بازگو کرد (در دهه‌های ۱۱۷۰ تا ۱۱۷۵). (۱۶) وی در آنجا از شخصی از اهالی عینیه که محمدبن عبدالوهاب نام داشته و به عراق عرب (شهرهایی از جمله شهرهای مقدس) و البته شهرهای عراق عجم رفته، سخن گفته است. (۱۷)

منبع متأخرتری به نام «تحفه الأعلام» از عبداللطیف شوشتری (۱۲۲۰ / ۱۸۰۶ م.)، (۱۸) طی یادداشتی - که در سال ۱۲۱۹ / ۱۸۰۴ نوشته شده - در باره سفرهای ابن عبدالوهاب به اصفهان، که مرکز اندیشه‌های فلسفی یونانی بود (یونانکده) و هم درسیاش با محققان برجسته و شناخته شده آن زمان و همچنین بازگشت به موطنش در تاریخ حدود سال ۱۱۷۱ / ۱۷۵۷ مطالبی را آورده است. (۱۹) این اشارات با سخنان میرزا ابوطالب خان اصفهانی (۲۰) (۱۲۲۰ / ۱۸۰۵ م.) که آنها را در سال ۱۲۱۸ / ۱۸۰۳ (۲۱) به رشته تحریر درآورده، همسو و هم جهت است. میرزا ابوطالب در این کتاب، اطلاعات بیشتر و دقیقتری درباره سفر شیخ به خراسان و حضورش در مرز غرنه ارائه میکند، لیکن این شواهد نیز اطمینان و اعتماد کافی در ذهن خواننده برنمی‌انگیزد.

اما این پایان ماجرا نیست. دو منبع دیگر نیز برای تضمین اعتبار گزارشهاییکه از ایرانیان رسیده، وجود دارد؛ یکی از آنها سفرنامه کارستن نیبور (۲۲) سیاح آلمانی است. در این منبع، نیبور از «دین جدیدی» سخن میگوید که در نجد شکل گرفته است. وی توضیح میدهد که چگونه این ماجراجوی عرب، پس از تحصیل در نجد، برای چند سال در بصره زیست و پس از آن به بغداد و ایران سفر کرد! (۲۳) نیبور در سال ۳ - ۱۷۶۲ در عربستان حضور داشت و پیشگوییهای او در باره آینده، تا چندین دهه بعد، مورد ملاحظه و

توجه بود. (۲۴)

منبع متقدم دیگر (متقدمترین و البته با صراحت کلام کمتر) خود شیخ است. وی طی نامه‌های به عبدالله بن سُحَیم، مفتی مجمه، در باب دشمنی ابن المویس با اندیشه‌های او که طی نامه‌های به مردم وشم (درون منطقه نجد) عقاید ابن عبدالوهاب را متمسخرانه، بدعتی از سوی خراسان دانسته بود. اطلاعاتی به ما می‌دهد. (۲۵) این شاهد تاریخی نمیتواند دیرتر از سال ۱۱۷۵/۱۷۶۱ رخ داده باشد؛ چراکه هم عبدالله بن سُحَیم و هم ابن المویس در وقایعی که در منطقه صُدَیر رخ داد، در آن سال از دنیا رفتند. (۲۶) در اینجا شواهد بیشتری از این سفر نامتعارف- که با شرایط و مختصات آن، کاملاً ناهمگون به نظر می‌رسد-

۱- Ibid، صص ۷، ۱۹

۲- استاد وی، میرزا جانالاصفهانی بود که شرح تجرید خواجه نصیرالدین طوسیرا درس میگفت *ibid*، صص ۷، ۱۹ چنین به نظر می‌رسد که نگارنده این مطلب وی را همان حبیب الله میرزاجان الشیرازی می‌داند بنگرید به پانویس ها:

C. Brockelman, Geschichte der Arabischen Litteratur

، مجلدات تکمیلی، لیدن ۱۹۳۷-۴۲، صص ۹۲۶ پ ۲؛ و نیز بنگرید به: زرکلی، اعلام، بیروت ۱۹۷۹، صص ۱۶۷ ستون الف.

۳- در این نقطه، او با هم درسی از اهالی بغداد به نام علی الغزاز همراه شد.

۴- «لمعالشهاب»، صص ۲۱؛ در اینجا او به شهری با نام «ابو لباس» برده می‌شود که من از تشخیص دقیق مکان آن عاجزم.

۵- Ibid، صص ۲۱ به بعد؛ او در مدت اقامت در قاهره، در الازهر و در محضر شیخ محمد زین الدین ابو عبدالله المغربی به تحصیل علم پرداخت.

۶- Ibid، صص ۲۲۰؛ وی در مکه با شیخ عبدالغنی الشافعی مفتی مکه ملاقات کرد.

۷- دهلان، خلاصات الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، قاهره، ۱۳۰۵ صص. ۳۳ و ۲۰۷ و ۲۵ و ۲۲۴

۸- آدرس متن مربوط عبارت است از: ۱۰۸۶ a

۹- برای مثال، بنگرید به: احمد لمین، «زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث»، قاهره ۱۹۴۸ صص ۱۰ من برای این ارجاع مدیون مایکل بورنر هستم؛ نیز بنگرید به: الف. الف. عبدالرحیم، الدوله السعودیه الأولى، ویرایش دوم، قاهره، ۱۹۷۵ صص ۳۴ و پانویس اول: عبدالرحیم به چهار دلیل این منبع را صحیح و قابل اطمینان نمی‌داند: اول آنکه هیچگونه اطلاع و تصریحی مبنی بر فارسی دانستن شیخ وجود ندارد، دوم عدم اشاره به هیچ گونه تعارض و تضارب عقیده که شیخ احتمالاً در طول چنین سفری با آن مواجه بوده است، و نیز دلایل سوم و چهارم بر مبنای استدلال نادرست و معیوب بنا نهاده شده است.

۱۰- برای نمونه بنگرید به: *Rentz, Muhammad ibn Abd -al Wahhab*، صص ۳۲، پانویس اول: رنتز به این کتاب به عنوان مرجعی سال شمار و کروئولوژیک می‌نگرد و با عباراتی «به شدت احساسی» و در اختلاف و تباین با تمام منابعی که تاکنون تصویری از شیخ را برای ما رقم زده‌اند، از آن یاد می‌کند.

۱۱- برای این کتب بنگرید به: حسین مدرسی طباطبایی، «روابط ایران با حکومت مستقل نجد» ۱۲۰۸-۱۲۳۳ ه.ق.؛ بررسی‌های تاریخی، سال ۱۱، شماره ۴ ۱۹۷۶ صص ۷۹ به بعد؛ الف، فقیهی، وها بیان، تهران. ۱۳۶۴ ش. صص ۶-۱۴۴ و ۷۹-۲۶۲ مدرسی در اینجا رسماً بیان می‌کند منابعی تاریخی که سفر شیخ را به ایران تحت پوشش قرار داده‌اند، بر مبنای وقایع نگاری ایرانیان بنا نهاده شده است و شواهد «لمع الشهاب» بدین وسیله تأیید می‌گردد. این مطالعات جایگزین کار شهرستانی، هل تلافی مبدی الوهابیه دروسه فی اصفهان؟، العرفان، ۱۹۶۹؛ مقاله شهرستانی دریک مجله عربی زبان در تهران به چاپ رسیده است. تحت عنوان «الشیخ

محمد بن عبدالوهاب و دراسته فی اصفهان»، بعدها توسط ردّیه پرجنب و جوشی که حامد الجسیر تحت عنوان «جوانب من حیات الشیخ محمد بن عبدالوهاب»، العرب، شماره ۴ ۱۹۷۰ مخصوصاً صص ۹۳۹-۴۴ چاپ شد. در اینجا «لمع الشهاب» مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

۱۲- بنگرید به: ۱۹۲۷, C.A. Storey, Persian Literature London, صص ۱۵۲-۴ شماره ۱۹۱

۱۳- محمد تقی سپهر، «ناسخ التواریخ»: سلطنت قاجاریه، تهران ۱۳۴۴ ش. و ۱۳۸۵ ش. همچنین بنگرید به: رضاقلی خان هدایت، «تاریخ روضه الصفای ناصری»، به اهتمام میرکوند ۶۲ قم. ۱۳۳۸-۹ جلد ۴، صص ۱۸. ۳۸۰

۱۴- عبدالرزاق مفتون دنبلی، مآثر السلطانیه، تهران ۱۳۵۱ صص ۱۱. ۸۲ برای اطلاعات بیشتر از این نگارنده، بنگرید به Storey Persian Literature, صص ۳۳۴ به بعد. شماره ۴۲۶ این کتاب درباره تاریخ سلطنت فتحعلی شاه تا سال ۱۲۲۹/۱۸۱۴

۱۵- برای اطلاعات بیشتر در زندگی و آثار او، بنگرید به: مدرسی طباطبایی، «پنج نامه از فتحعلی شاه قاجار به میرزای قمی»، بررسی تاریخی، سال پنجم، شماره ۴ ۱۹۷۵ صص ۸-۲۵۴

۱۶- تاریخ تولد او عموماً سال ۱۱۵۱/۱۷۳۸ انگاشته می شود آقا بزرگ تهرانی، «طبقات اعلام الشیعه، مشهد. ۱۴۰۴ قسمت دوم، صص ۸. ۵۲ و اینطور دانسته می شود که او در سال ۱۱۷۴/۱۷۶۰ به نجف رسیده است مدرسی طباطبایی، پنج نامه، صص ۲۵۵

پانویس ۳۷

۱۷- من مضمون این نامه را تنها از طریق نقل قولی که فقیهی در کتابش «وها بیان»، صص ۲۶۷ به بعد آورده است، بیان می کنم. او پس از ستایش از محمد بن عبدالوهاب برای بازدیدش از ایران اینطور می نویسد: «ظاهر آن است که [او] به عراق عجم هم آمده بود». ibid, صص ۸. ۲۶۷ این یکی از منابع پارسی زبانی است که در آن نام و نشان صحیحی از شیخ ارائه کرده است.

۱۸- برای این تحقیق و ذیل آن، بنگرید به Storey, Persian Literature, صص ۱۱۲۳، شماره ۱۵۶۱

۱۹- عبداللطیف شوشتری، تحفه الاعلام، ویرایش س. موحد تهران، ۱۳۶۳ صص ۱۳. ۴۴۷. پس زمینه اندیشه شیخ در اینجا وابسته به فقاقت حنفی نشان داده شده است. و این در حالی است که میرزای قمی می دانست وها بیان حنبلی هستند

۲۰- Storey, Persian Literature, صص ۸-۱۴۴ شماره ۱۷۳

۲۱- میرزا ابوطالب خان اصفهانی، مسیر طالبی، ویرایش حسین خدیو جوم، تهران، ۱۳۵۲ صص ۲۰. ۴۰۹؛ نیز بنگرید به ترجمه همین اثر:

C. Stewart, Travels of Mirza Abu Taleb Khan London, ۱۸۱۷, iii, pp. ۱۶۸ f

Carsten Niebuhr -۲۲

C. Niebuhr, Beschreibung von Arabien, Copenhagen, ۱۷۷۲ p. ۳۴۶ -۲۳

ترجمه انگلیسی این اثر که با عنوان:

Travels through Arabia and Other Countries in the Middle east Edinburgh, ۱۹۷۲. ii. p. ۱۳۱

به چاپ رسیده، بی شک از ترجمه فرانسوی اصل آن، که با عنوان

Arabi ze Copenhagen, ۱۷۷۳. p. ۲۹۸ Description de l

چاپ گردیده بود، برداشت شده و از سفرهای متعدد به بغداد و درون ایران سخن می گوید. اما متن اصلی آلمانی آن از این عبارت استفاده می کند: "reisetete auch nach Baghdad and Persien." لیکن از سوی دیگر بورکهارت J. L.

Burckhardt. تنها بدین مطلب اشاره دارد که [شیخ] مدارس متعددی در شهرهای مهم مشرق درک کرده است "

J. L. Burckhardt, Notes on the Bedouins and Wahabys London, ۱۸۳۰, p. ۲۷۴

۲۴- چنانکه توسط عثیمین A.S.al-Uthaymin مشخص شد. نیبور و دعوات شیخ محمد بن عبدالوهاب، مجلات کلیات العلوم الاجتماعیه، ریاض ۱۹۷۸ ص ۱۷۸

۲۵- کتابه لأهل الوشم يستضيء بالتوحيد و يزعموا أنه بدعه خرج من خراسان ابن غنم، روضه، صص ۱۴، ۱۴۸ در نامه ای دیگر که شیخ به عبدالله بن سهیم نگاشته، مجدداً از «بدعت خراسانی» که به افکار او نسبت می دهند، به صراحت سخن گفته است. زعمتم أنه لا يخرج إلا من خراسان، Ibid، صص ۱۰، ۱۲۹ و نیز ۴۴، ۱۲۹ برای اطلاعات بیشتر در باب پس زمینهای چنین بحثهای جدلی، بنگرید به: مایکل کوک، بسط اولین دولت سعودی در وشم، در جهان اسلام از سنت تا تجدد: با مقاله افتخاری برنارد لوئیس پرینستون، ۱۹۸۹ صص ۵-۶۷۳

۲۶- ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۲۲، ۴۲ و نیز بنگرید به: ابن عیسی، تاریخ، ص ۵، ۱۱۱

ص: ۱۰۹

وجود دارد (۱). طبق آرای پژوهشگر عراقی، م. س. خطاب، (۲) یاسین العُمَری (بعد از ۱۲۳۲/۱۸۱۶ م.) مورخ اهل موصل، بین تحصیل شیخ نزد ملا احمد الجُمیلی (م. ۱۱۷۰/۱۸۱۶) و حضور او در بصره ارتباط ایجاد کرده است. (۳) اگر این مطلب صحیح باشد، شیخ باید در زمان حضور منازعات مذهبی که به «پیامبر سنت جورج» معروف است، در آن شهر حاضر بوده باشد (۴) در مقایسه و بررسی شواهد حضور شیخ در بصره می‌توان به مشاهدات سرهاردفورد جونز کنسول انگلستان در بغداد که در دسامبر ۱۲۱۳/۱۷۹۸ به ثبت رسیده، توجه کرد: در طول حضور او در موصل، ملما محمد علنا، مانند یک درست دین پرهیزگار، عقاید خویش را ترویج میکرد و این امر برای روحانیون و فقهای آن شهر که او را مجبور به ترک آنجا کردند، بسیار گران و خطرناک جلوه مینمود. (۵) «اقامت کوتاه [او] در بصره» توسط وارینگ نیز مورد توجه قرار گرفته است، (۶) لیکن، شهر موصل جزو خط سیر سفر شیخ در کتاب «لمع الشهاب...» نیست.

علاوه بر موصل، از دمشق و بغداد نیز نام برده شده است. (۷) لطف الله ابن احمد (۱۲۴۳/۱۸۲۷ م.) مورخ یمنی که وقایع سالهای میان ۱۱۸۹-۱۲۲۴/۱۷۷۵-۱۸۰۹ را در تاریخش درج کرده است، گزارش میدهد که ابن عبدالوهاب پس از تحصیلاتش در مدینه و بصره، مدتی را در دمشق مشغول به تحصیل علم بود. در این میان منابع فرانسوی، سفر شیخ به بین النهرین و سوریه که طی آن از دمشق رانده و از بصره و بغداد اخراج شد را ذکر کرده‌اند. (۸) وقایع نویس مغربی، ناصری (۱۳۱۵/۱۸۹۷ م.) مینویسد که او [ابن عبدالوهاب] به سوریه رفته است. (۹) چندین منبع دست دوم دیگر نیز از حضور او در دمشق سخن گفته‌اند. (۱۰) اثر حیدری بغدادی که در سال ۱۲۸۶/۱۸۶۹ نگاشته شده، بیانگر آن است که ابن عبدالوهاب به بغداد رفته و به همراه جد نگارنده، صبغه الله الحیدری به تحصیل پرداخته است. (۱۱)

با در دست داشتن تمام این اطلاعات، هنوز هم مسیر سفر شیخ در پردهای از ابهام قرار دارد. برآستی سخن چه کسی را باید پذیرفت؟ منابع وهابی تا جایی بر دیگر منابع رجحان دارند که عقاید اصلی وهابیت را به ما منتقل میکنند و بسیار طبیعی است که آنها هیچ علاقهای به انتقال موضوعاتی که شیخ علاقهای به اطلاع همگان از آنها نداشته، ندارند. اما در همین حال، این منابع به وضوح نخ نما و به دلیل ناکامل بودنشان غیرقابل اتکا هستند و تاحدی که ما از آن آگاهیم، این منابع هیچکدام از منابع غیر وهابی قدیمتر نیستند. البته منابع غیر وهابی به شکلی که قابل اثبات است، مطالب نادرست بیشتری را در بر دارند و حتی میتوان اصل بسیاری از مطالبی را که منابع غیر وهابی ذکر کرده‌اند، در منابع مغرض ضد وهابی یافت. از سوی دیگر آنها از نیور به عنوان قدیمترین منبع صریح در این باب بهره برده‌اند. در حقیقت ما هیچ منبع همزمان با رخدادهای این باب نداریم و حتی شاهد ابن المویس هم در باب بدعتی از خراسان نیز محتملاً کافی است تا آنرا متعلق به دوره‌های پس از آن رخداد بدانیم. شاید بهترین عبارتی که بتوان در این رابطه بدان اشاره کرد، آن است که: شیخ قطعاً مدتی را در بصره گذرانده است. این سخن توسط نیور بیان شده و علاوه بر آن، منابع وهابی و غیر وهابی، اشارات صریحی بدان داشته‌اند. (۱۲) علاوه بر این، باید به این مطلب توجه داشت که بررسی روایات متفاوت مسیر سفر شیخ، منبع صحیح و کاملی برای درک عقاید و جهانبینی او نخواهد بود و برای نیل به تمام آنچه لازم است بدانیم، باید با محققانی که شیخ احتمالاً برخی از مواضع و نظریات خود را با ایشان در میان گذاشته، ارتباط برقرار کرد.

بهترین منبع برای درک بهتر ادبیات اندیشه‌های شیخ، حیدری است. این مطلب برای نخستین بار توسط ابن بشر و در تیزیبی و فراستیکه او در باب زندگی ابن عبدالوهاب پیش از سفرش مبذول داشت، مورد توجه قرار گرفت. (۱۳) تعقیب احتمالاتی که مطرح شد، صحیح به نظر نمیرسد و من پس از این، برآنم منابعی را که شیخ در نوشته‌هایش، بیش از دیگران بدانها ارجاع داده است مورد بررسی قرار دهم. (۱۴) من در این میان، از بررسی قرآن و حدیث صرفنظر میکنم، چه شیخ خود معتقد به فسادناپذیری این دسته از منابع بود، (۱۵) و من هیچگونه ادعای جامع و فراگیری را در این باره ارائه نخواهم کرد. با این وجود این ساختار خطا ناپذیر است،

ولی ما برای شروع میتوانیم از نکات منفی و مشکلات کار آغاز کنیم.

مشکل اول اندک بودن آثار و کمی پیروان افکار متفکران حنبلی از قرن هفتم تا سیزدهم است. (۱۶) حتی ابن‌حنبل (۲۴۱/۸۵۵ م.) هم به‌عنوان بنیانگذار مکتب، شخصاً نقش تأثیرگذاری در استقرار اندیشه اصلی و هابیت نداشته است. (۱۷) برخلاف میراث رایج آنها، منابع قدیمتر حنبلی، دغدغههای اندیشه‌های بسیار متفاوتی از وهابیان داشتند (۱۸) و آنها به‌علت تعصب و خشک‌مذهبی بدنام شدند که دیگران آنرا ترویج کرده و به سراشیبی خرافه پرستی سوق دادند. در این راستا مترجم-زندگی نامه نویسنده حنبلی، ابن ابی یعلی (۵۲۶/۱۱۳۱ م.) هیچ‌گونه دغدغهای درباب ارجاع به‌آیین پرستش قبور

۱- منابعی وجود دارد و به دروسی اشاره می‌کند که او در مدینه به مطالعه آنها مشغول بوده است: [D. Badia y Leyblich] سفرهای علی بیگ، لندن، ۱۸۱۶ ص ۱۲۸؛ صدیق حسن خان القنوجی م. ۱۳۰۷/۱۸۹۰، ابجد العلوم، دمشق، ۱۹۷۸ و بیروت ۱۳۹۵ صص ۹، ۱۹۴

۲- م. س. خطاب، الامام محمد بن عبدالوهاب فی مدینه الموصل، در جامعه محمد بن سعود الاسلامی، مرکز البحوث، بحوث اسبوع الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ریاض، ۱۹۸۳ ص ۷۵
 ۳- یاسین بن خیرالله العمری، غرائب الآثار، موصل ۱۳۵۹ ص ۳۴ در قسمت سال ۱۲۰۸/۱۷۹۳ به بعد برای آگاهی بیشتر از دشمنی العمری با وهابیان، بنگرید به:

P. Kemp, Territoires d'Islam: Le monde vu de Mossoul au XVIIe si

cle Paris, ۱۹۸۲. صص ۷۹-۸۴ این متن ترجمه‌های از متن مشابه تاریخی است که بدون توجه به موصل، از سفر او به یمن سخن رانده است. *ibid*، ص ۷۹.

۴- خطاب، الامام محمد بن عبدالوهاب فی مدینه موصل در جامعه الامام محمد بن مسعود الاسلامی، مرکز البحوث، بحوث اسبوع الشیخ محمد بن عبدالوهاب ریاض ۱۹۸۳ ج ۱، ص ۷۵

۵- کمپانی هند شرقی، a-۹۳۴ b-۸۳۴. ۵۲/۹۲ G: برای تاریخ این بنگرید به: a-۸۳۴. f. *ibid*. این گزارش از یک کپی دیگر، از م. الف. خان نیز به چاپ رسیده است: «گزارش یک دیپلمات از وهابیت در عربستان»، مطالعات اسلامی، سال هفتم، ۱۹۶۸ صص ۴-۴۱؛ در اینجا خط سیر شیخ از بصره، بغداد، دمشق و موصل و پس از آن بازگشت به سوی خانهاش درج شده است. او همچنین به خاطر نظریات خطرناکش مجبور به فرار از دمشق شد.

۶- E. S. Waring سفری به شیراز لندن ۱۸۰۷. ص ۱۱۹؛ باید گفت وارینگ و جونز منابع قابل اتکایی نیستند، چراکه سفر وارینگ در سال ۱۸۰۲/۱۲۱۶ بوده است.

۷- چنانکه آمد، دو شهری که جونز از آنها یاد کرد، در نوشته‌های وارینگ نیز موجود است کسی که گفت شیخ از دست علمای تحریک شده دمشق گریخت. در کار دیگرش جونز تنها به این نکته بسنده کرده که دمشق «شهری مملو از مدارس و مکاتب مختلف شرق» است و شیخ از آنها دیدن کرد.

Sir Hardford Jones, An Account of the Transactions of His Majestys Mission to the Court of Persia, in the years ۱۸۰۷-۱۱ (London, ۱۸۳۴). ii. p. ۷

(توجه من به این کتاب از طریق راهنمایی مالکم یاب جلب شد)؛ چنانکه مشاهده شد، هر دو شهر دمشق و بغداد در منبع «لمع الشهاب...» مورد توجه قرار گرفته اند.

J. B. L. J. Rousseau [, Description du Pachalik de Bagdad Paris, ۱۸۰۹ p. ۱۳۱/ M –۸
 morie sur les trois plus fameuses sects du Musulmanisme, p. ۲; L. A. Corancez, Histoire
 des Wahabis Paris, ۱۸۱۰ p. ۹

۹- احمد بن خالد النصیری، «الاستقصاء لخبار الدول المغرب و الاقصی»، کازابلانکا، ۱۹۵۴-۶viii، صص ۱۸، ۱۱۹

۱۰- فیلی (Philby) در تحقیق اخیرش، نوشتاری پیشنهاد گونه را، مبنی بر اینکه شیخ در بغداد و دمشق مشغول تحصیل بوده، ارائه کرده است. (بنگرید به مآخذی که رنتز (Rentz) در کتابش «محمد بن عبدالوهاب» در ص ۳۲ و در پانویس اول ارائه کرده است. همچنین او بعدها منبع فقهی دیگری از شیخ را که شاهی در باب سفر اونیز بود، ترجمه کرد. (بنگرید به: H. S. Philby, Saudi Arabia (London, ۱۹۵۵), p. ۳۵) لاپیدوس نیز بر تحصیل شیخ در دمشق تصریح دارد. (بنگرید به:

I. M. Lapidus, A History of Islamic Societies (Cambridge, ۱۹۸۸). p. ۶۷۳

جمله‌های با این مضمون که «ابن عبدالوهاب سوریه را دیده»، در ترجمه‌های که به شکل بیوگرافی برای کمال الدین القاضی گردآوری شده، دیده می‌شود. «النت الاكمل لاصحاب الامام احمد بن حنبل، ویرایش الحفیظ و اباضه (دمشق، ۱۹۸۲) ص ۳، ۳۳۶
 ۱۱- حیدری، «عنوان المجد»، ص ۱۸، ۲۳۶؛ همچنین نام بغداد در تألیفات متأخرتری چون جونز، وارینگ و فیلی درج گردیده است.

۱۲- احتمالاً مقاله ضد وهابی «بصران قبانی» مفاهیمی را مبنی بر اینکه شیخ در بصره بوده است را در خود دارد. برای نسخه خطی که از این نامه در حیدرآباد موجود است، بنگرید به: کارل بروکلمان، مجلدات ضمیمه دوم، ص ۵۳۲، شماره ۷ به بعد؛ ابن غنم، روضه، ص ۹، ۲۰۹. بروکلمان بدون توجه به کاتالوگ حیدرآباد بیان کرده که این کتاب در سال ۱۱۵۷/۱۷۴۴ نوشته شده است. بنابر سخن عضای، این کتاب در سال ۱۱۵۵/۱۷۴۲ نوشته شده. بنگرید به: العضای، «تاریخ العراق بین الاحطالین»، بغداد ۱۹۳۵-۵۶ جلد ششم، ص ۳۳۶

۱۳- ابن بشر، عنوان المجد، صص ۶، ۱۶ و ۸، ۱۷

۱۴- این کار در قالب بررسی روند و مسیر اولیه کار، و نه بیشتر، خلاصه خواهد شد. چنانکه مطرح شد، این مقاله توسط محقق فراهم آمده، که زمانی را برای فراگرفتن و مطالعه متون مرتبط با افکار «ابن تیمیه» و «ابن قیم جوزیه» و متون ادبی شرعی و فقهی که از شیخ برجای مانده، صرف کرده است. تصادفاً بسیاری از استنادات صحیح و خوب شیخ از محققین متأخرتر، ما را در رهیابی به اندیشه‌های او در کارهایش کمک بسیار خواهد کرد.

۱۵- چنانکه وی در نامه‌های به رهبر اعراب سوری چنین می‌نویسد: «من به کسانی که مخالف من بوده‌اند، چیزهایی را که پیامبر از ارتباط با آنها لذت می‌برد را گفتم؛ من به ایشان گفتم شما کتبی دارید، آنها را بخوانید و ابداً به چیزهایی که من می‌گویم توجه نکنید، و وقتی شما کتبتان را مطالعه کردید مطالبی را که پیامبر گفته است را دنبال کنید و اصلاً از معارضه دیگران بر ضد خودتان نهراسید» ابن غنم، روضه ص ۱۷، ۱۹۶، او همچنین در جای دیگر اظهار می‌دارد که وی هیچگاه هیچ صوفی، قانون دان و یا خداشناسی را به خویش دعوت نمی‌کند، بلکه او آنها را به خدا و سنت پیامبر ص فرا می‌خواند.

۱۶- البته لا-توست در مقاله‌اش در دایره المعارف اسلام، بر آن است که نظریات شیخ به شدت با ساختار فکری متفکران حنبلی متقدم در ارتباط است، که البته این سخنی گمراه کننده است.

۱۷- البته ارجاعات نادری از متفکران حنبلی به آثار شخص ابن حنبل وجود دارد برای مثال بنگرید به: ابن غنم، روضه، ج ۱، صص

۱۸- در اینجا متنی وجود دارد **Ibid**، ص ۷-۱۲۳ که شیخ مکرر با استفاده از جهان بینی ابن حنبل، بدان ارجاع داده است. اما این در پاسخ ادعای دشمنش **al-muways** در متن چیزی که علم الاسماء والصفات **ibid**، صص ۳، ۱۲۳. متنی که در حاشیه اندیشه‌های اصلی و هابیت قرار می‌گیرد.

ص: ۱۱۰

و یا اعمالی شبیه بدان، بهذهن خویشراه نمیدهد؛ (۱) چنانکه حتی شرک، موضوع مورد بحث در تلبیس ابلیس واعظ حنبلی ابن الجوزی (۵۹۷/۱۲۰۱ م.) نبود (۲). در این دوره تاریخی، تنها یک محقق حنبلی وجود دارد که شیخ در تکفیر و محکومیت آیین پرستش قبور بدان ارجاع داده است: ابوالوفا ابن عقیل (۵۱۳/۱۱۱۹ م.) (۳).

دور از حقیقت نخواهد بود اگر گرایشهای او را بیشتر مرتبط با علقه‌های فکری که در جوانی با معتزله داشت بدانیم (۴) تا زندگی طولانی که تحت تأثیر افکار حنبلی به سرآورد.

مشکل بعدی، کمبود منابع محققان حنبلی است که در سنوات پس از قرن دهم/ شانزدهم زندگی کرده‌اند. در اینجا تنها یک یادداشت نادرست وجود دارد: شیخ تنها یک ارجاع مشخص به آثار فقهی حنبلیان پس از قرن دهم/ شانزدهم دارد و آن هم کتاب اقناع اثر هُجاوی (۹۶۸/۱۵۶۰ م.) است. (۵)

مسأله سوم آن است که محققان غیر حنبلی هیچ گرایشی به مورد ارجاع واقع شدن توسط شیخ نداشتند، مگر اینکه شیخ شخصاً، به منبعی غیر حنبلی ارجاع داده باشد؛ چنانکه او این مطلب را اینچنین شرح میدهد: «من با یک حنفی، از طریق به میان آوردن نظریات علمای حنفی پیش از او به بحث و مجادله پرداختم و نیز چنین کاری را با مالکیان، شافعیان و حنبلیان انجام دادم و سخنان محققان ما قبل ایشان را که آنها بدان اتکا داشتند، برایشان نقل کردم.» (۶) پس از این، وی خلاصه‌هایی را از مکاتب غیر حنبلی، با توجه به نگارندگان هر کدام از آنها ارائه میکرد: «ما برای پیروان دیگر ائمه طرفدار تکفیر به مطالبی از ایشان استناد ورزیدیم ... برای حنفیان ... برای مالکیان ... و برای شافعیان.» (۷) گاهی توجه او به صورت خاص به شافعیان است. اینجاست که عنایت ویژه او به علمای شافعی قرن هشتم/ چهاردهم حاضر در دمشق جلب میشود و از ایشان به خصوص ذهبی (۷۴۸/۱۳۴۸ م.) و ابن کثیر (۷۷۴/۱۳۷۳ م.) به عنوان پیروان اصیل سنت قدردانی و ستایش ویژه‌ای به عمل می‌آورد. (۸) ارجاعات به منابع غیر حنبلی خارج از محدودهای که ذکر شد [در آثار شیخ] بسیار نادر است. (۹)

آنچه مشخص است؛ (۱۰) وابستگی شیخ به دو عالم حنبلی بزرگ قرن هشتم/ چهاردهم در دمشق؛ یعنی ابنتیمیه (۷۲۸/۱۳۲۸ م.) و ابنقیم جوزی (۷۵۱/۱۳۵۰ م.) است. (۱۱) این دو، درنگاه شیخ، جزو علمای برجسته در میان متأخرین بودند. (۱۲) نام ابن تیمیه - که بیشتر با عنوان «شیخ الإسلام» و یا بهاختصار «شیخ» از او یاد میشود - بهوضوح در نوشته‌های شیخ بهچشم میخورد. (۱۳) ابن قیم نیز در آثار او از چنین جایگاهی برخوردار است. (۱۴) این وابستگی البته زمینه برخی حملات و انتقادات اولیه را به نظریات شیخ فراهم کرد. (۱۵) اینجاست که ما با متن تلخیص شده نامهای مواجهیم که حداکثر تا تاریخ ۱۱۶۳/ ۱۷۵۰، از سوی محمد بن عبدالرحمان ابن العفالق‌ی الاحسائی به عثمان بن معمر حاکم عینه نوشته شده است. (۱۶) ابن العفالق‌ی کسی است که این فرصت را یافت برای مباحثات و مجادلات، آرای ابن تیمیه و ابن قیم را به خوبی بررسی و مطالعه کند. (۱۷) او در جایی، یکی از اصلیتین منابع اندیشه‌های وهابیت را مورد انتقاد قرار داد: آثار ابن قیم که شیخ و پیروانش بسیار بدان متکی هستند، از سوی ایشان مورد بدفهمی قرار گرفت. (۱۸) به نظر میرسد ابن العفالق‌ی وابستگی شیخ به ابن تیمیه را نیز مورد هدف قرار داده است. (۱۹) چنین حملات یکبار دیگر نیز در سال ۱۱۷۰/ ۱۷۵۶ و توسط یک سنی متعصب و ستیزه جو، به نام زید بن الأمير الصنعانی (۱۱۸۲/ ۱۷۶۸ م.) انجام شد. (۲۰)

ابن الأمير - چنانکه پس از این به اختصار خواهیم دید - ابتدا با استفاده از آثار و نظریات شیخ رشد یافت، اما در سال ۱۱۷۰/ ۱۷۵۶ فرصتی یافت تا برخی از کتب او را به محک آزمون بگذارد. وی پس از آن، به این نتیجه رسید که شیخ مردی ناآموخته است و از محققانی بهره مند نشده که میتوانند او را در نیل به اهدافش راهنمایی کنند. او تنها برخی از کتب ابن تیمیه و ابنقیم را مطالعه کرده و دیدگاههای ایشان را در ساختاری ناقص و بومی شده گرد آورده است. (۲۱) وی چنین عنوان میکند که با مطالعه آرای ابن تیمیه

و ابن قیم، اشاراتی را فراهم آورده که سخنان و عقاید او [ابن عبدالوهاب] را نقض میکند. (۲۲) مرکزیت ابن تیمیه و ابن قیم، به عنوان دو منبع مهم برای کارهای شیخ، قوام بخش حملات کلامی شیخ به دیگران بوده است. از این مطلب، چنین بر می‌آید که شیخ هیچیک از علما و محققان همعصرش را به‌عنوان منبع موثق قبول نداشته و در این برهه، همسانی و همسویی قابل توجهی میان اندیشه‌های شیخ و عالم همعصر او؛ یعنی ابن‌الأمیر (متولد ۱۰۹۹/۱۶۸۸) در مسأله شرک وجود داشته است. ما از این امر آگاهیم که ابن‌الأمیر ابتدا تلاش‌های شیخ را می‌ستود (۲۳) و از پیشرفتهای او آگاه بود. (۲۴) اما موضع پسین ابن‌الأمیر در باب شرک (۲۵) و مسأله کلیدی جهاد که در تاریخ پس از سال ۱۱۶۳/۱۷۴۹ و با آشکار شدن فتنه شیخ در نجد همراه شد، (۲۶) موضعی دو پهلو و مبهم بود.

- ۱- برای مثال بنگرید به ابن ابی یعلی، «طبقات الحنبلیه»، ویرایش م. ح. الفیقی قاهره، ۱۹۵۲ جلد ۱. صص ۱۵، ۲۲ و ۱۷، ۳۸۲ و ۲، ۳۸۸ و جلد ۲ صص ۱۷، ۶۳ و ۱۳، ۲۳۴ و ۹، ۲۴۱ بنگرید به نگاشته‌های ویرایشی و پانویس‌های الفیقی بر این صفحات.
- ۲- بنگرید به جدول موضوعات ابن جوزی، تلبیس ابلیس، بیروت، بی تا.
- ۳- ابن غنم، روضه، ج ۲، صص ۲۵، ۳۶ در یک نامه مفصل که در سال ۱۱۶۷/۱۷۵۳ به مردم عیینه نوشته شده، Ibid، صص ۵۲-۲۴ که در ارجاعات و مأخذشناسی بسیار قوی است. ابن عقیل نیز همچون ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه در رساله‌های به ابن عید م. ۱۱۸۰/۱۷۶۶ Ibid، ج ۱، صص ۱۹، ۱۴۰؛ برای این رساله بنگرید به: مایکل کوک، «بسط اندیشه وهابیت»، صص ۶۷۳ به بعد. مشخصاً شیخ با نظریات ابن عقیل مبنی بر محکوم کردن پرستش قبور، از طریق استنادات ابن قیم آشنا شده است چنانکه این مطلب مورد توجه ویراشگر مجموعه تألیفات شیخ قرار گرفته است. مؤلفات الشیخ الامام محمد بن عبدالوهاب، ویرایش الرومی، ریاض، ۱۳۹۸ قسم الاول، ص ۳۰۲، پانویس شماره ۱؛ آدرس متنی که در آثار ابن قیم جوزیه یافت شده، بدین شرح است: Ighathat al-lahfan - ویرایش م. ح. الفیقی، قاهره، ۱۹۳۹ ج ۱، صص ۳، ۱۹۵
- ۴- برای این قسمت بنگرید به:

G. Makdisi

"in M ق Nouveaux d" tails sur laffaire dIbn Aqil ق

langes Louis Massignon Damascus, ۱۹۵۷, iii, pp. ۱۹ ff

- ۵- برای مثال بنگرید به: ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۶، ۱۲۲ و ۱۶، ۱۲۸ و ۱، ۱۵۰ و ۵، ۱۵۱، ۹، ۱۵۷، ۲، ۱۹۲ و ۱۵، ۲۰۲ و ۱۰، ۲۰۳ و ۳، ۲۱۴ و ۵، ۲۱۸ و ۱۶، ۲۲۳. رساله‌های که به سلیمان بن سهیم برگردانده می‌شود Ibid، صص ۱۷۸-۸۸ بیش از ده ارجاع به این متن ندارد. تعدادی از ارجاعات به مجادلات هجاوی در باره شرک و ارتداد باز می‌گردد. اقناع، به کوشش السبکی، قاهره، ۱۳۵۱ ج ۴، صص ۳۰۸-۱۹۷ نیز ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۹، ۱۵۷ به متنی از زبان هجاوی، درباب توصیه به تخریب گنبدهایی که برای قبور ساخته می‌شود، اشاره دارد. اقناع، ج ۱، صص ۸، ۲۳۳: این در وقاع نقل قول مستقیمی از ابن قیم است. ارجاعات به دیگر کتب فقهی حنبلی بسیار نادر است. برای تعدادی از آنها بنگرید به: ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۳، ۶۷ و ۶، ۲۱۸. نگارنده این سطور بر آن است که ارجاعات شیخ به متون فقهی حنبلی، شدیداً محدود به زمینهای شرعی است.

- ۶- Ibid، ج ۱، صص ۲۵، ۱۹۹ رساله‌های است به یک محقق عراقی به نام ابن سؤیدی م. ۱۲۰۰/۱۷۸۶ قس: مؤلفات، قسم ۵، صص ۱۴، ۱۴ رساله ای است به محمد بن سلطان. یک مدرسه فقه در حال حاضر با یک اجتماع خدامحور قابل مقایسه خواهد بود.

۷- ابن غنم، روضه، ج ۲، صص ۷، ۳۸ و ۲۵، ۳۸، ۴ و ۳۹ در نامهای که در سال ۱۱۶۷/۱۷۵۳ به مردم عینه نوشته بود برای نمونه‌های دیگر از این دست بنگرید به: *Ibid*، ج ۱ صص ۱۴، ۱۵۱-۴، ۱۵۴ در نامهای به عبدالله بن سهیم مؤلفات، قسم ۵، صص ۳، ۱۷۷-۲، ۱۸۰ یک نامه سرگشاده به تمام محققان اسلامی محققان اسلامی شامل بزرگانی چون: بزازی م. ۸۲۷/۱۴۲۴ ابن قتیبه م. ۸۷۹/۱۴۷۴ وابن نجیم م. ۱۰۰۵/۱۵۹۵ از میان حنفیان؛ طرطوشی م. ۵۲۰/۱۱۲۶ و قاضی ایاز ۵۴۴/۱۱۴۹ از میان مالکیان؛ ابوشامه م. ۶۶۵/۱۲۶۷ و ابن حجر م. ۸۵۲/۱۴۴۹ از میان شافعیان. من در تطبیق محققان حنفی که شیخ بدانها ارجاع داده، مدیون حسین مدرسی به خاطر کمکها و راهنمایی هایش هستم.

۸- ابن غنم، روضه، ج ۱. صص ۸، ۶۴ و ۱۴، ۶۷ در نامهای به عبدالله بن محمد بن عبداللطیف الاحصائی؛ *ibid*، صص ۲، ۲۲۷ در نامه ای به عبدالوهاب بن عبدالله بن عیسی در ابتدای این نامه ها *ibid*، صص ۷۳، ۶۰ شیخ ارجاعات گسترده‌ای به منابع شافعی داده است، و این در حالی بود که تلاش می کرد در عین تبعیت و همراهی با آنها، دربراندازی و منسوخ ساختن آن تلاش کند.

۹- برای مثال بنگرید به ارجاعی او به کتاب «الاولئ سیوطی»، در نامهای که به سلیمان بن سهیم نوشته است؛ ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۹، ۱۸۶

۱۰- بنگرید به ساختاری که لائوست در مقاله‌اش با عنوان «ابن عبدالوهاب» در نگارش دومی که از دائره المعارف اسلام به چاپ رسید، بکار گرفته است ستون. ۶۷۹a در تحلیل او از ارتباط میان ابن تیمیه و وهابیت که در زندگی نامه ای که از ابن تیمیه *Essai*، صص ۵۰۶-۴۰ به طبع رسانده، درج شده است؛ تأکید ویژه‌ای به قدرتمندی پیوندهای با میانجی گری پیامبر *Ibid*، صص ۵۱۹ و جهاد بر علیه مشرکین *Ibid*، صص ۵۲۹ و تمایزات بین الوهیت و ربوبیت *Ibid*، صص ۵۳۱ دارد؛ اما او از سوی دیگر نیز شیخ و هوادارانش را برای مشرک—خواندن مردم بسیار سریع و چالاک، برای حمله به شرک و مشرکین بسیار خشمگین *Ibid*، صص ۵۲۹ و در نهایت و به طور ویژه‌ای بسیار سخت کوش در تعصباتشان درباب تخریب قبور و مقابر می داند. *Ibid*، صص ۵۳۰

۱۱- ارجاعات به محققان دیگر حنبلی که در آن شرایط زمانی و مکانی حضور داشته‌اند بسیار نادر است. شیخ تنها به ابن رجب م. ۷۹۵/۱۳۹۳ به عنوان یکی از برجسته ترین علمای متأخر ارجاع داده است ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۱۹، ۶۲ و ۲۵، ۲۲۶ به بعد ابن عبدالهادی نیز م. ۷۴۴/۱۳۴۳ برای بررسی زندگی ابن تیمیه مورد توجه [او] قرار گرفت. *Ibid*، صص ۱۳، ۲۱۱.

۱۲- *Ibid*، ج ۱، صص ۱۹، ۶۲ و ۱۷، ۶۳ و ۲۵، ۲۲۶ و بعد از آن صص ۸، ۶۲

۱۳- برای ارجاعات به ابن تیمیه بنگرید به: *Ibid*، ج ۱، صص ۸، ۱۳۰ و ۲۱، ۱۴۰ و ۲۳ و ۱۴۸، ۳ و ۱۵۰، ۹ و ۱۵۰، ۱۸ و ۱۵۰، ۱۰ و ۲۴، ۱۸۱، ۲۱۱ و ۳، ۲۲۵ و ۴، ۲۲۷. نامهای که به محمد بن عبدالکریم از الاحصاء *Ibid*، صص ۲۱۴-۲۱ نوشته شده، حاوی ارجاعات مختلفی به ابن تیمیه است. و نیز نامه شیخ به مردم عینه در سال ۱۱۶۷/۱۷۵۳ حاوی ارجاعات متعددی به ابن تیمیه است *Ibid*، ج ۲، صص ۶، ۲۷ و ۹، ۳۰ و ۳، ۳۵ و غیره. ارجاعات بسیاری به کتب معروف ابن تیمیه چون اقتدا و ردیه نگاری او بر متکلمون، در این نامه ها وجود دارد.

۱۴- برای مثال بنگرید به: ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۸، ۶۴ و ۱۰، ۶۷ و ۱۶، ۱۲۷ و ۴، ۱۴۱ و ۱۵، ۱۵۴ و ۶، ۱۸۷ و ۱، ۲۰۱ و ۴، ۲۱۱ و ۲۳، ۲۱۷ و ۱۰، ۲۲۴ و ۳، ۲۲۷. همچنین نامه به مردم عینه در سال ۱۱۶۷/۱۷۵۳ حاوی ارجاعاتی به آثار ابن قیم نیز هست *Ibid*، ج ۲، صص ۲، ۳۲ و ۳، ۳۸ و ۱، ۴۹ تعدادی از کتب ابن قیم در این رسالات مورد توجه قرار گرفته است چون: طُرق الحُکمیة، اعلام الموقعین، *Ighathat al-lahfan*

۱۵- یک متن ناشناس در رسالات شیخ عنوان می کند که احتمالاً او ساختار کلی نظریاتش را از مباحثات جدلی قنانی برداشت کرده است. طبق گفته شیخ، قنانی تصریح می کند که او با ابن تیمیه، ابن قیم و ده تن از علمای پس از ایشان مخالف است که آخرین ایشان شخص شیخ است. ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۱۲، ۱۲، ۲۰۹.

۱۶- ابن عفالیق، رساله، MS.Berlin ۲, ۱۵۸, ff, ۵۶ a-۷۳ b، برای متن این نسخه بنگرید به:
W. Ahlwardt, Verzeichniss der arabischen Handschriften der Königlich-Berlinischen Bibliothek zu Berlin Berlin, ۱۸۸۷-۹۹, ii, p. ۴۷۷

این مقاله نمی تواند در تاریخ پس از ۱۱۶۳/۱۷۵۰ نوشته شده باشد؛ چه، ابن معمر در این تاریخ به قتل رسید ابن غنم، روضه، ج ۲، صص ۷، ۱۶؛ ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۵، ۳۰

۱۷- ابن عفالیق، رساله، I. a ۸۶, ۹. b ۶۰ ابن تیمیه؛ ۹. a ۷۵, ۹۱. b ۵۶ Ibid ابن القیم. قیاس کنید با نامه شیخ به احمد بن عبدالکریم از مردمان الاحصاء که پاسخی به شکوک او در باب نظریات شیخ و برآمدن آنها از اندیشه ابن تیمیه است ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۱۴، ۲۱۴؛ ابن عبدالکریم همچنین متنی از ابن قیم را مورد توجه قرار داده بود. Ibid صص ۳، ۲۱۵

۱۸- ابن عفالیق، رساله، f. ۶۴ b. ۸. او تصریح می کند که ابن قیم بشدت عقاید صوفیان و معتقدین به تجسم را به عنوان مسلمین دروغین محکوم می کند و این دقیقاً نقطه‌های است که وهابیان در برداشتشان از اندیشه‌های ابن قیم در ارتباط با تعامل با کفار در جامعه اشتباه کرده اند.

۱۹- در نامه‌های به محمد بن عبّاد م. ۱۱۷۵/۱۷۶۱ روحانی مطّوع ترمذ، شیخ به رساله ابن عفالیق که در آن توحید را دین ابن تیمیه دانسته بود و در آخرین فتوایش توسط علمای آن روزگار به کفر محکوم شده بود و عده بسیاری بر ضد او شوریده بودند، ارجاع داده است. ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۱۵، ۱۳۵؛ برای این رساله بنگرید به: کوک، بسط اندیشه وهابیت، صص ۶۷۳.

۲۰- برای اطلاعات بیشتر در زندگانی و آثار او، بنگرید به: شوکانی، البدر التالی، قاهره، ۱۳۴۸ ج ۲، صص ۹، ۱۳۳ شماره ۴۱۷؛ حبشی، «مؤلفات محمد بن اسماعیل الأمير الصنعانی»، العرب، سال هفتم ۱۹۷۳.

۲۱- صدیق حسن خان، «ابجد العلوم»، ج ۳، صص ۱۲، ۱۹۷؛ این انتقاد به شیخ، در جای دیگر و از زبان عبدالله افندی الراوی البغدادی به شیخ وارد شده است؛ جایی که او در نامه‌های به سلیمان پاشا که از سال ۱۱۹۴/۱۷۸۰ تا ۱۲۱۷/۱۸۰۲ در بغداد حکومت کرد، از آن به عنوان شاهد مثال یاد کرد. بنگرید به: سلیمان بن عبدالله، توحید، صص ۱۳، ۱۴ و ۷، ۲۴ و ۱۴، ۳۸ و ۲، ۵۲

۲۲- صدیق حسن خان، «ابجد العلوم»، ج ۳، صص ۱، ۱۹۸

۲۳- ابن غنم در زندگی نامه شیخ (روضه، ج ۱، صص ۹-۵۶) و ابن بشر در ترجمه‌اش از ابن الأمير «عنوان المجد»، صص ۳-۵۰) شعری را که در حمایت و پشتیبانی از شیخ سروده شده بود، نقل کرده‌اند. این امر در سال ۱۱۶۳/۱۷۴۹ بوده است. لیکن هیچکدام به شعر دیگری که در سال ۱۱۷۰/۱۷۵۶ سروده شده و به همراه یادداشتی که طی آن ابن الأمير حمایت خود را مجدداً به شیخ ابراز داشته، توجهی نکرده‌اند. برای بررسی ماجرای این اشعار بنگرید به: ح. الجسیر، «الصله بین الصنعاء و الدرعیه»، العرب، (۱۹۸۷)، صص ۵-۴۳۳؛ صدیق حسن خان، «ابجد العلوم»، ج ۳، صص ۱۹۷؛ شعر دیگری که برآمده از مجادلات ابتدایی وهابیون است توسط بصران سید یاسین ابن ابراهیم در سال ۱۱۶۸/۱۷۵۵ و در جواب شعر ابتدایی ابن الأمير، سروده شده است. (

(British Library, Or. ۳, ۱۱۲, ff. Ia- ۵ a) (For the date, see f. ۵ a. II

و نیز بنگرید به:

C. Rieu, Supplement to the Catalogue of the Arabic Manuscripts in the British Museum (London, ۱۸۹۴), p. ۱۱۸, no. ۱۹۴

۲۴- شیخ در نامه‌اش به مردم عیینه، که در سال ۱۱۶۷/۱۷۵۳ نوشته شده، شعری «یمنی» را نقل کرده است ابن غنم، روضه، ج ۲، صص ۹، ۴۲ نیز بنگرید به Ibid، ج ۱، صص ۱، ۵۷ و ابن بشر، «عنوان المجد»، صص ۱، ۵۲ برای تاریخ گذاری دقیق این نامه، بنگرید به: ابن غنم، روضه، ج ۲، صص ۲، ۲۴

۲۵- ابن‌الأمیر، تطهیر الاعتقاد عن ادران الالحاد، قاهره، ۱۹۵۴؛ نیز بنگرید به حبشی، مؤلفات، ص ۶۸۷، شماره ۳۲ این اثر در ترجمه‌های که ابن بشر درباره ابن‌الأمیر نگاشته نیز درج شده است. عنوان‌المجد، صص ۵، ۵۲ مطلب اصلی که توسط او تکرار می‌شد، مباحثه و جدال با قبوریون بود تطهیر، صص ۱۱، ۳۴ و ۱۶، ۳۶ و ۱۹، ۳۷ و غیره.

۲۶- ابن‌الأمیر در جایی از چهار شعری که به افتخار و برای ابن‌عبدالوهاب سروده، سخن می‌گوید Ibid، صص ۱، ۳۳ او در ضمن از نجد به عنوان منطقه‌های که در آن از همه مناطق آوای شرک به گوش میرسید، سخن رانده است. Ibid، صص ۱۴، ۱۹ از آنجا که او هیچ اشاره‌ای در باب نگاه ثانویهاش نسبت به شیخ ارائه نمی‌کند، احتمالاً تاریخ سرایش آن نباید از سال ۱۱۷۰/۱۷۵۶ فراتر رود.

ص: ۱۱۱

فقدان اشارات و اسناد به هم پیوسته با دو رساله جدلی - که یکی را خود شیخ و دیگری را یکی از دشمنانش نگاشته، بهبود می‌یابد. نامه نخست، نامه سرگشادهای است که سلیمان بن محمد بن سُحَیم، مطَّوع (حاکم شرع) ریاض نگاشته است. (۱) او در این نامه مینویسد: ابن عبدالوهاب در نامه‌های خطاب به اساتیدش (مشایخ)، به پدر ما یا به مردم عارد (بخشی از نجد که او در آن می‌زیست)، سوگند می‌خورد که اندیشه‌هایش ناشناخته باقی مانده است. (۲) سپس ابن سُحَیم با این پرسش ادامه می‌دهد که ابن عبدالوهاب بخشهایی از نظریه‌اش را از طریق الهام، رؤیا و یا از شیطان دریافت کرده است. (۳) اما نامه دیگری که توسط شخص شیخ نگاشته شده و نباید تاریخ نگارش آن پس از سال ۱۱۵۸ / ۱۷۴۵ باشد، (۴) شاید همان است که در آن، به ابن سُحَیم پاسخ داده و شاید قدیمترین منبع در دسترس برای بررسی حیات شیخ باشد.

شیخ طی آن مضمون نامه ابن سُحَیم را تأیید میکند: «من درباره خودم برای شما خواهم گفت. به وسیله خدا من از افرادی که به او معتقد نبودند جدا شدم و در تحصیل علم کوشیدم. کسانی که مرا میشناختند، باور داشتند که من به مقداری از آن دست یافته‌ام اما پیش از آنچه که از سوی خداوند به من بخشیده شد، نه معنای «لا إله إلا الله» را میفهمیدم و نه درک درستی از دین اسلام داشتم. همچنین هیچکدام از استادانم این مطلب را نمیفهمیدند و اگر هر کدام از دانشوران عارد که ادعا کند معنای «لا إله إلا الله» را و یا معنای اسلام را درک کرده و یا حتی ادعا کند که یکی از اساتیدش پیش از آن تاریخ معنای آنرا درک کرده، قطعاً دروغ گفته، عمل جعلی انجام داده، مردم را فریب داده و یا از روی حماقت خود را گول زده است.» (۵) فرهنگی که در حق محققان اصول اعتقادی چنین تخفیفی روا میدارد، این سخن بسیار جالب توجه و شایان تأمل است. مع الأسف شیخ در باب توجهات و القائات معنویاش یا زمان و مکان آن عطایا بیش از این سخن نراند.

- ۱- بنگرید به ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۲۰، ۳۸. این ابن سهیم یکی از دشمنان آشکار شیخ بوده است Ibid، صص ۱۷، ۳۷.
- ۲- عبارت لائوست، در مقاله‌اش در «باب محمد بن عبدالوهاب در نگارش ثانویه دائرة المعارف اسلام مبنی بر اینکه: «رساله‌های از پدرش موجود است که در آن علیه آیین پرستندگان قبور سخن رانده است» Col. ۶۷۸ a نادرست و مغلوپ است. بنگرید به: کوک، بسط اندیشه و هابیت، ص ۶۹۵ یادداشت ۱۵۷.
- ۳- ابن غنم، روضه، ج ۱، صص ۱۷، ۱۴۳. او همچنین می‌افزاید: تمام مردم عارد بر این سوگند گواهاند.
- ۴- طبق تصریح ابن غنم، شیخ زمانی که هنوز در عینه بوده، این نامه را نگاشته است. Ibid، ج ۱، صص ۱۵، ۱۸۸.
- ۵- Ibid، ج ۱، صص ۱۲، ۱۸۹. غادی در عیه عبدالله بن عیسی بن عبدالرحمان نیز تأییدی بر این نامه الصاق نموده است بنگرید به: Ibid، صص ۱۹، ۱۸۹ او طی آن تصریح می‌کند که قسمت اعظم زندگیش در بیخبری از انواع شرک گذشته است Ibid، صص ۹، ۱۹۴ و آشکارا حمایت خود را از جهاد بر ضد متصوفه کافر پیروی ابن عربی م. ۶۳۸ / ۱۲۴۰ و ابن فارد م. ۶۳۲ / ۱۲۳۵ اعلام می‌دارد. Ibid، صص ۱، ۱۹۵ و نیز در جای دیگری نقل قولی از شیخ موجود است که چنین می‌گوید: «این خداوند و مولای من بود که مرا به راه راست و صحیح هدایت نمود» Ibid، صص ۶، ۶۲.

ص: ۱۱۲

اخبار حج

امسال هزار ایثارگر به حج تمتع مشرف می شوند

خبرگزاری فارس:

آقای سید سعید لواسانی در گفت و گو با خبرنگار اجتماعی خبرگزاری فارس گفت: اولویت اعزام به حج تمتع در ابتدا به پدر و مادر شهید، جانباز تا٪ و همسرش، آزادگان و همسرانشان، همسر و فرزند شهید و جانباز٪ به بالا تعلق دارد.

وی افزود: سازمان حج و زیارت سهمیه بنیاد شهید و امور ایثارگران را هر سال برای سال بعد اعلام میکند که پس از دریافت آمار سهمیه، کارشناسی حج آن را میان استانها به نسبت مخاطبان آنها تقسیم و طی بخشنامه‌های به آنها اعلام میکند.

او همچنین گفت: اولویت در اعزام به حج تمتع، ابتدا با والدین شاهد و جانبازان بالای٪ است که تعیین اولویت اعزام خانواده‌های شاهد (والدین، همسران و فرزندان) با توجه به تاریخ ثبت نام و کهولت سن است، و در صورت تساوی شرایط در والدین شهدا، پدر و مادر دو و یا چند شهید، در اولویت قرار میگیرند.

آقای لواسانی در ادامه اضافه کرد: در صورت تساوی شرایط والدین و همسران شاهد، والدین شاهد به دلیل کهولت سن در اولویت قرار خواهند گرفت و با توجه به تعداد والدین بالای سال، امسال بیشترین سهم را به این والدین اختصاص داده‌ایم.

وی گفت: پدر و مادر شهیدی که دارای فیش حج سالهای، و همچنین پدر و مادر سال به بالا که دارای فیش حج سال و هم باشند امسال به حج تمتع اعزام میشوند که با اعزام والدین شهید در سال جاری، دیگر پدر و مادر شهیدی نداریم که به حج نرفته باشد.

ص: ۱۱۳

وی با اشاره به وضعیت ویژه جانبازان گفت: با توجه به اینکه تا چند سال آینده موسم حج به تابستان خواهد افتاد، بسیاری از جانبازان به خاطر گرما و وضعیت هوایی عربستان، نمی‌توانند به حج مشرف شوند.

به گفته آقای لواسانی، هزار نفر از اعضای جامعه ایثارگری همچنان در انتظار سفر حج به سر می‌برند.

اندیشمند سرشناس سعودی هشدار داد: انقلاب گرسنگان در راه است!

محسن عواجی گفت: هر لحظه احتمال وقوع انفجار در میان طبقه فقیر وجود دارد و این به شدت موجب نگرانی است.

وی افزود: آنچه امروز ما و دولت را نگران می‌کند، وجود جریان‌های دینی افراطی، مانند شبکه القاعده نیست بلکه همواره نگران انقلاب یا شورش کسانی هستیم که محتاج به یک لقمه نان هستند!

عواجی همچنین گفت: درست است که جریان‌های دینی افراطی از این فقر شهروندان سوء استفاده کرده و به شستشوی مغزی جوانان فقیر و یارگیری از آنان می‌پردازند، اما آنچه خطرناک‌تر است، انتفاضة و قیام مردم به دلیل گرانی شدید کالاها و افزایش تعداد شهروندان فقیر است.

این عالم سرشناس اهل عربستان گفت: مردم گرسنه‌اند، کالاها روز به روز گرانتر می‌شود اما حقوق کارمندان و کارگران به هیچ وجه افزایش نیافته است. در کنار همه اینها بحران رکود بازار بورس به چشم می‌خورد که موجب افزایش فقر شده است.

محسن عواجی ادامه داد: آیا این معقول و منطقی است که حتی شاهزادگان کوچک و جوان، ثروتمند باشند و در رفاه به سر ببرند در حالیکه ملت با فقر دست و پنجه نرم می‌کند؟!

او همچنین گفت: بی شک شهروندان گرسنه، از کنار دیوار کاخ شاهزاده‌ای که از آنان کوچکتر اما بسیار ثروتمندتر است، به آرامی نمی‌گذرند. این شهروندان به راحتی قانع نخواهند شد که این پول و ثروت که به بیت‌المال مسلمانان اختصاص دارد، حق این شاهزادگان است، در حالیکه گرسنگان حتی نمی‌توانند پاسخگوی فرزندان خود باشند!

به گفته عواجی، اگر انقلاب یا شورش رخ دهد دیگر هیچ کس نخواهد توانست جلوی آن را بگیرد.

این اندیشمند عربستانی افزود: اوایل دهه ۹۰، بارها و بارها در مناسبت‌های مختلف به دولت پیشنهاد کردم که با افراطگرایان دینی مذاکره کنند تا به صلح دست یابند اما آنان گوش نکردند. اکنون می‌بینیم که همین افراطگرایان چگونه با عملیات‌های خود به کشور و جهان آسیب رسانده‌اند. اکنون نیز اعلام می‌کنم که باید قبل از هر چیز به فکر این گرسنگان باشیم.

وی همچنین گفت: اگر همه ملت گرسنه باشند مشکلی پیش نخواهد آمد و همه با هم صبر می‌کنند اما آنان نمی‌توانند ببینند که فلانی و فلانی در کاخ زندگی می‌کنند.

او ابراز امیدواری کرد که مقامات دولتی نسبت به این مسأله آگاه شوند و هرچه سریعتر دست به اصلاحات اقتصادی مفید بزنند.

یک مفتی سعودی: کشتن صاحبان ماهواره‌های فساد انگیز عرب جایز است

خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران- ایرنا، به نقل از شبکه خبری العربیه، جمعه شهریور

شیخ صالح اللحیدان، رییس شورای عالی قضایی عربستان سعودی، صاحبان ماهواره‌های عربی فساد انگیز را مفسد فی الأرض خواند و کشتن آنان را جایز شمرد.

او این فتوا را در یک گفت و گوی اختصاصی با رادیو قرآن عربستان اعلام کرد.

رییس شورای عالی قضایی عربستان در این باره گفت: صاحبان ماهواره‌های عربی را که دعوت به برهنگی، فساد، جوک و خنده میکنند و وقت مردم را هدر می‌دهند، نصیحت می‌کنم.

وی افزود: کسانی که به فتنه‌گری دعوت میکنند، اگر از این کار خودداری نکنند، کشتن آنها حلال است؛ زیرا دعوت کنندگان به

فساد؛ زبانی باشد یا عملی، اگر با مجازاتهای کمتر از کشتن متنبه نشوند، کشتن ایشان جایز است.

ص: ۱۱۴

براساس این گزارش، شیخ صالح اللعیدان تأکید کرد: افراد به خاطر کشتن انسانها و نیز اعمال فساد در زمین قصاص میشوند؛ زیرا دعوت برای فساد اخلاق و عقاید نوعی فساد ریشه‌دار در زمین است.

رسوخ گسترده فن آوری در ابعاد معنوی حج زائران خانه خدا

استفاده بسیار از تلفن همراه و ابزاری کردن مناسک حج، نه تنها از شئون حج می‌کاهد، که ابعاد معنوی آن را نیز کمرنگ می‌کند. امسال برخی از زائران خانه خدا، در حالی مناسک حج را برگزار کردند که به جای خشوع و خضوع بر درگاه خداوند، سعی در انجام آداب تشریفاتی داشتند.

خبرگزاری مهر، به نقل از اسلام آن‌لاین نوشت: برخی جملات مانند: «ممکن است هنگامیکه مقابلکعبه ایستاده‌ام از من عکس بگیرید؟»، «لطفاً هنگامیکه سعی میان صفا و مروه را انجام میدهم با این دوربین از من فیلمبرداری کنید» و ... در موسم مناسک حج امسال از حایان- که تعدادشان هم کم نبود- شنیده می‌شد. به‌طوری‌که آنها حتی هنگام مناسک حج و داخل حرم مطهر نیز تلفنهای همراه را با خود آورده بودند و صدای زنگشان لحظهای قطع نمی‌شد و مکرر از همدیگر درخواست می‌کردند که از آنها عکس و فیلم بگیرند.

بخش مهمی از زائران خانه خدا، در مناسک حج امسال تلفنهای همراه و دوربینهای فیلمبرداری با خود آورده بودند تا از آنها در هنگام مناسک حج استفاده کنند. استفاده از این وسایل به‌حدی زیاد بود که با حالت خضوع و خشوعی که مسلمانان می‌بایست در ایام حج داشته باشند، در تعارض بود.

حج گزاران، هنگام طواف خانه خدا، سعی میان صفا و مروه و یا دیگر مناسک حالات مختلف دارند. آنان با صدای زنگ تلفنهای همراه مانوس شده‌اند. هنگام طواف مشاهده می‌کنند که برخی از زائران در حال حرف زدن با تلفن همراه هستند یا افرادی جلوی خانه خدا ایستاده، دستانشان را به حالت خواندن دعا بالا برده و یا قرآن در دست گرفته، وانمود می‌کنند که مشغول تلاوت آن هستند تا از ایشان عکس گرفته یا فیلمبرداری شود! زائران با چنین اعمالی، از انجام مناسک حج واقعی دور میشوند.

این امر تا جایی پیش رفته است که برخی از تصاویر زائران دیگر، برای عکسهای یادگاری خود استفاده می‌کنند تا ازدحام حج گزاران به عکسهای آنها جلوهای ویژه دهد.

اگر چه تلفنهای همراه وسیله‌های است بسیار مهم و به وسیله آن، افراد گم شده را می‌توان یافت و یا افراد خانواده و دوستان، هنگام سعی میان صفا و مروه می‌توانند همدیگر را بیابند و مانع از ایجاد حادثه برای همراهان خود شوند، اما بهره برداری تشریفاتی از این وسیله و ابزاری کردن مناسک حج، نه تنها از شئون حج می‌کاهد، که ابعاد معنوی آن را نیز کمرنگ می‌کند.

سوء استفاده وهابی ها از عریضه نویسی زائران ایرانی

متأسفانه نوشتن عریضه، خطاب به خدا، پیامبر خدا و خاندان وحی از سوی زائران و قرار دادن آنها در اماکن زیارتی شهرهای مدینه و مکه افزایش یافته و این موضوع موجب شده است که وهابیها از آن، بر ضد شیعیان سوء استفاده کنند.

فروش کلید ۸۰۰ ساله کعبه در لندن

در مزایده سوتبی به عنوان بزرگترین برگزار کننده مزایده در بریتانیا، آثار مربوط به هنرهای اسلامی، با قیمت ۲۱/۵ میلیون پوند فروخته شدند.

کلید آهنی کعبه، با پیشینه هشتصد ساله، در مزایده سوتبی لندن، در بریتانیا، با قیمت ۹/۲ میلیون پوند فروخته شد.

به گزارش خبرگزاری مهر، به نقل از تایمز، پیش از این کمتر کسی از وجود این کلید آگاه بود. از این رو، در مزایده‌ای که روز چهارشنبه ۲۱ فروردین ماه برگزار شد، قیمت این کلید از ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار پوند تعیین شده، ۱۸ برابر افزایش یافت.

این کلید ۳۷ سانتی متری، پیش از این در مجموعه‌ای شخصی در لبنان نگهداری می‌شد و تاریخ آن به سالهای

ص: ۱۱۵

۱۱۷۹ تا ۱۱۸۰ باز می‌گردد.

این کلید دوّمین شیء قدیمی از ۵۸ موردی است که اطلاعاتی از آن در دسترس است. سایر اشیای قدیمی در موزه‌های خاورمیانه و اروپا قرار دارند.

همچنین پیش از این، در مزایده کریستی، قرآنی متعلق به قرن هفتم به قیمت ۲/۴ میلیون پوند فروخته شد که رکورد تازه‌ای را برای فروش نسخ اسلامی در مزایده‌های جهان ثبت کرد.

دانش آموز عمره گزاری که ۴ روز در کما بود شفا یافت

امل معلایی، دانش آموز دخترِ عمره‌گزار خوزستانی، پس از عفونت مغزی در عربستان و قطع امید پزشکان، به‌طور معجزه آسایی شفا یافت.

به گزارش (پانا)، امل معلایی، دانش آموز اعزامی از شهر آبادان به عربستان بود. وی که هیچگونه سابقه بیماری قبلی نداشت، ناگهان در روز چهارشنبه ۱۹/۴/۸۷ از ناحیه سر احساس درد کرد و بیهوش شد. به محض مطلع شدن مدیر کاروان، وی به درمانگاه نزدیک هتل منتقل گردید و پس از ۲ ساعت معالجه، پزشکان از درمان این دانش آموز اظهار ناتوانی کردند! حدود ساعت ۵ بعد از ظهر به وقت مدینه، کاروان آماده حرکت به سمت مسجد شجره برای «مُحرم شدن» بود که آمبولانس با حضور در محل، امل را به درمانگاه «شرفه»، مرکز درمانی تخصصی جمهوری اسلامی ایران منتقل کرد.

محمد رضوانیان، نماینده سازمان دانش آموزی مستقر در عربستان نیز با تأیید این ماجرا گفت: بیمار به حالت نیمه اغما بود و پزشکان در معاینات اولیه خود، احتمال نوعی بیماری عفونی در مغز وی را دادند.

وی افزود: حدود ساعت ۷ بعد از ظهر، دانش آموز خوزستانی برای مداوا به بیمارستان «انصار» مدینه انتقال یافت و تا حدود ساعت ۱۰ شب بستری شد. پزشکان بیمارستان انصار آزمایشهای متفاوتی را بر روی بیمار انجام دادند و از او

IRM

هم گرفتند. نتایج آزمایشها و IRM گواه از وجود عفونت مغزی در بدن خانم امل بود. پنجشنبه ۲۰/۴/۸۷ امل به کما رفت و پزشکان از او قطع امید کردند. تنها ۲۵٪ به زنده بودن او امید بود. در روز پنجشنبه و جمعه کاروانهای مستقر در هتل مدینه که حدود ۶۰۰ دانش آموز بودند، با تضرع به درگاه الهی و با برگزاری دعای کمیل، ندبه و توسل و واسطه قرار دادن پیامبر اکرم (ص)، حضرت فاطمه (س) و ائمه بقیع (علیهم السلام) از خداوند متعال شفای عاجل او را خواستار شدند.

رضوانیان ادامه داد: روز شنبه، ۳ روز از کما رفتن او میگذشت که به بیمارستان انصار رفتیم تا حال او را جویا شویم که پزشکان بیمارستان از زنده ماندن او مأیوس شده بودند. با نظر پزشکان و برای معالجه هر چه بهتر این دانش آموز تصمیم گرفتیم که وی را به بیمارستان «ملک فهد» که دارای تجهیزات کاملتری بود، منتقل کنیم، اما این انتقال با مشکلاتی از قبیل پذیرش نکردن بیمار به دلیل نداشتن تخت خالی همراه بود. به هر صورت ممکن، بیمار در این بیمارستان بستری شد. بعد از ظهر شنبه از آی سی یو بیمارستان ملک فهد خبر رسید که امل به هوش آمده و حرف زده است.

«دکتر آباریان»، یکی از پزشکان امل نیز در این خصوص گفت: این کار پزشکی نیست، این یک معجزه است. دعاها اثر کرده است. این تنها میتواند یک معجزه باشد؛ زیرا تورم مغزی هنوز وجود دارد. این دانش آموز خوزستانی پس از هوشیاری کامل، تحت مداوا قرار گرفت تا بهبودی کامل خود را بدست آورد.

افزایش محافل روحبخش قرآنی در حرم نبوی ... خواست اساتید عمره گزار

گروهی از اساتید دانشگاههای سراسر کشور در مدینه النبی، افزایش محافل روحبخش قرآنی در حرم نبوی، در ماه مبارک رمضان

را خواستار شدند. ...

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی حج، این اساتید در نامهای خطاب به مسؤول بعثه مقام معظم، در مدینه منوره، پیشنهاد کردند: با توجه و عنایت به فرارسیدن ماه مبارک رمضان، بهار نزول قرآن و لزوم تعظیم شعائر اسلامی، برنامه

ص: ۱۱۶

ریزیهای لازم در زمینه افزایش محافل قرآنی انجام شود.

آنان در نامه پیشنهادی خود، برگزاری روزانه دو نشست قرآنی توسط روحانیون کاروانهدار محل حرم شریف نبوی برای زائران سرزمین وحی را درخواست کردند.

در نامه اساتید عمره‌گزار دانشگاه‌های ایران که با امضای بیش از ۷۰ نفر نوشته شده، نهادینه شدن این حرکت الهی مورد تأکید قرار گرفته و تصریح شده است: یکی از برکات عملی شدن این پیشنهاد، خنثی سازی شبهات احتمالی مطروحه مبنی بر کم توجهی شیعه نسبت به جلسات و محافل قرآنی خواهد بود.

تشویق قاریان و حافظان برتر محافل قرآنی به نحو شایسته، دیگر خواسته اساتید عمره‌گزار دانشگاه‌های ایران اسلامی در این نامه است.

آنان همچنین از توجه خاص و خدمت رسانی بعثه مقام معظم رهبری در مدینه منوره به زائران ایرانی، به ویژه جوانان و دانشجویان عمره‌گزار قدردانی کرده‌اند.

لازم به یادآوری است که در جریان عمره امسال، برگزاری حلقه‌های قرآنی در مسجدالنبی مشهود بود و با استقبال خوبی روبه رو شد.

قرار است این برنامه برای اساتید عمره‌گزار دانشگاه‌ها نیز ادامه داشته باشد، هرچند این محافل گاهی با ممانعت مأموران حرم مواجه میشوند و حاضران را متفرق میکنند.

آیت الله ری شهری: نوسازی نیروی انسانی و برنامه ریزی در حج ضروری است

آیتالله محمدی ری شهری، در نشست مشترک مسؤولان حج و زیارت استان‌های خراسان رضوی، شمالی و جنوبی و نمایندگان معاونت امور روحانیون در این استان‌ها، با تشکر و سپاس از دست‌اندرکاران اجرایی و فرهنگی حج و زیارت گفت: در سال جاری، که از سوی مقام معظم رهبری به‌عنوان «سال نوآوری و شکوفایی» نامگذاری شده است، باید تلاش شود تا همه ظرفیت‌های فکری برای پیشبرد اهداف حج و زیارت به‌کار گرفته شود.

ایشان خدمت به اهداف بلند حج و زیارت و خدمت به زائران خانه خدا را نعمتی از سوی خداوند به مجموعه کارگزاران حج دانست و تصریح کرد: برای این که نوسازی و شکوفایی در امر خدمت‌رسانی به حجاج تحقق یابد، لازم است نوسازی نیروها مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا نیرویی که توان لازم را نداشته باشد، با توصیه نمی‌تواند کار خوبی انجام دهد.

آیت الله ری شهری، تداوم آموزش نیروها را حایز اهمیت دانست و گفت: نوسازی نیروها به لحاظ فکری سبب شکوفایی در ارائه خدمت به زائران خواهد شد.

نماینده ولی فقیه در امور حج و زیارت، نوسازی در برنامه‌ها را در تمامی امور اجرایی و فرهنگی ضروری خواند و تصریح کرد: بهره‌گیری از نیروهای خارج از سازمان و بعثه، به صورت موردی و پروژه‌ای، می‌تواند در پیشبرد اهداف نوآوری و شکوفایی در حج و زیارت مؤثر باشد.

سرپرست حجاج ایرانی، تقویت هماهنگی و همدلی بین نیروهای سازمان و بعثه را دارای اهمیت شمرد و بر ضرورت تمرکز در کارهای فرهنگی تأکید کرد.

آیت الله ری شهری گفت: همراه کردن کار اجرایی با کار فرهنگی، بسیار مبارک است اما باید به‌گونه‌ای باشد که از امکانات و ابتکارات همه نیروها، در کنار تمرکز کارهای فرهنگی بهره‌گیری شود.

ایشان حل مشکل فرودگاه‌ها و تأخیر پروازها را خارج از توان سازمان حج و زیارت دانست و خاطر نشان کرد: این مشکل باید در

سفرهای استانی رییس جمهور طرح و برای حل آن چارهجویی شود. نماینده ولی فقیه در امور حج و زیارت، برنامه‌ریزی برای پرورش نیرو در حوزه روحانیون و ارائه امتیازات خاص به روحانیون برای اعزام به مناطق مورد نیاز را ضروری خواند. آیت الله محمدی ری‌شهری با اشاره به پیشنهاد معاونت امور روحانیون بعثه، برای اختصاص محل مناسب جهت فعالیت‌های بعثه در استان خراسان رضوی، با این امر موافقت کرد و گفت: نمایندگی بعثه در استان خراسان رضوی برای

ص: ۱۱۷

انجام مأموریت‌های خود؛ از جمله راه‌اندازی رشته یا دانشکده تبلیغ، باید مکان مناسبی داشته باشد.

ایشان هم‌چنین با اعطای اختیارات مورد نیاز به دفاتر بعثه در استان‌ها موافقت و ابراز امیدواری کرد با تلاش و جدیت دست‌اندرکاران حج و زیارت، انتظارات مقام معظم رهبری از تشکیلات بعثه و سازمان حج تحقق یابد.

بنا به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی حج، آیت‌الله محمدی‌ری‌شهری به منظور بررسی امور حج در استان خراسان رضوی و دیدار با علمای این استان، در رأس هیأتی مرکب از معاونان و مدیران بعثه مقام معظم رهبری، وارد مشهد شد. این سفر استانی که از سوم شهریور آغاز شد، پس از سفر به استان‌های خوزستان و اصفهان، سومین سفر نماینده ولی‌فقیه در امور حج و زیارت به استان‌ها است.

مخالفت مفتی عربستان با انتشار نوار صوت قرآن بانوان

گروه بین‌الملل: شیخ «عبدالعزیز بن عبدالله آل‌الشیخ» مفتی اعظم عربستان، با ضبط‌کردن صوت تلاوت آیات قرآن بانوان و انتشار نوارهای آن در بازار مخالفت کرد.

به گزارش خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا) به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی البشائر، عبدالعزیز بن عبدالله آل‌الشیخ دیروز هشتم شهریورماه در این باره گفت: ضبط تلاوت آیات قرآن کریم توسط بانوان قاری قرآن و توزیع نوارهای آن در بازار، نتایج و پیامدهای خوبی نخواهد داشت و انجام شدن این کار به مصلحت نیست.

وی افزود: در حال حاضر، نوارهای تلاوت آیات قرآن با صوت آقایان قاری قرآن در بازار برای بانوان نیز کفایت می‌کند و برای توزیع نوار صوت قرآن بانوان نیازی احساس نمی‌شود.

گفتنی است تعدادی از فعالان تبلیغات اسلامی عربستان، پرسشهایی در زمینه ضبط صدای تلاوت قرآن بانوان و توزیع نوارهای آن در بازار، با هدف آشنایی بانوان با تلاوت ارائه کردند که این تصمیم با مخالفت مفتی عربستان مواجه شد.

مفتی سعودی: ذبیحه مسیحیان حلال، ذبیحه شیعیان حرام!

«آیا جایز است در رستورانهایی که گوشت خود را از محل ذبح شیعیان اثنی عشری می‌آورند غذا بخوریم؟ با توجه به اینکه من از برخی افراد مورد اطمینان (!) شنیده‌ام که آنها در هنگام ذبح، نام حسین بن علی (ع) را می‌برند؟!»

«عبد‌الهادی عبد‌اللطیف الصالح» مفتی اهل عربستان سعودی با صدور فتوایی عجیب گفت: «تناول ذبایح مسیحیان به دلیل اینکه اهل کتاب هستند حلال است؛ اما استفاده از ذبایح شیعیان حرام است ضمن اینکه آنها مشرک هستند.»

به گزارش «فردا» و به نقل از ابنا، وی که ریاست بخش پژوهش‌های اسلامی دانشکده تعلیم و تربیت دانشگاه جوف را نیز بر عهده دارد، ادعا کرد: «کتاب و سنت بر حلال بودن ذبح اهل کتاب دلالت میکند و در مقابل، رافضه (یعنی شیعیان) به دلیل آنکه به درگاه حسن و حسین دعا میکنند متهم به شرک هستند.»

این فتوا در پاسخ به استفتایی اعلام شده است که یکی از کاربران سایت متعصب «نور الاسلام» از کانادا از وی پرسیده بود.

سؤال کننده پرسیده است: «آیا جایز است در رستوران‌هایی که گوشتشان را از محل ذبح شیعیان اثنی عشری می‌آورند غذا بخوریم، با توجه به اینکه من از برخی افراد مورد اطمینان شنیده‌ام که آنها در هنگام ذبح، نام حسین بن علی (ع) را می‌برند؟!»

مفتی نیز در پاسخ، این اتهام شگفت‌انگیز را- که شیعیان نام امام حسن و امام حسین (ع) را همسنگ نام خدا بر زبان می‌آورند- تکرار کرده است!

این فتوای رسوا، در ادامه فتاوی تکفیری فرقه تندرو و استعماری وهابیت صادر شده است.

ص: ۱۱۸

فتوای عجیب وهابی ها در باره زکات فطره یکشنبه ۱۴ مهر ۱۳۸۷

بهگزارش شیعه نیوز، این فتوا در حالی صادر شد که تنها چند روز پیش از عید سعید فطر وزارت اوقاف اسلامی الجزایر زکات فطره هر شهروند الجزایری را برای یک سال ۸۰ دینار الجزایری اعلام کرده بود.

در فتوای جدید شیوخ وهابی الجزایر آمده است: پرداخت فطره تنها به صورت عدس، آرد و غیره جایز و حلال است و در صورت پرداخت نقدی حرام می‌شود.

شهروندان الجزایری، پس از صدور این فتوا تعجب خود را اعلام کرده، گفتند: پرداخت نقدی با اینکه گرانتر از پرداخت مواد غذایی؛ مانند عدس، آرد و غیره می‌شود، اما هزار برابر آسان‌تر است.

هر کیلو عدس در الجزایر صد دینار و آرد صد و بیست دینار است در حالیکه زکات نقدی حداقل پانصد دینار خواهد شد.

در همین راستا روزنامه لوریون، چاپ الجزایر نوشت: شهروندان معتقدند هدف از صدور چنین فتوایی تشویش اذهان عمومی در پرداخت فطره است.

از سوی دیگر، شیخ جلیل ابو اسحاق از چهره‌های دینی سرشناس و غیر وهابی الجزایر گفت: سلف صالح و گذشتگان، از جمله علی بن ابیطالب، براء بن عازب، جابر بن سمره، جریر بن عمر، عدی بن حاتم، مغیره بن شعبه و دیگر صحابه، به جای زکات فطره مبلغ آن را پرداخت میکردند.

گفتنی است این اولین بار نیست که شیوخ و چهره‌های دینی وهابیت در الجزایر و دیگر کشورهای اسلامی چنین فتواهای تعجب برانگیزی از خود صادر می‌کنند که بی‌شک موجب بد شدن چهره دین در جهان می‌شود.

تفصیل حرمت زولیا توسط عالم وهابی، پنجشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۸۷

پس از آنکه نشریه الجزایری «الخبر الاسبوعی» خبر از تحریم زولیا و شیرینی‌های دیگر ماه رمضان- مانند شیرینی سنتی «الطمینه»- از سوی «محمد علی فرکوس» داد، سایت اینترنتی این مفتی، اقدام به استفتا از او و درج پاسخ تفصیلی وی نمود.

شیخ فرکوس در پاسخ به این استفتا، پس از ذکر مقدمات طولانی، زولیا و دیگر شیرینی‌ها را مشروط به شرایطی حلال و در صورت‌های دیگری حرام دانست و در واقع با این فتوای جدید، بار دیگر از جمود عجیب وهابیت پرده برداشت.

این دانشمند سلفی در فتوای دوم می‌نویسد: «اگر کسی غذایی را به عنوان عبادت مصرف کند یا خوردن آن را مستحب بداند ولی چنین چیزی در کتاب و سنت نیامده باشد، در واقع چیزی را تشریح کرده است که خدا نازل نکرده و چنین تشریحی حرام است.»

وی با کمال تعجب ادامه می‌دهد: «بنابراین، اگر روزه‌دار اعتقاد داشته باشد که روزه‌اش کامل نمی‌شود مگر با خوردن زولیا، یا عقیقه‌اش کامل نیست مگر با پختن طمینه، این امر نوعی تشریح و بدعت و در نتیجه حرام است!»

در حالی که هیچکس زولیا یا شیرینی‌های دیگر ماه مبارک رمضان را کامل کننده روزه نمی‌داند یا آن را به قصد استحباب نمی‌خورد، بلکه این تنقلات شیرین سنتی، در سراسر جهان اسلام به دلیل کمبود قند خون، که بر اثر امساک به وجود آمده، مصرف می‌شود.

در واقع این فتوای جدید، پرده از جمود عجیب سلفیان و وهابیون برداشت؛ جمودی که باعث شده آنها شعائر واضح اسلامی؛ نظیر «توسل» و «زیارت قبور» را نیز با نیت‌هایی خودخوانده حرام بدانند، در حالی که هیچ مسلمانی این امور را با نیت‌های شرک‌آلودی که این مفتیان تصور کرده‌اند، انجام نمی‌دهد.

باز هم فتواهای عجیب وهابیون

شیخ عبدالعزيز آل‌شیخ، مفتی عربستان سعودی اعلام کرد: برگزاری جشن به مناسبت‌هایی مانند سالگرد ازدواج و یا جشن تولد باطل

است.

به گزارش شیعه نیوز، آل‌الشیخ افزود: جشن تولد خلاف حق است! اگر فرزند انسان سالم به دنیا آمد و یا زندگی

ص: ۱۱۹

زناشویی سالها ادامه پیدا کرد، مسلمان باید فقط خدا را شکر کند.

وی که در پاسخ به پرسش یک روزنامه درباره جواز برگزاری جشن تولد و سالگرد ازدواج سخن میگفت ادامه داد: مسلمانان تنها دو عید دارند؛ عید فطر و عید قربان، که از پایه‌های اسلام‌اند و همچنین روز جمعه که عید هفته محسوب میشود و به جز اینها عید دیگری در اسلام نیست.

وی در ادامه افزود: این مسیحیان هستند که اعیاد زیادی دارند؛ مانند عید مادر، عید شجره، عید برای هر چیز دیگر. هر سال هم عیدی به مناسبت سالروز تولد فلان شخص دارند و در این روزها شمع روشن میکنند و غذا پخش میکنند.

این در حالی است که مدتی پیش یکی از علمای عربستان در تلویزیون این کشور گفته بود: اگر جشنهای تولد بدون اطلاق اسم عید بر آنها باشد جایز است.

گفتنی است فتوهای عجیب و غریب و نامعقول وهابیان همواره تعجب برانگیز بوده و چهره اسلام را در جهان مشوه کرده است. چند روز پیش، روحانیون القاعده فتوا دادند که خرید برخی از انواع صیفیجات به دلیل شکل مردانه داشتن برای زنان جایز نیست!

فتوای ننگ آمیز وهابی‌ها، شنبه ۱۱ اسفند ۱۳۸۶

حسنى مبارك، به موروثی بودن حکومت در خانواده خود، رنگ دینی داد. محمود لطفی عامر، رئیس جمعیت سلفیهای مصر با صدور فتوایی در اجابت خواسته حسنی مبارك اعلام کرد: ارث بردن حکومت از نظر اسلام جایز است و به همین دلیل اگر جمال مبارك فرزند حسنی مبارك، بعد از پدرش رئیس جمهور شود، اطاعت از او واجب خواهد بود. وی افزود: ارث بردن در خلافت از زمان معاویه شروع شد و اجتهاد معاویه برای مسلمانان حجت شرعی است! این شیخ سلفی پا را فراتر گذاشت و اعلام کرد: مبارك امیرالمومنین است و کسی حق ندارد با او مخالفت کند.

پاسخ به شیخ عزت عطیه و فتوای جنجالی وی

خبر اختصاصی حوزه نیوز:

پاسخ حضرت آیت الله سبحانی به فتوای جنجالی مفتی مصری

در روزهای اخیر دکتر عزت عطیه، از مفتیان مصر، درباره محرم شدن زن و مردی که هر دو در یک اتاق اداره یا شرکت کار می‌کنند فتوایی داد، که مورد انتقاد علما و حقوقدانان مصر قرار گرفت.

آیت الله سبحانی ضمن بیان اساس فتوای این مفتی مصری در منابع اهل سنت، نکات ضعف استنادات روایی آن را تشریح کردند.

متن پاسخ معظم‌له به پرسش هفته‌نامه «افق حوزه» به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

در اواخر اردیبهشت ۸۶ شمسی، آقای دکتر عزت عطیه، رئیس دانشکده حدیث دانشگاه الأزهر در یک برنامه تلویزیونی، در مصر اعلام کرد: در ادارات دولتی و شرکت‌های خصوصی، زن و مرد کارمند در کنار یکدیگر مشغول کارند و عمل آنان نوعی خلوت با اجنبی است، برای رهایی از این کار حرام، زن کارمند پنج بار مرد همکار خود را شیر دهد تا با هم محرم شوند و این محرمیت در حد خلوت کردن است، اما ازدواج آن دو با هم حرام نمی‌شود.

فتوای این مفتی بحث و جدل فراوانی را در رسانه‌های عربی برانگیخت تا آنجا که گروهی از نمایندگان مجلس مصر، همراه با حقوقدانان و علمای شریعت، در جلسه مشترکی به بطلان این فتوا، به اتفاق نظر رأی دادند و تا آنجا پیش رفتند که می‌خواستند این مفتی را محاکمه و از کار برکنار کنند.

سرانجام شورای عالی الأزهر دستور تعلیق همکاری دکتر عزت عطیه و جلوگیری از تدریس وی را صادر و به دانشگاه الأزهر ابلاغ

کرد. این شورا از دانشگاه الأزهر خواست این فرد را به کمیته انضباطی معرفی کند. اینک تحلیل فتوا و ریشه‌های آن: فقیهان اسلام، در تمام مذاهب، جز داود ظاهری، همگان اتفاق دارند که شیردادن تنها در دوران کودکی می‌تواند مبدأ محرمیت باشد؛ یعنی در دورانی که طفل به وسیله شیر تغذیه می‌شود و سیر

ص: ۱۲۰

می‌گردد و غالب غذای او را شیر تشکیل می‌دهد.

برخی از فقیهان اهل سنت دو سال و یک ماه یا دو ماه و اخیراً تا شش ماه را نیز زمان شیر خوردن دانسته و آن را نیز مبدأ محرمیت دانسته‌اند، ولی فردی که از شیر باز گرفته شده و دوران نوجوانی و جوانی و یا بالاتر را سپری می‌کند، هیچ فقهی آن را دوره مناسب برای این کار ندانسته است. (۱)

گذشته از روایاتی که از ائمه معصوم (علیهم السلام) در این مورد رسیده، حدیث معروفی در صحاح آمده که ترجمه آن این است: عایشه می‌گوید: پیامبر خدا (ص) بر من وارد شد، در حالی که مردی نزد من نشسته بود. آثار خشم بر چهره پیامبر خدا نمایان گشت: فوراً گفتم: ای پیامبر خدا! این برادر شیری من است. فرمود: درست بنگرید که برادران رضاعی شما کیانند؟ آنگاه فرمود: «فَإِنَّمَا الرَّضَاعِيَةُ مِنَ الْمَجَاعِيَةِ» (آنان برادر رضاعی شما هستند که در دوران شیرخوارگی که تنها با شیر سیر می‌شوند با شما از یک زن شیر خورده باشند) و مفهوم این سخن آن است که اگر دوران شیرخوارگی سپری شد و دیگر شیر به تنهایی گرسنگی انسان را برطرف نمی‌کند، همشیری در این حالت تأثیری در محرمیت ندارد.

ابن حجر درباره این حدیث از خود و دیگران توضیحاتی نقل کرده که خلاصه آن را یادآور شدیم. (۲) بنابراین، فتوای دکتر عزت گذشته از این که با اتفاق علمای اسلام، مخالف است، با حدیث مذکور نیز منافات دارد. چیزی که در این جا هست این که باید مدارک خود دکتر را نیز بررسی کرد. مسلماً رییس بخش حدیث دانشگاه الأزهر یک فرد ساده نیست که بدون یک مدرک ولو ضعیف چنین فتوایی را در برنامه تلویزیونی اعلام کند. مدرک فتوای او حدیثی است که مسلم در صحیح خود آن را نقل کرده و آن این که آن گاه که آیه اذعوههم لا بائهم هو أقسط عند الله فإن لم تعلموا آباءهم فإخوانكم فی الدین و موالیکم ... (۳) فرود آمد. آیه یادشده هر نوع پسر خواندگی را که در جاهلیت یک امر مرسوم بود لغو کرد و هرگز پسر خوانده برای زن خانواده محرم نمی‌شود. در دوران جاهلیت ابو حذیفه سالم را از کودکی به فرزند خواندگی گرفته بود، وقتی این آیه نازل شد، سالم یک نوجوان رشید شده بود و مسایل جنسی را به خوبی درک می‌کرد.

در این هنگام، همسر ابو حذیفه به نام سهله، خدمت پیامبر خدا (ص) رسید و گفت: ما تاکنون سالم را فرزند خود می‌دانستیم. او بر ما وارد می‌شد. در حالی که ما لباس درون خانه را بر تن داشتیم. اکنون چه کنیم که او به صورت یک فرد بیگانه در آمده است؟! مسلم در صحیح خود، نقل می‌کند که پیامبر (ص) به او فرمود: او را پنج بار شیر بده تا از این راه محرم تو شود. سهله، همسر ابو حذیفه گفت: یا رسول الله چگونه او را شیر دهم با این که ریش در آورده و بزرگ شده است؟ فرمود: شیر بده تا آن شک و تردید که در دل همسر تو ابو حذیفه است از میان برود. (۴)

این حدیث مدرک فتوای آقای دکتر عزت است ولی شایسته بود به جای نکوهش مفتی، به بررسی مدرک او می‌پرداختند. چیزی که مانع از آن است به نقد این حدیث پردازند این که در صحیح مسلم دومین صحیح معتبر نزد اهل سنت وارد شده و محدثان آنقدر صحیح بخاری و مسلم را ارج می‌نهند که احدی یارای خدشه وارد ساختن به آنها را ندارد و لذا شعارشان این است: «کل ما فی البخاری و مسلم صحیحاً».

ولی ما که تحت تأثیر این شعارها واقع نشده‌ایم و از نقاط ضعف این دو کتاب، در عین نکات قوت آگاهیم، این حدیث را معجول و ساختگی می‌دانیم؛ زیرا:

اولاً- پستان زن، یکی از نقاط محرک جوان است و به اصطلاح فقها، از عورات مغلظه به شمار می‌رود، هر نوع تماس اجنبی با آن خصوصاً جوان تا چه رسد مکیدن و شیر خوردن، علاوه بر عمل حرام (تماس با اجنبی) مایه تحریک شهوت شده و آن چه نباید بشود رخ می‌دهد. آیا می‌توان تصور کرد که پیامبر خدا (ص) به چنین امر حرامی به خاطر به دست آوردن حلالی (محرمیت در خلوت)

دستور دهد؟

فقیهان اسلام مسأله‌ای به نام «فتح ذرائع» یا «سدذرائع» دارند و آن این که آیا می‌شود اجازه داد یک وسیله حلال باعث رسیدن به یک امر حرام شود؟ گروهی آن را تحریم کرده‌اند که معروف به طرفداران سدّ ذرائع هستند و گروهی آن را تجویز کرده و طرفداران «فتح ذرائع» نام دارند. ولی احدی از فقها، فتوا نداده است که در پوشش یک حرام به حلالی دست یابیم. در این مورد جریان از همین قبیل است. تماس با یک زن اجنبی و شیرخوردن از پستان او، سبب شود که خلوت با او حلال گردد! و این جایز نیست.

ثانیاً- خود پیامبر گرامی به همسرش عایشه، ضابطه را تعلیم داد و فرمود: «أما الرضاعة من المجاعة»؛ شیرخوردنی که

۱- بدایه‌التمهید، ج ۴، ص ۳۶۵؛ خلاف شیخ صدوق، ج ۵، ص ۹۸؛ رساله ۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۱۶۲ و ج ۵، ص ۱۰۹

۲- فتح الباری، ج ۹، ص ۱۴۶ در شرح حدیث شماره ۵۱۰۲؛ صحیح مسلم حدیث شماره ۱۴۵۵

۳- احزاب: ۵. آنان را به نام پدرانشان بخوانید. این کار نزد خدا عادلانه‌تر است و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید آنان برادران دینی و هم‌پیمانان شما هستند.

۴- صحیح مسلم کتاب رضاع حدیث، ص ۱۴۵۳

ص: ۱۲۱

باعث محرمیت می‌شود آن است که شیر، طرف را از گرسنگی رها سازد. آیا می‌توان تصور کرد که پیامبر معصوم (ص) گفتار خود را به همسر خود نقض کرده و به همسر ابوحنذیفه خلاف آن را دستور دهد؟

ثالثاً- از زنان پیامبر (ص) نقل شده که آنان، دستور پیامبر (ص) را درباره همسر ابوحنذیفه یک دستور استثنایی و اختصاصی دانسته‌اند، نه یک ضابطه کلی. (۱) ولی این توجیه نیز مانند اصل جریان، مشکوک و غیر قابل قبول است؛ زیرا مفاد آن این است که پیامبر (ص) در موردی به‌خاطر این که امر جزئی، حرامی را تجویز کرده و این همان اندیشه مشرکان است که در مواردی به خدا همین نسبت‌ها را می‌دادند. قرآن می‌فرماید: قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَوْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲)

ما از نظر اصول کلی اسلام، نمی‌توانیم اصل داستان و نه توجیهی که از همسران پیامبر (ص) نقل شده است، در این مورد بپذیریم. این نوع فتواها با اعتماد به این مدارک، مایه وهن اسلام و دوری جوانان از دین می‌شود و لذا نقل شده که بعد از این فتوا، در خیابان‌های مصر مردان به زنان سخنان ناشایستی ابراز کرده‌اند، که قلم از ذکر آن معذور است.

در این مورد، شایسته است فقیهان و محدثان اهل سنت با تکریم تلاش‌های فزون از حدی که در تصحیح اسانید احادیث داشته‌اند، قدری هم به متون روایات و مضامین آنها پردازند و با معیارهای درستی، طلا را از طلا نما و خالص را از مغشوش تمیز دهند و ما در گذشته کتابی به نام «الحديث النبوي بين الرواية و الدراية» نوشته‌ایم و در آن به جای مناقشه در اسانید، به بررسی مضامین روایات صحاح پرداخته و با موارد اینجا در صحت و سقم آنها سخن گفته‌ایم، علاقمندان می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

فتوای عالم وهابی و مقاومت فوتبالیست‌های سعودی

تعدادی از فوتبالیست‌های لیگ فوتبال عربستان سعودی، با بی‌توجهی به فتوای جدید و «عبدالعزیز بن عبدالله آل‌الشیخ» مفتی عام کشور عربستان و رییس «هیئت علمای بزرگ» این کشور، پس از به ثمر رساندن گل، سجده شکر به جای آوردند.

عبدالعزیز آل‌الشیخ عالم وهابی، در فتوایی که روز ماه می جاری منتشر شد، آورده است: «انسان هنگامی می‌تواند سجده شکر بهجا آورد که نعمت خدا را بر خود ببیند اما من در فوتبال و پیروزی‌های آن هیچ فایده و منفعتی نمی‌بینم. کسیکه می‌خواهد خدا را به یاد آورد بهتر است در درون خود، خداوند را یاد کند. ذکر و یاد درونی بهتر از اظهار و اعلام آن است.»

این در حالی است که ابراز احساسات دینی و مذهبی چندی است در ورزشگاه‌ها و بین ورزشکاران رشته‌های مختلف ورزشی باب شده و تأثیرات تبلیغی زیادی بر جای نهاده است. یکی از این ابراز احساسات نمادین، سجده شکر پس از برنده شدن است.

اما در واکنش نسبت به این فتوا، تعدادی از بازیکنان فوتبال سعودی پس از زدن گل یا سوت پایان و اعلام پیروزی نهایی، سجده شکر گزاردند و آن را تعبیری از شکرگزاری خود به درگاه خداوند متعال دانستند.

در میان این بازیکنان، «علاء کویکبی» مهاجم و کاپیتان تیم «الوحده» و عضو تیم ملی این کشور نیز به چشم می‌خورد.

کویکبی در مصاحبه اختصاصی با پایگاه اینترنتی «اسلام آنلاین» در دفاع از عمل خود و هم‌بازیهایش گفت: «سجده شکر در زمین فوتبال، برترین و بهترین تعبیر از شادی و نیز رساندن پیامی مهم است که همانا عبادت و تقرب به حق تعالی است.»

علاء کویکبی ادامه داد: «بهتر آن است که بازیکنان مسلمان در هنگام پیروزی، سجده شکر به جای آورند نه اینکه مثل فوتبالیست‌های دیگر برقصند یا حرکات دیگر آنان را تقلید کنند. سجده، عملی اسلامی است درحالیکه تقلید حرکات و اعمال

بازیکنان غربی، مخالف شریعت اسلام و شبیه نمودن خود به آنان است.»

علاء افزود: «اینکار به‌مثابه دعوت به خداوند نیز هست؛ چراکه شاید یک یا دو نفر از تماشاگران- به‌خصوص آنها

۱- موطأ مالک، ج ۲، صص ۵-۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۰۴؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۴۵۹ باب رضاع الکبیر در همه کتاب‌های یاد شده.

۲- اعراف: ۲۸

ص: ۱۲۲

که از خدا دور شده‌اند- تحت تأثیر قرار بگیرند»

وی سپس خاطره شیرین خود از این حرکت را اینگونه بیان می‌کند: «در جام جهانی ۲۰۰۶ که در کشور آلمان بازی می‌کردیم، من و هم‌بازیهایم، پس از یکی از گل‌ها سجده کردیم. بعدها یکی از خانم‌های تماشاگر اعلام کرد: «به نظر من بهترین و زیباترین صحنه این جام جهانی سجده شکر بازیکنان تیم عربستان بود و من آرزو کردم که ای کاش این تیم برنده جام شود.»

کویکبی همچنین با انتقاد از اینگونه فتاوا گفت: «در برهه اخیر، انواع شادی‌ها و حرکات زیادی در استادیوم‌ها میان بازیکنان دیده می‌شود. برخی از این حرکات ناپسند و غیرقابل قبول هستند اما هیچکس از آنها انتقاد نمی‌کند و متعرض آنان نمی‌شود؛ اما چرا اکنون که بسیاری از بازیکنان سعودی شادی خود را با سجده شکر ابراز می‌کنند انتقادات زیادی را شاهد هستند؟!»

«منصور النجعی» دروازه‌بان باشگاه «الأهلی» با نظر علاء موافق است و می‌افزاید: «سجده شکر بهترین نوع ابراز شادی در زمین‌های ورزشی است و حرکات دیگر ممکن است آثار سوئی بر تماشاگران جوان و حتی اطفال بگذارد.»

وی با اشاره به فتوای عجیب آل‌الشیخ که: «انسان هنگامی می‌تواند سجده شکر به جا آورد که نعمت خدا را بر خود ببیند اما من در فوتبال و پیروزی‌های آن هیچ فایده و منفعتی نمی‌بینم...» می‌افزاید: «آیا هنگامی که یک فوتبالیست گلی به ثمر می‌رساند و مستوجب پاداش می‌شود در واقع نعمتی از سوی خدا به وی نرسیده است تا شکرگزار باشد؟ و چه شکری بهتر از آن که در همان وقت سر به آستان خداوند بسایند؟»

گرچه صدور فتوای خنده‌دار از سوی به اصطلاح عالمان فرقه وهابیت سابقه دارد اما آل‌الشیخ در حال ربودن گوی این میدان از همگان خویش است؛ تا جایی که هم‌اکنون استنباطات و استدلالات فوتبالیست‌ها نیز بر نظریات وی برتری یافته است! وی چند روز پیش نیز در حملاتی تند، به انتقاد از «حزب الله» پرداخته و مقاومت اسلامی لبنان را به تلاش برای تسهیل ورود یهودیان و دولتهای بزرگ به کشورهای اسلامی متهم کرده بود!

شیخ که در «دانشگاه آل سعود ریاض» سخن می‌گفت مطابق روش وهابیت که همه مسلمانان غیر از خود را کافر می‌دانند گفته بود: «کسانی در لبنان شعار اسلام سر می‌دهند که اسلام از آنها بری است!»

گفتنی است در جریان جنگ ۳۳ روزه حزب الله با اسرائیل هم یک مفتی وهابی به نام «عبدالله بن جبرین» دعا برای پیروزی حزب الله را حرام اعلام کرده بود.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

